


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۲۱۴۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

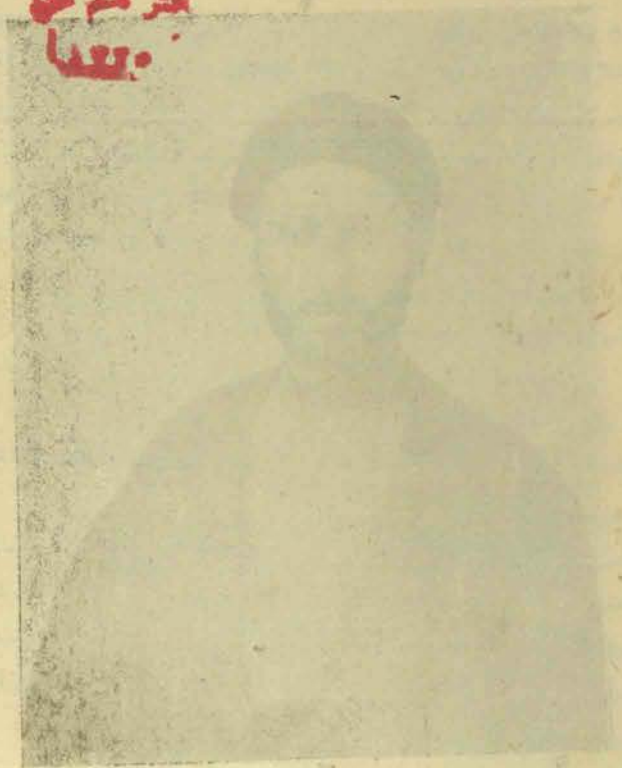
۱۳
۱۱۹۷۷۱۱
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب ۵۲۴۳۷
کتاب	طبایع زمان	
مؤلف		
مترجم		
موضوع		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۴
	۱۳



د. محمد
مکتبہ نمبر ۱۰۱
۱۹۲۵ء



پروفیسر محمد رفیع صاحب
پتہ: پورہ، لاہور
پتہ: پورہ، لاہور
پتہ: پورہ، لاہور

۱۹۲۵ء
۱۰۱

۱۰۱
۱۹۲۵



تذکره مهم

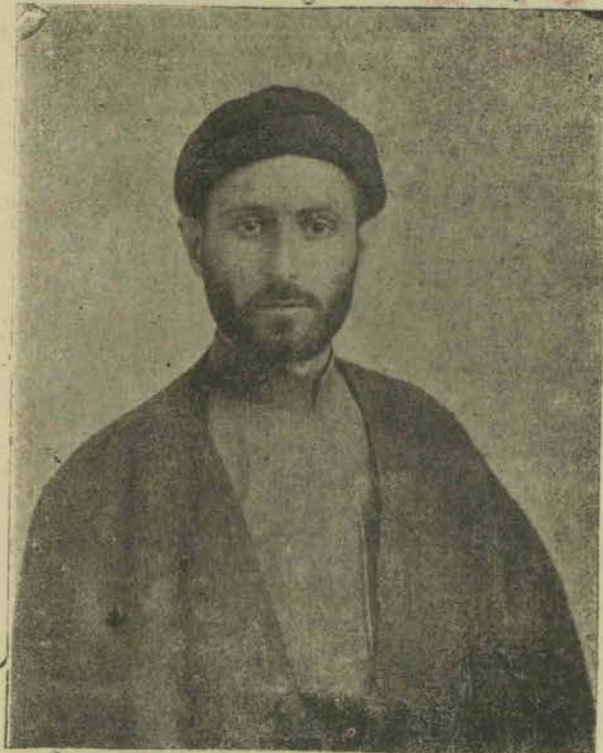
(اصلاح تعلیم - مدارس بنات)

بدیهی است اصلاح تعلیمات و [بروگرم] مدارس نسوان نظر باینکه پایه و اساس تربیت جامعه و مبنای سعادت و شقاوت و حسن و سوء اخلاق آنهاست بزرگترین و ظیفه اجتنابی است که اولیاء امور بایستی باینک جدیت فوق العاده و اهمیت بی انتهای در مقام اصلاح آن برآیند یعنی نوافس آنرا تنبیم و زوائد آنرا حذف نموده و وضع دروسی که موافق با احتیاج آنها و جامعه است از قبیل علم [تدبیر المنزل] و صناعات مفیده و چیزهای دیگری بر حسب مقتضیات محیط بنا بند و مخصوصاً انظار شریفه آقایان مفضلہ الاسامی را که اعضاء محترم ذورای عالی معارف هستند در این موضوع مهم جلب مینمایند

حضرت آقای وزیر محترم معارف و اوقاف که سمت ریاست شورای عالی را دارا هستند

- | | |
|--|-----------------------------------|
| عنوان مجتهدجامع الشرايط شورای عالی معارف | حضرت آقای آقا سید مهدی لاهیجی |
| عضو افتخاری | حضرت آقای مشیر الدوله |
| عضو رسمی بعنوان دانشمند | حضرت آقای وثوق الدوله |
| عضو رسمی بعنوان دانشمند | حضرت آقای مصدق السلطنه |
| عضو رسمی بعنوان دانشمند | حضرت آقای ملک الشعرا |
| نائب رئیس و عضو بعنوان دانشمند | حضرت آقای ادیب السلطنه |
| عضو رسمی | حضرت آقای معاون وزارت معارف |
| عضو رسمی بعنوان رئیس مدرسه عالی طب | حضرت آقای دکتر لقمان الدوله |
| عضو بلاعقب بعنوان معلم مدرسه عالی | حضرت آقای دکتر امیر اعلم |
| عضو رسمی بعنوان رئیس مدرسه متوسطه | حضرت آقای دکتر مسیح الدوله |
| عضو رسمی بعنوان دانشمند | حضرت آقای میرزا زین العابدین رهنا |
| عضو رسمی بعنوان معلم مدرسه متوسطه | حضرت آقای میرزا غلامحسین خان رهنا |
| عضو افتخاری | حضرت آقای دکتر ولی الله خان نصر |
- والیه آقایان باین تذکره مهم که به پیشگاه محترمشان داده شده است عطف تو جهی فرموده و بذل مساعدی خواهند فرمود

جعفر الحسینی النجفی



آقای آقا سید جعفر اصفهانی نجفی

نگارنده کتاب طبایع زنان و کتاب [زن در دیانت اسلام] و [زندهای مشهوره در اسلام] و [زن و خانه داری] که همبای طبع است و قریباً بطبع خواهد رسید

(طبايع زنان)

از تالیفات

(محمد جعفر الحسيني النجفي)

است

مطبعة « باقرزاده » طهران

که این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه
و یازده فصل و یک خاتمه و بر اجعه
عناوین بین فصول معلوم خواهد شد



مقدمه

این عصر نورانی بدو حرکت اختصاص پیدا کرده است و پیشرفت آن دو حرکت را کسانی که مراقبت در سیر آن دارند به خوبی بر آنها معلوم شده

حرکت ..

حرکت نسائی

بواسطه عدم موافقت با محیط حاضر از بیان حرکت اولی صرف نظر نموده و مطلقین بر اوضاع حاضر دنیا به خوبی آنرا تشخیص می دهند

و اما حرکت نسائی

اولین غرض و مقصد از این حرکت بلند کردن مقام زن و آزاد کردن اوست از قیود عبودیت و بندگی و ترقی دادن تمام شئون مادیة و معنویه او

تا اینکه از زینت و متاع اودن برون رود بلکه يك مخلوق مستقلی شده که غرض مخصوصی بر او مترتب است

و ابطال نمودن تفاوت بین آن در جزئی که عالم اجتماع را ترکیب می نمایند و گویا دست قوی روزگار بلند نشده است مگر برای تابید و تقویت این دو حرکت و بر کسی عینی نیست که عالم پا بدوره و عصر انقلابات عظیمی که متکفل نظام اساسی که مدتهاست بشر انتظار آن را دارد گذارده است

کلمه ناپلیون

کسی که با دست راست خود گاهواره را حرکت میدهد با دست چپ عالم را تکان خواهد داد یکی از فلاسفه می گوید

اگر زنان را تربیت کردید اهتمام بتربیت مردان نکنید برای آن که آن ها مردان را تربیت خواهند کرد

از حکیمی سؤال کردند که چه چیز ترا باین درجه از کالات رسانیده است (میگوید) زوجه من مرا باین درجه رسانیده است زیرا که مرا منصرف از امور خانه داری نموده و خود بوظائف عائلی قیام نموده و با فراغت بال مشغول تحصیل شده از این جهت بر چفته شدم

و هر طور باشد این مسائل در نزد ما شرقیها آن عظمت و اهمیتی که در نزد غربیها دارد نداشته و حالت اجتماعی و اقتصادی ما اجازه بی جوری از این امور را چنانچه در دو عالم اروپائی و امریکائی میتوانند - نمیدهند پس آنچه بر ما لازم است مراقبت در سیر این مسائل است تا آن که از حل نمودن آنها استفاده نموده در وقتی که نوبت بهایی رسد و بدیهی است که يك وقتی با هم خواهد رسید و در نظر من روز دوری نیست و لازم است که نویسندگان در این مسئله عنایت تامی نموده و در اطراف تربیت و اصلاح حالات زنها با حفظ مرتبه دیانت و شرف و ناموس آنها و موافق با مقتضیات محیط از نوشتن خود داری نمایند

و بدیهی است که تربیت ما به سعادت بشر است زیرا که دانشمندان و عقلاء بزرگتر و بالاترین اسباب انحطاط يك جامعه را سوء اخلاق و جهل آن شمرده اند و اگر فی الجمله دقت نهدیم بخوبی اثر ما معلوم خواهد شد که یگانه علت و در حقیقه علت العمل سقوط و پستی همان سوء اخلاق است و سبب نزدیک و یگانه مؤثر و موجد بد اخلاقی فقدان تربیت و جهل باثار او است

بلکه تربیت که اصل و ریشه اخلاق و علت بی تخریف از ترقی و تعالی است در ما مدت ایران - همان مانعی که استعداد هر گونه تعالی و ارتقا را داشته بکلی مفقود و در عداد

خیالات و موهومات شمرده شده است و ارباب بهنج وجه اعتدائی باصول آن نداشته

آری مؤثر در اخلاق تربیت است بر آن که انسان یا ملأ استعداد و توأم با قابلیت خلق شده است و استعداد صلاح و فساد را دارا است هر طرف که تربیت او را گشاید می رود و هر سمتی که تربیت او را هدایت کند شیر خواهد نمود

تربیت صحیحه است که ملک را عالم بحقوق خویش در جامعه و حقوق جامعه بر او و به وظایف خود نیز آگاه مینماید

تربیت صحیحه است که حس سر شاری و نشاط اندامت تولید و بوسیله آن به بعضی از درجات ترقی نائل خواهند شد

تربیت صحیحه است که در مردم ایجاد اخلاق زیبا و ملکات فاضله مینماید تربیت صحیحه است که مرد مرا با اتحاد و یگانگی دعوت و از ذل سقوط و پستی نجات خواهد داد و بدیهی است چنانچه حقیقه نویسندگان نظر اصلاح داشته باشند - اثرات خوبی در جامعه خواهد بخشید

و این نکته بر آنها مخفی نماند که امروزه شرقیها خاصه ما ایرانیان که مراحل از تمدن دور افتاده در قسمت حق انتخاب داشتن زنان با امثال آن از مسائلی که حل آن از ما خواسته

نشده است نباید وارد شویم
 بلکه فقط نقطه نظر ما تعلیم آنها است معلوم متینه که
 ملائم با حالات آنها است و تربیت صالحیکه ذانیات آنها را
 بروز داده و شان و اخلاق آنها را شریف و عالی نماید
 و اگر لبا شد شرق بقسمت خود بکروزی بسعادت برسد
 لامحاله از این طریق خواهد بود
 خوب است در این جا عقاید خود را نسبت بزنان شرق
 خاصه ایرانیان سمع فارمین محترم برسانیم - زن شرقی
 زن شرقی دارای عادات و اخلاق تلریخیه ایست که کیان
 غیر قدیمشان در آن ها بطور ودیعه گذارده و لکن مرور زمان
 و فترتیکه در عزت و کیان شرق عارض شد آن اخلاقرا در
 آن ها باطل و بقصدان آن عزت ملکه ادب جد و فار در آن
 ها مقفود گردید چنانچه ذارای اخلاق دینییه بودند که در حقیقه
 تربیت اخلاق بشمار می آمد ما که بذل و عطوفت و مهربانی
 و بقساد این اخلاق کریمه دینییه فساد غیز نهائی بر عادات آن
 ها وارد کردید و باین جهات و جهات دیگر که این مختصر
 جای تفکاش آن را ندارد باطن و ظاهر زنان شرق مریض
 گردید بقسمیکه اگر قیاسه با خواهران خودشان بنهائی آن ها
 را را دو سنخ خواهی دید و چنان چه نظر استقلالی بان ها
 نمائی آن ها را عاری از هر چیز خواهی یافت و تسلط مردان
 بر آن ها از حد اعتدال خارج و تا بک اندازه آن ها را از

آن چه انتظار می رود از جدیت بجنس باز داشته و بیشتر از
 وظیفه متممیت نوع از آن ها در خواست می نمودند و در نظر
 من چنانست که اگر حفظ مردان شرقی و حیة طبیعی و عصیت
 دینی آن ها و اگر حجاب که بک دهر طوبلی بان عادت کرده
 کرده اند نبود هر آینه عضو در آن ها منقطع و این بقیه
 صالحه که بطور ارثیه در آن ها موجود و در حقیقه اساس
 ملکه حیا و عفت است در آن ها باقی نمی ماند مرد شرقی است
 که این اخلاقرا ایجاد نموده و او است حافظ آن ها و بهترین
 طرق قیام بان قیام نموده است و چنان ایست که حجاب فقط
 پرده ایست که بر روی آن ها زده شده و مانع از دیده شدن
 جسم آن ها است بلکه ساتر ضعیف و سست منبغ و حدی است
 بین زن و اختلاط اخلاق فاسده با ملکات فاضله ستودعه در آنها
 ها و در حقیقه آن چه مؤدی است باین غایه شریفه آن را
 حجاب باید نامید و همان است که زن را بوذائف عائلی خویش
 در دائره خاله اش موظف و فقط آن را انسانی در خارج از
 این دائره معرفی خواهد نمود پس اگر تبدیلی در اخلاق مرد عارض شود البته
 در اخلاق زن نیز تبدیلی پیدا خواهد شد (بواسطه غلبه و تسلط و همیشه شك
 عارض بر مطلق عادات ان ها از طریق مردان خواهد بود و برای نمونه بک
 مثالی ایراد که فی الحقیقه لطمانی که از پرده دری و اختلاط
 زنان با مردان بر جامعه وارد خواهد شد بخوبی نشان می دهد
 من بکنقر متعلم ادیبی را می شناسم که زمام امر زوجه اش را
 بخود واگذار و او را بقساد حجاب آگاه و بهمخابه مظلومه

شرقیه است اظهار می کرد که حجاب عاری است که زنان شرق
 عارض و اهمیت و تنگی است که بان متهم شده اند و او را همیشه
 نهی می کرد از شرکت با زنان و افران او در عادات شرقیه و
 مقتضای منشاء و محیطش او را منتهی می ساخت و طرق آزادی
 را باو نشان داده و بانچه دلخواه خویش بود بار تبلیغ نموده
 تا آنکه آن طبع ناک سریع الناس را مقدر و کم کم حجاب که
 پرده عفت و عصمت خود بود دریده و بر حسب میل و دلخواه
 شوهرش آزادانه و بی پرده در مجامع بیرون آمده و در گردش گاهها
 و جاهای دیگر با کمال آزادی و بی پرده کی حرکت مینمودند رفته
 رفته پس از مدت کمی آن طائر بیگناه و آن معصومه که
 فقط برای شهوت رانی یک نفر مقلد اروپائی بحیا و عفت خویش
 خانه داد و بالاخره آن مرغ خاکی را که تربیت کرده از
 دست او پریده و شاخسار دیگری نشسته و پس از اندکی او را دیده
 و بمن می گفت آه چه ظلمی که ارضیعه خود روا داشته ام چه قدر
 بدبخت بودم که فرمان شقاء و بدبختی را بدست خود برای عزیزم گرفتم
 من در جواب آن مظلوم جهل و اسیر شهوت و نادانی گفتم
 آیا آرزوی تو آنستکه اینکس حجاب پرده های ضخیمی بود که
 زن در موقع بیرون آمدن می پوشید و دیوارهای متعددی از
 سنگ بود که در موقع استقرار و ثبات او را احاطه می کرد
 گفت اینکس (و آیا این آرزوی من فایده دارد)

این است نتایج بی پرده گئی و رفع حجاب پس آن چه
 بر زن شرقیه لازم است و از وظایف مهمه ایست که طبیعت

انویت بر او ایجاب می کند و اولین اقدامیکه باید نماید
 شناختن فرق بین خویش و زنان غرب است در آن چیزهاییکه
 طبیعت و مزاج و اخلاق محیط ایجاد فرق نموده زیرا که زنان
 شرق در اقتباس از غریبات در علم بهر دوجه که برسند با جهل
 بخود و با نشناختن جهات امتیاز و فرق بهیچوجه من الوجوه
 برای آن بیچاره کان مفید نیست و در صورتی که اطلاع از فرق های شرق
 و غرب پیدا نمایند البته تقلید در عام از غریبات برای آنکه ماخذ آن معلوم
 است خیلی سهل و آسان خواهد بود پس آنچه باالفطره و لطیبه
 نحفظ آن را آنها لازم است به چیز است حیاء صادق عفت صحیح
 و خضوع نیکی که او است مظهر حب گسیگه واجب است دوستی
 با او و این اخلاق و بقاء این ملکات قیامش به چیز دیگر است
 خودداری از مخالطه با مردان مگر در مواقع ضرورت و اجزای
 حرص شدید بتمسک مهر دینی که تمدین است بار
 صبر قوی به مکاره خانه داری
 و تهازن و اهل این خصال مورث سقوط و بزرگترین اسباب
 یوار و نیستی آنها خواهد بود

و اما چیزیکه اقتباس آن از غریبات لازم است [علم
 است و این] علم است که از نتایج آموختن آن تدبیر حزم و
 ابتدائی در امور زندگی و حسن تصرف در آن میباشد و در صورت
 مراجعه بتاریخ معلوم می شود که شرقیات قدیمادارای این صفات
 و مزایای اخلاقی بوده اند و تکلمات ابراهیم سندی وزیر که یکی
 از بزرگان حکماء و خطباء است در قسمت زنان مراجعه نمایند

بله چیز دیگری که اقتباس از آنها لازم است و در حقیقه نیز از نتایج و آثار علم است دارا بودن فنون اداره حیات و معیشت منزلی و عبارت اخیری علم تدبیر المنزل که تمام فضیله آنها است و بر بهترین و نیکوترین اشکال تاسیس و انشاء نموده اند و بدرجات رفیقه ابن سَنَم حبابی مرتقی شده اند پس در هر چیزیکه مودی باین رویه شود متابعت شرفیات از آنها لازم و پیروی از آنها علما و عمار واجب است زیرا که آموختن این علم از وظایف انسانیت زمان است عموماً در عالم انوئیت اما در غیر این صفات از قبیل تبرج و اظهار زینت و خود سازی اتباع از ایشان موجب انحطاط و از دست دادن ملکه حیا و عفت که اساس تشکیل عائله و حفظ جامعه عادات خواهد گردید و بالتبعیجه معلوم شد که زمان شرق باید بزیر داشت دیرینه دینیّه و طبیعیه خویش باقی و در علم تدبیر المنزل از خواهران عربی خود متابعت نمایند و تحصیل این نحو از علوم با پرده پوشی منافاتی نداشته و مدرسه اش شوارع و مجامع نیست پس بنا بر این مقدمات هر چیزیکه در عالم تصور و یا آنکه در خارج موجود باشد با خلاف جهات دارای محاسن و قبایح خواهد بود که اگر محاسنش غالب باشد آن را نیک و چنانچه قبایحش زیاد تر باشد آن را بد می نامند و از آن جمله است متعلقات شوّن زنان شرق و غرب و عادات آنها و ما متکفل باین آنچه واجب است بر زنان شرق احتفاظ آن از اخلاق حسنه و آنچه بر آنها است اقتباس از زنان غرب شده و می گوئیم اولین خصات و نخستین صفتیکه بر زن شرقی لازم است حفظ آن ملکه (عفت است) که در راس مائکات فاضله خاصه در این جنس بقهار

و گذشته از این همه تا یک اندازه فواید این عزیزه و خصالت وجدایی است بلاد شرقیه ما بلادی است حار و رشد افسان در آن قبل از باوغ و رشد در ممالک غربی که از بلاد ما سرد تر است خواهد بود و اگر دختران این بلاد در حال کوچکی حبّ یاک دامنی و عفت و کراهت از آرایش را نیاموزند و با این حب و کراهت نشو و نمای مادی ادبی داخلی و خارجی نفسی و جسمی ننمایند اندی نگذرد که عوامل فسادیکه در اطراف خود دیده و می شنوند در آنها کارگر و آنها را بزنداند شرور جایگزین خواهد نمود و خود را آلت ضرر خویش و اضرار بر غیر قرار خواهند داد و کل سفید شفاف عفت در نفس آنها نحو صحیح و طراوت پیدا نخواهد کرد مگر آنکه غار سین آن بتقوی و عبادت و اعتقاد بخلود و آنچه در آن عالم موعود است از ثواب و عقاب آبیاری نمایند هر دختریکه کل عفت در کلستان نفس او پیر مرده و این خصالت نیکرا از دست داد عزیز ترین خصل خویش و گرانبهاترین مایه های سعادت خو را بر اینکان داده است و خود را فریسه و شکار شهوات خود خواهد نمود و بهترین عامل بقاء این صفت در نظر من دیانت و تقوی است که پنجه های آهنین شهوات را در هم می شکنند دیانت است که با طبع سریم - الانطباع زن مقابله می نماید و چیزیکه ممکن است گفته شود و گفته اند آنستکه اگر طفل را (پسر یا دختر) در حال صغر و کوچکی مهارت با اخلاق حسنه و مکارم زیبا بدهند بر روی آن زمینه و اخلاق جوان و پیر خواهد شد چه در حجر دیانت و

مهد تقوی رشد کرده باشد چه در ۰۰۰ و در حقیقت اعتقاد
قائد او است بخیرات و یا بشرور

بله تا يك اندازه عادت بملکات فضله و یا ردیه مدخلیت
در عفت و بی برده کی آنها دارد و لکن تجربه صد ها از امثله
بنا نشان داده است و دیده ایم کسانی که خاصه دختران که از
ابتداء طفولیت آنها را عادت بعفت و يك دامنی داده بودند و
در حجر عفت بزرگ شدند موقه بیکه فرصت بدست آورده ضعف
نفس و عجز از مقابله با او آنها را بعینق اربین بود اهلای نیشقی
و بی برده کی ساقط نمود و گرفتار چنگال شهوات خود گردیدند
و عفت که بهترین هدیه طبیعی است از دست داده و جایگاه من
در خلطه ر آهیزش با مردم این حقیقه را برای من کشف و
مصدق مقام خواهد بود پس بگانه علت ابقاء آن ملکه فاضله
(عفت) و رادع حقیقی از فرو رفتن در شهوات و سقوط
در مهلکه بی پردگی تقوا و دیانت است که در حقیقه بمنزله
پلیس عقلی خواهد بود

(۲) احتفاظ و از خصائص زنان شرعی که لازم
است آن را حفظ نموده و در خود ابقا ندارند خصصه احتفاظ
است برای آنکه زن شرعی منزلت و مقام خود را در مجمع شرعی
شناخته و فهمیده است که بحتیاج بعضی از نجیب و برده
یوشی است و دانسته است که نباید قیام کند مگر بکارهایی
که لایق مقام او است و معنی احتیاج بعضی از نجیب آن

استکه اختلاطش با مردان بدون رابط و قیدی مل اختلاط
مردان با هم نباشد بلکه در يك حال قید و ر بطی باشد که
بر آداب خویش مامون و منزله کریمه خویش را در مجتمع
محفوظ بدارد و ضرری از ناجیه اختلاط به شرف حساسش نرسد
(و مراد از احتفاظ و نجیب نه آن احتیاجیست که حاکم
و قاضی باشد بر او بر حبس ابدی در چهار دیوار خانه و نشناشد
از عالم مگر اهل خانه خویش را و بس و از اسباب وجود
خویش چیزی را نداند مگر بودنش آلت تمتع مرد و یا ماشینی که
از برای ازدیاد بشر او را نصب کرده اند) و کسانی که زنان
را در چهار دیواری خانه حبس نموده و گمان می کنند
که باین قصر و زجر آنها را از هر چیزیکه بشرف آنها لطمه وارد
و یا عرض آنها را هتک و یا آنکه از فضیلت آنها بکاهد حفظ کرده اند
و حال آنکه اخبار و تجربه بر ما ثابت کرده است که آن دسته از
زنانیکه اینطور با آنها معامله می شود ناچار با عمالی خواهند شد
که مخالف با سنن طبیعه است اعمالیکه تولید امراض در آنها خواهد
کرد که ناشی از آن احتجاب شدید دائم است اعمالیکه مخل است
بآداب اعمالیکه آنها را بمنگرتی سوق خواهد داد که قلم عاجز
از اشاره بانهاست فضل ارتصريح (و یا بعلمک مل خبیر) که
بر بیشتر از آداب شرقین در اکثر از بلاد شرق واقع نباشد و
علت آنکه شرفیه فهمیده است که وظایف اش قیام بکارهایی است
که لایق مقام او است برای آنستکه در جامعه کارهایی است که

موافق نیست با مقام و منزلت و جنسیتش از قبیل تحمل اعمال شاقه و شؤلیکه او را مجبور بخروج از خانه و غیاب از آن در مدت زیاد می نماید و از این جهت لازم است بر او که معاطاة نگند مگر با چیزهاییکه که حفظ صحت و ابقاء بنیه و چیزی که با تقویت عنصر انوی اوست

[۳] و از عاداتیکه شرقیات قدما بان معروفند (عدم تبرج آنها است) و مراد او تبرج اظهار محاسن است بطوریکه زینترا کعبه آمال خود و منتهای آرزو قرار دهند که در نتیجه اش تغییر زی و مبالغه در تزینات خارجی بحیثیتی که اوقات عزیزشان فقط صرف در آن شده و مالیکه موارد انفعالی برای صرفش داشته باشند بان تخصص دهند و این صفت در زنان شرق بکلی نبوده است و لکن در این سینت اخیره بواسطه اختلاط دختران ما با دختران غرب این اوصاف در آن ها سرایت کرده و باین مرض مزمن مبتلا شده اند و کمان کرده اند که تمدن قائم است بر ارکان تزیین - و تبرج - و تفنن در صرف و خرج کردن مالیکه تحصیل نمیدند انرا مرد مگر بقدا کاری و تحمل گرمی آتش کارخانهها و کثافت عرق ریزی بدن و انواع مشقههای دیگر باینکه حضارة و تمدن صحیح قیامش بتهذیب نفس و عادت دادن آست. عمارم اخلاق معلوم است و نومیدانی نه مال و تحصیلش برای هرکس میسر و در هر وقتی فراهم و حاضر نیست و در این حال اگر زن مستقنی از تبرج و زینت نشد بمانگه یکانه ارزوی او

است ناچار بکسب از طرق خفیه خواهد شد (ابا یس از این بی ناموسی محدود خواهد بود) بمانا بر این واجب است بزین شرقی بیرونی از عادات قدیمه خود از عدم تبرج و زینت نماید تا آن که حاجت بزینت او را بانیان منکرات و قحشاء برای نیل بمقصد سوق ندهند و اما چیزیکه بر شرقیات لازم است از خواهران غربی

خویش اقتباس نموده و اتباع از آن ها بنمایند علم و صنعتی است که مخصوص زنان است (علم) مراد ما از علم و لزوم آموختن آن از زن شرقی نه هر علم و نه لزومش بحدتخصیص و تجرد در او است بلکه مقدار لزومش بر شرقیه شناختن و لغة قومی خویش و یک لغة غربی است که عظامه آن واقف شود بر چیزهایی که برای خود و اولادش معرفه حیاتی این دنیا نافع و مفید باشد و همچنین لازم است بر او نبذات و توشه نیز از علوم عصریه .. ادب .. حساب .. تاریخ .. جغرافیا .. علوم طبیعی و شئون تدبیر منزل از طبیح و تنظیم - و خیاطه - و آشپاه این ها از قبیل مریض داری و شناختن عوارضات جسمی اطفال تا دو سال و غیر اینها از چیزهاییکه صحت عائلی توقف بر آن ها داشته باشد برداشته تا آن که کاملاً بوظائف خانه داری که از خصائص او است قیام نماید و الا زن جاهل بزرگترین بلای است که بر جامعه وارد برای آن که مغرض انواع مخاطر خارجی و داخلی جسمی و نفلی و مهالك دین و دنیا است و اما زنان عالمه متنوره اگر حصن حصینی نباشند حصن امینی خواهند بود

دختر جاهل شبیه است بفرقه و حجره تاریکی که هیچ
 منفذ و راه اطلاعی نداشته ممکن است پا کیزه و ظرف و ممکن
 است در نهایت قذارت و کثافت باشد و در هر حال داخل در
 آن حجره نمیشود شخصی مگر بگری یا نهایت تحفظ و نحرز و اما
 دختر عالم و میزوره شبیه است بحجره که راه اطلاع داشته و
 شخص با یک حالت امنی در آن ورود خواهد نمود و از بیجهت
 است که مرد اقدام در تزویج جاهل تر نمیکند مگر با اضطراب
 قلب و ترس از آتیه و در قلب او چیز است که اثبات می کند
 نرس را در این اقدام را از قبیل نسی است که بر روی یک دریای
 متلاطمی حرکت و انتظار صدقه و انفاق را می کشد با غرق میا
 نجات ، صناعت مراد از صناعت صناعات بدی است از قبیل خیاطی
 و زربافی و چیزهای دیگر بر حسب مقتضای محیط خوش و فزوده اش
 آنستکه گذشته از این که رفع احتیاجات شخصی و عائلی خود
 را می تواند نماید تکیه گاه قوی و پشتیبان محکمی است از برای او
 در شدت و عوارضات و در حالیکه رفتار چکاک فقر شود پناه
 بان سده منبع اموده و راه نجاتی داشته باشد و فقط بضاعت و مایه ادای او در این
 حال برای او مفید نیست و نمیتوان با این متاع (ادب)
 مقابله با واردات زمانه نمود و البته منافع صناعت و قوائدش
 و آثار حسنه او چه در فقر و چه در غنا و بینبازی محتاج
 بیان و اثبات نخواهد بود - (حالت امروزی زنان ما ایرانیان در
 قسمت تبرج و زینت و خورد سازی و بی تدبیری آن ها در امر

خانه داری و علم تدبیر المنزل و بی بهره گی از مطلق علوم و
 صناعات بکلی ما را مایوس می نماید از اینکه در آتیه ما در آن
 پاك دامن عالمه در جامعه ایرانی ایجاد نمایند

مدتها بود که مشتاق مطالعه این کتاب که شرح و بعضی
 از فراز های آن را در مجله شریفه اهللال دیده بودم - بوده
 و موفق یابن مقصود نمیشدم

تا در دهم ماه گذشته - ذی قعدة ۱۳۴۴ بان تر خورده
 و پس از مطالعه فوق العاده در نظر من جلوه کرد و در نفس
 من موقعیتی پیدا کرد

و با اینکه کتابهای نقیسی که سزاوار ترجمه و نقل بفارسی
 است زیاد ولی چون این کتاب معانی نزدیک بهمی داست و در
 نظر من با این حالت حاضر و این مایلینوایی که در دماغ
 بعضی از جوانان در قسمت آزادی زن ها رسوخ کرده بود -
 مبادرت بترجمه آن با اضافات و تصرفاتی نموده که در حقیقه
 از عناوین او خارج نشده ایم

اما مؤلف این کتاب (هائری ماریون)

سابقا استاد و معلم بود در دارالفنون پاریس - و از
 متخصصین در علوم تربیت خاصه تربیت دختران است
 و ماده این کتاب موضوع نطقهائی است که در آن کلیه
 و دارالفنون نموده است و این کتاب پس از وفات او انتشار
 یافت .

و این از خوشبختی ماسرفیهها است که شباهت نامی در اخلاق

و اطوار اساسی با فراسویها داریم و تقریباً تطبیق بر حالات ما
می شود

و از خانمهای محترم عذر می خواهم از اینکه در این کتاب
ذکر اوصافی شده است که راضی نیستند با آنها نسبت داده شود
و باید بدانند که کمال از برای خداوند متعال است و بس
و انسان فطرتاً ضعیف خلق شده.

گذشته از اینکه فضیلت و منقصه با هم مربوط و منشاء آنها
در حقیقه یکی است و می شود چیزی از یک جهت فضیلت باشد
و از جهت دیگر منقصه و این کتاب فوق العاده قابل تقدیر و
تقدیس است

و چون مطالب این کتاب با هم مربوط و بگرفته است
نمی توان بکسمت راطرح و بکسمت دیگرش متمسک شد

و از خوانندگان محترم متمنی است که از لغزدهای من
صرف نظر کرده و اگر نقص یا عیبی داشته باشد نظر عفو و
اغماض ملاحظه نمایند
جعفر الحسینی النجفی

فی ۸ شهر ذیحجه الحرام

فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانچه در مقام آن باشیم که تربیتهای ملائم با هر مخلوقی
را بیان نموده تا چاره باید اولاً در صفات و موهبت‌هایی که در
ار بطور ودیعه و با بطور سفت و خالق فطری است نظر داشته
باشیم و بعبارت دیگر در عادات فعلی او و با آنچه را که امید
است اعداها بان معنادر متصف شود باید ملاحظه نمود پس
در مقدمه هر سعهی که نتیجه اش ترقی زن و اصلاح شدن
اوست مطالعات عمیق لازم است و درسهای وافیه در اخلاق و
اطوار فعلی آنها و آن اخلاقی که منکر است بعدها بان متخلف
شوند - باید خواننده شود - و در حقیقت غرض ما از تالیف این
کتاب خواندن آن دروس و مطالعه در آن مقدمه است

مباحث کتاب

پس از تأمل و نظر داشتن در مباحثی که سزاوار است
در ابتداء ملاحظه نمودن آنها می‌گردد

(اخلاق زن بطور عمرم و با بطور خصوصی در هر زمان
و مکان معینی توقف دارد بر دو عامل اساسی

(اول) حالت اجتماعی آنهاست در زمانهای پیش . برای

اینکه قسمت اعظم از عادات و اطوار آنها بر کشتش طریقه

تربیت و نوع زندگانی آنها در ازمنه سابقه است

(دوم) بحث در تکوین و خلق جسمی آنهاست . یعنی ترکیب اعضاء و آنچه وظیفه خیالی آنهاست در مزاج زن و آثار لازمه او البته این عامل اثرش شدید تر و بیشتر قابل توجه و اعتناء است)

اما عامل اول - که حالت اجتماعی آنها است در زمانهای گذشته نظر و ملاحظه نمودن تبدلات و تغییراتی که بر حالات آنها در آن عرصه‌های مختلف عارض شده بود ، بخوبی تخصصات این دو جنس را تدریجا در وظائف اجتماعی - و جدا شدن وظائفشان از هم و محدود شدن مناطق عمل را بین آنها بر ما معلوم خواهد نمود . و شاید این نظریات و مطالعات ما را بیک حقیقتی هدایت کند - که تا کنون بر آن واقف نشده ایم - و در دعوی اشخاصی که میگویند بین زن و مرد بمائله تامه است تشکیک نموده - برای اینکه پس از واری و تحقیق واضح خواهد شد که این تشابه و مماثله مخالف است با قواعد طبیعت و مانع بزرگی است در راه تقدم بشر

و با اینکه زن متمایز شده است از مرد در وظائف و اعمال همیشه مترصد است که خود را در ترقی پایه مرد رسانیده و با او در شان و مقام هم رتبه گردد حتی اینکه در نظر خود و در نظر شرع و عرف نظیر او شناخته شده است و بین این دو بلام تصور مناقفه نشود برای اینکه تمیز در عمل دلیل بر تفاوت در رتبه نیست چنانچه مساوی در مقام کاذب از مماثل

در وظیفه لمیشود

و چنانچه این تا يك اندازه مسلم و معلوم شد دشوار است بر ما انکار چیزی که یکنگسته از زنها مدعی و متجاهر بان هستند و میگویند فرقهائی که بین این دو جنس دیده میشود اگر چه باعث ممتاز شدن وظائفشان گردیده ولی اگر بدقت ملاحظه شود عین این امتیاز و جدائی در وظیفه اسباب فرق شده است و الا در واقع فرقی نیست حتی اینکه بعضی از آنها غلو نموده و گفته اند که طبیعت زن و مرد مواهب و عطایای همثلی بخشیده و این فرقهها منشانش عادات و شرائع است با اینکه مختصری فکر و تأمل بر معلوم میکند که نمیتوان باین جمله اعتراف نمود برای اینکه بقا عادات و وضع قوانین بی سبب و علت طبیعی نبوده - و تا اینکه يك مصدر طبیعی در عادات و يك احساس محکم و مثبتی در شرایع بیباشد - عادات باقی و شرایع تاسیس نخواهد شد - بلی فرقهائی که از ناحیه طبیعت موجود است عادات و شرایع آنها را ضخیم تر و مسافه اختلاف بین این دو جنس را دور تر مینماید و نظر بر اینکه غالب از قوانین و شرایع از بدایع افکار مردها بوده میشود فی الجمله تسلیم بصیحة قول بگفته زن که در مقام دفع از جنس خود میگوید «نزدیک است که تمام معایب ما جزایاتی باشد که مردان مرتکب شده اند» و بقول یکنفر غریب [۱] از اهل قرن (۱۸) که میگوید بیشتر از تقایص و معايبی که در زنان دیده میشود -

از نتایج اعمال هیئت اجتماعی و تربیت فاسده است اعتراف
نمائیم

اما عامل دوم که عامل جسمانی (فیزیولوژی است)

ناچارم که پرده از روی این حقیقت برداشته و تحقیقا
در او وارد شویم - بعضی از نویسندگان در این موضوع
بسی انتقادی نموده و خطاهای بزرگی مرتکب شده اند
و زن را معرفی کرده اند بچیزیکه تطبیق بر واقع نمیشود
مثل (میشله) که است «زن قطره مریض و خلقنا ناقص
است و البته باارم است که این موضوع که فعلا در مقام
تحقیق آن بر آمده این موضوع مهمی است که با لایباید در
اطراف آن دقت نمود - و بسایستی همیشه فرقه‌های مهمی که طبیعت
بین این دو جنس قرار داده در نظر داشته باشیم - پس جنسیت
در هر کدام اصیل تر است از تربیت چنانچه مودسلی - میگوید
(میزانی که طبیعت برای زن ایجاد نموده است ثبوت و بقائش
بیشتر از صفات استکا تربیت ایجاد میشود - برای آن که تجاوز از
حدودیکه طبیعت معین نموده است بسیار امر مشکل صعب الوصولی
است)

و چنانچه احاطه پیدا کنیم مؤثرات اساسیه که در
خلاق و ملکات زن تأثیر است عمیق داشته است - از عمده
کشف این موضوع بر آمده - اگر چه بعضی ها با اقدام در
کشف این مسئله جرات فوق العاده تصور نمودند -
و از این جهت سؤال مینمایند که آیا ممکن است ممیز است زنها

محدید نمود؟ آیا میشود اخلاق و ملکات زن را ظاهر ساخت؟
با وجود صفت کتمان و تقلب که در آنها محرز است. ولیکن جواب
آنها اینست که کشف حقیقه و اسرار و ملکات يك نفر زن
با آن صفت که در او محرز است البته بسیار در مشکلی بنظر
میآید و وقوف بر آن چندان سهل نیست ولی اگر بنظر اجمالی
در - نوع زنها ملاحظه کنیم بواسطه مقابله بین آنها و مردان
- اثر ممیزاتی از حیث زکارت و شعور و چیزهای دیگر
داشته باشند بخوبی معلوم میشود و بمناسبت اهمیت این موضوع
قسمت اعظم این کتاب متکفل بدان آن خواهد بود - برای
اینکه گذشته از اهمیت خود این بحث - اساس اعتقاد و تکیه که در
تهذیب و تربیت زن در این قسمت حل خواهد شد - و پس
از این مقابله میتوانیم پیش بینی در عاقبت زنها نموده و آن
کیفیتی که ممکن است از روی او مشی نمایند تعیین نماییم و
البته پس از تعیین مقصود زن و دالستن تربیتی که در طریق
آن مقصود است اختیار وسیله از برای زندگانی خود خواهد نمود
- و معلوم است که اختیار وسیله توقف بر شناختن
مقصود دارد

ناچاریم در اثنا این بیان توجیهی بحرکت زنها در عالم اجتماع
فهمیده - برای آنکه این جنبش و حرکتی که می نمایند در راه
ترقی و برابری با مردان فوق العاده طرف اهمیت و قابل
توجه است و شاید ایجاد انقلاب عظیمی در جامعه بشر نماید

و بشان و مقام رفیعی که در عصرهای گذشته نداشتند نائل شوند و البته این حرکت در تزیین و نزدیک است مقامی را بخود بگیرد - خاصه با این تأییداتی که از طرف نویسندگان و فلاسفه در این موضوع میسر شده مثل (جون استیورت میل)

مصادر کتاب

و قبل از شروع در مطلب برای اعتماد قارئین محترم به محتویات این کتاب ناچار بدتر مصادر و مدارکی که از او نقل نمائیم خواهیم بود - مؤلفانی که در این موضوع و نویسنده گانی که در این باب فلم فرسائی نموده اند زیاد و لکن بمناسبت اینکه بطور تشریح و تفرقه وارد شده اند ما از قسمت مهم آن صرف نظر نموده و بیشتر اعتماد ما بر نویسندگان اخلاقی مثل (لابویر) ۱ و (لارو شفوکو) ۲ و یا کال ۳ و مخصوصاً کسانی که طرق تربیت دخترانرا آنگاشته اند مثل (فنون) ۴ و (مادام نکر دیزوسبور) ۵ و مادام (دوریموزا) (۶) و بلاخص کلمات آن دسته از نویسندگان و فلاسفه که بواسطه تجربیات زیاد و جهدهائی که در کشف این معما کرده اند و تا یک اندازه موفق بکسب اطلاعات مهمی از مکنونات قلبی زنان گردیده اند مثل «میسنوردویالو» (۷) اعتماد میمائیم

۱ یکنفر نویسنده فرانسوی مصنف دو علم اخلاق ۲ از نویسندگان معروف فرانسه در طایف زنان ۳ فیلسوف در حساب و فزیک ۴ یکنفر موافق فرانسوی و معلم دختران ۵ یک خانم مریه فرانسوی ۶ یک خانم مریه فرانسوی ۷ یکنفر فیلسوف فرانسوی که در معرفه النفس اطلاعات کاملی داشته است

و اما آثار ادبیه متداوله مثل رومانها نوعاً کم فایده - و اگر کسی در مقام استفادہ از آنها باشد - شاید در زوایای آنها بیک فایده مطلع گردد و با این وجود این قبیل از آثار برای عبرت بهتر از آن قسمتهائی است که اختصاص بمدح یا تم دارد بدون اساس صحیح علمی مثلاً (بوسویه) (۱) که یکنفر نویسنده فرانسوی است بدون مدرک و اساس می نویسد (۲) که زن خلق شده است از پهلوی مرد از یک استخوان زیادی او با اینکه کسانی که طرفدار جنس لطیف هستند عین این مقاله را دلیل بر تفوق زن بر مرد دانسته - و میگویند خداوند متعال در بد و خلقت پست ترین مخلوق هر جنسی را ایجاد و متدرجاً او را تکمیل نموده و باوج ترقی رسانید و چنانچه آدم برتری پیدا کرد بر سایر مخلوقات حوا بر او تفوق جست برای اینکه بعد از او خلق شده و البته اتم و نزدیک تر بکمال خواهد بود - گذشته از اینکه از استخوان خلق شده و استخوان محکم ترین اجزاء انسانی است - بلکه از پهلوی استخراج شده و پهلوی شریف ترین جوارح است برای اینکه قلب که مرکز قوای انسانی است در همان جهت است : و از این قبیل استشهادهای بعضی بنجسد عیسی (ابن الله) در نزد نصاری - در شکل مرد نه در شکل زن - و جواب از او و چیزهای دیگری نه

(۱) یکنفر نویسنده مذهبی (۲) چنانچه مدرک طبیعی نداشته باشد مدرک دیگری دارد که متاخرین از قدامائل کرده اند و در هر حال همیشه انکار نمود زیرا که راهی از برای انکار این امور نداریم و صحت این کلمات از مقصود ما را دور نخواهد نمود

در مطالعه اش لذت فکاهی برده میشود. و معلوم است که این قبیل از مطالب اساس بک بحث جدی مفید علمی نخواهد بود و پوشیده نیست که آنچه در موضوع زن و عادات او نوشته شده است - نویسندگان مردان بوده اند و اگر زنها در این موضوع وارد شوند - البته بر خلاف خواهند نوشت

و کم قیمه ترین چیزی که در مطالعه از نظر من گذشته است - کلمات و نصیحتهای - مقدسین خشکی است که با زن مخصوصه نموده و دشمنی خود را ابراز و نهمی از معاشرت با آنها نموده اند چنان است که بک مخلوق بچین هولناکی را معرفی می نمایند بلکه در این کلمات عظمت شأن زن و اعتراف بمفوق و سلطنت اوست مثلا توصیف زن را بشیطان و نامیدنش (به چراغ شیطان) و (در جهنم) و موافقت (نرتولیان) (۱)

با این مسلک و گفتن و دیدن زن شر است و شنیدن اسمش شری است شدید و ترجیح دادن صدای گفتار را بر صوت زن و قول «سببیربان» ۲ که میکوبد تلخ آراز مرگ زن است برای اینکه خودش شبکة و قلب و دستهایش زنجیر و قید هائیت که شخص را مغلول و محبوس مینماید تمام اینها دلالت بر اقتدار و سطوت زن داشته و ابدا دلالت بر اضعاف گوینده های این کلمات و صحة نظر ایشان ندارد و چنانچه زن ایجاد خستگی برای مرد نماید مرد هم ایجاد مثل آنرا برای زن مینماید زیرا که همیشه تاثیر و تأثر بین این دو جنس متبادل

بکنفر دومن نویس و دکتر در کارناژ (۲) بکنفر کشیش

است پس شرور و خیر است آنها مقالمه مینمایند و باین جهت واجب است بر ما که این قسم از اقوال را دور انداخته چنانچه از آثار ادبیه نیز استفاده نخواهیم کرد و اگر اسنشهادی از آثار ادبیه شود فقط برای تشریح و تأیید موضوع بحث است و آراء آن ادا طرف اعتماد نخواهد بود اما مدارك و مصادر حقیقیه ما در این کتاب طبیعت است و علم و تاریخ خاصه حیات اجتماعی که هر روزه طرف مشاهده و حسن مامت و بعبارة دیگر «تجربه» که بهترین مدارك است در هر امری

روح کتاب

علی رقم طبیعت و تاریخ و فیزبولوژی آنچه نواقص در زن دیده میشود با منصف است باو منافات با استقلال شخص او در عالم حیاتی و همدوشی او با مرد نداشته و بر وجودش آثار شریقه مترتب است که کمی از آثار وجودیه مرد نداشته و چنانچه بفرقهای جسمی و عقلی بین زن و مرد اعتراف و تسلیم نمائیم در قیمت این جنس تفاوتی پیدا نخواهد شد و اختلاف در موهبتهای عقلی و جسمی مانع از تماوی در منزلت آنها نیست برای اینکه طبیعت کارهای این دو جنس را از هم متمایز نموده و حدودی از برای هر کدام معین نموده است

با اینکه بک توافق اساسی بین آنها موجود است که در حقیقت جامع بین آنهاست و الا ممکن نبوده اتحاد و اثتلافشان برای آنکه این دو جنس همان دو جرئی هستند که عالم انسانیت از آن دو مرگب شده پس باین اعتبار در آنچه لازمه انسانیت

است بصفت انسانیت هر دو شریک و سهم میباشند از حقوق و واجبات اولیه

و چون از این نقطه نظر و باین چشم بزن نگاه کنیم چیزی بر او وارد نساخته و از مقام و شانس چیزتی نکاسته ایم و شکی از برای ما باقی نخواهد ماند که باید تکمیل بشریت و اسباب آن نموده تا آنکه بقسمت خویش از لذتهای حیاتی جسمی و عقلی بهره مند شود و اگر تسلیم علوم حدیثه اجتماعیه شده و بگوئی که تقسیم عمل یکایه چاره تقدم و ارتقاء این جنس بمراتب کمال است من باکمال تادب بصفه آنکه بگمفر اخلاقی صمیمی هستم مقیاس بهتر و میزانیه صحیح نری از برای علو مقام و المندی شان مرتبه و نهایت

درجه ای را که از احترام میتوانستند نائل شوند - میدانیم و او تساری معنوی آنهاست - که عادات و شرائع و رای عام آن را اضا و تصحیح نموده و در این مبدا نتایج عظیمه است در متعلقات شئون زن از حیث - تربیت برای آنکه آنها را باید مهیای استفاده و تمتع از زندگانی کامل العیاری نمود تا آنکه واجبات خوبشرا شناخته و مسئولیتی در حیات خویش و موالیدش فرض نماید - و بعبارت دیگر باید او را تربیت واقعی نمود نه آنکه او را فقط عادت داد بکفایت ارضاء مزد و خضوع باو - و اگر از واجبات زن اطاعت مرد هم باشد - اطاعتی است که از روی رضا و رغبت و میل است نه از روی قهر و اظطرار و چنانچه ضعفی نیز در زن قائل باشیم آن ضعف را حجت و دلیل محرومیتش از لذت و

حقایق نمیدانم و نباید اکتفا کند باینکه خود را موافق اهواء و امیال مرد قرار داده

و سزاوار اینست که (بقانون) بگوئیم هر چند آنها ضعیف باشند باید آنها را تقویت نمود و بهترین طرق تقویت - کاشتن مبادی صالحه است دو زن و عادت دادن اوست بر حکم و تمیز بدون کمک از آراء دیگران بلکه خود متصرف در امور شده و احکامش از روی متانتی باشد که شخصاً تحصیل کرده است - خداوند شعور و ادراک باو عنایت کرده است که از آنها استفاده نماید مادام دوری موزا) میکوبد ممکن نیست عقل امیتی در زن تصور نمود تا وقتی که قفلهای - محکی بر او بسته شده است - و راهی از برای نفوذ افکار عامه در او نیست - و چنانچه زمانی بر او بگذرد که سلطنت عادت و تقلید [همان سلطنتی که تا کنون او را حفظ نموده] در نفس او نفوذش کم و متزلزل گردد پس تکیه گاه او در حفظ خود و تعیین طریق - رفتار خوبشرا از روی چه معین خواهد نمود و بچه وسیله پس از رفتن عادت و تقلید متمسک شود در حالیکه بگاه طرفدار و حامی او بودند]

و این کلانیکه این خانم دانا و بصیر گفته است چقدر مناسب بازمان ما است که ارکان عادات قدیمه متزلزل و روح حریت و آزادی عمومیت پیدا کرده است و در زن ها نیز لبرایت نموده و البته می دانید که اطلاعات زنها بواسطه خواندن روز نامجات و مجلات زیاد و آن چه در اطراف آن ها گفته می شود

همه را شنیده و جریانانی که در پیش چشم آن ها است دیده
 - و عبارت دیگر - تمام هوا هائی که در این عصر است اشتیاق
 می نمایند چه فاسد باشد - چه صحیح - چه مردم را راضی باشند چه نباشند
 - و از چیز هائیکه امروزه متعذر است سلب آزادی آنهاست بلکه چیزیکه
 سهل و ممکن است عادت دادن اوست با اینکه آزادی خود را با
 حکمت و بصیرت استعمال نماید پس راه خلاصی از برای ما
 و او منحصر است اینکه او را وقور و متین تربیت نمود تا رشدش
 بعد کمال برسد و این يك حقیقتی است که قابل نقض نبوده
 و نیست و البته تاسف بر گذشته بیجا و ناپید در مقام اصلاح
 آینده بر آمد و عنایتی که در حق مردان د تربیت میشود
 در حق دختران نیز مراعات نمود

و از خطاهای واضح است که مدنیت را اختصاص مردان
 داده و آنها را از فیض جامعه محروم و چنان است که تمدن
 از صنوعات مرد هاست فقط و حال آنکه زنان با اینکه در تحت
 در تحت حکومت و نفوز رجال هستند تا اثرات شدیدی
 در هیئت جامعه داشته و شرکت با مردان در این مدنیت دارند
 و چقدر خوب گفته (شربدان) ما مردان در هر صورت محکوم عواطف
 زنان هستیم پس خوب است آنها را تکمیل در تربیت نموده تا
 استفاده ما بیشتر شود و مصالح ناچار توقف بر اصلاح حالات و
 تربیت آنها دآرد. بلکه خیلی عجب است، مرد چشم پوشی از
 مصالح خویش نموده و از تربیت کسانی که صلاح و فساد اولادش

توقف بر او داشته و متصرف در شئون اوست اهمال نماید.
 آیا بر کسی مخفی است که فصل بیت شرف خود و شرف عائله
 اش ممکن نیست و آیا میتوان شان و مقام خویش را حفظ نموده
 بدون آنکه آنها حفظ نمایند و آیا میشود سر بلند شد در
 حالیکه او سر زیر است و آیا ممکن است که تمام واجبات خود
 را ادا کند بدن اینکه مرد با او مساعدت کند و یا خوش سلوکی
 کند و چنانچه این معنی را در زندگانی افرادی تصور نمودیم در
 زندگانی اجتماعی نیز تصور خواهیم نمود ((فنلوت)) میگوید که
 رجال اگر چه صاحبان قدرت و علو سیاسی هستند و لکن مقرر
 ات و احکام آنها جاری نمیشود مگر به مساعدت زنان با آنها
 و این تلام تمام نیست مگر باین مقدمه که رجال وضع قوانین
 و موادی که متکفل اصلاح بشر است نموده و زنها دامنه های خود
 را از آرایش عادات و تقالید موهومه بلك و موالید خود را با

طهارت و استعداد ترقی و تکمیل تربیت و پرورش نمایند
 « ادجار کینه » میگوید « سینه های زنها جامعه را تربیت میکنند
 نه اطفال را بنا بر این بر ما لازم است که فوق العاده اهتمام با امر
 تربیت دختران داشته و برای زینت و نمایش آنها را سطحی تربیت
 نکنیم برای آنکه جامعه احتیاجش با آنها زیاد و بواسطه تربیت
 و عدم ضرر و نفع کلی عابد جامعه خواهد آردید پس هر قدر
 دختران با متانت و استحکام اخلاقی تربیت شوند خواهران و اولاد
 و شوهران نیز بهمان متانت خواهند بود - و اگر قیام بوظائف

واجبه خویش ننمایند تکالیفی که از ناحیه جامعه بانها متوجه میشوند از عهده ایفاء آنها بر نیامده و جامعه را نامحلال سوق خوانند داد پس اولین تکلیفی که زن متوجه است در مرتبه اول آن است که مقام خود را در خانه خویش دانسته و بذل تمام جهوش را در اصلاح آن و تهیه سعادت و سرور و خوشی و نظم و هر چیزیکه عائله را متحد و سعادت و شرفت را برای آنها جلب مینماید نموده این است بالخصوص وظیفه نیک و مبارک زن در حیاط اجتماعی و البته قیام باین وظیفه نمیتواند بنماید مگر باینمانی و بصیرت در امر خویش تا آنکه واجبات خود را شناخته و بداند چه مقام بزرگی را در جامعه احراز نموده است و وطن را یادگار عائله و جامعه بزرگ را یادگار و جانشین جامعه کو چک بداند

باتفاق آراء تمام عقلا و دانشمندان لازم است چوانهارا مذهب و جدی و متین تربیت نموده تا آنکه خدمتگذاران حقیقی و صمیمی وطن شوند و این معنی ممکن نیست مگر از راه تهذیب و تربیت مادران و اصلاح پرآرام اولیت مدرسه او که دامان مادران است

جوانی که در صدد بیجامه است و در اصلاح شؤون عامه اشتغال دارد چقدر احتیاج بیک معارف تربیت شده مهندسی دارد و معلوم است زن خالجه متنوره چقدر از احتیاجات او را رفع نموده و از برای او معارف بسیار مفید نافع خواهد بود (زن و

مرد در جهت اینکه آنها را باید تربیت کرد و شعور و ادراک آنها را باید تقویت نمود تا اینکه روح تعاون و کمک بینگدبگر در آنها تولید و در طبقات اجتماعی اتحاد و یکاکی جاری و با یک روح پاکی جامعه را ترقی دهند مساوی هستند هر موضوع مهمی که دگر میشود در اول و مقدمه او حقوق زن مطرح و مورد بیان فلاسفه و نویسندگان است و معلوم است که تربیت دختران برای فائده ظاهری او فقط نیست بلکه برای فائده اش بخود و وطن و جامعه بشری است و البته در این جهت تمام طبقات یکسان هستند و جاز نیست زن را در هر طبقه باشد مخلوقی از برای زینت و نمایش قرض نموده برای اینکه این عقیده مضر بسعادت زن و نظام اجتماع خواهد بود و مکرر گفتیم که اصلاح جامعه و تهذیب عادات و اخلاق آنها ممکن نیست مگر بقرینت مادران صالح و ترقی و آبیای گردن شعور و ادراک آنها

حالات اجتماعی زن در روزگار گذشته

طبیعه زن چنانچه در مقدمه گذشت از نژاد دو عامل اساسی است که یکی از آنها حالت اجتماعی زمانهای پیش است و دیگری تکوین جسمی آنهاست

عامل اول

غرض ما در اینجا بیان حالات زن و پیشرفتگی که از زمان قدیم تا کنون نموده است نیست برای اینکه دخول در

این رشته بی فائده است گذشته از اینکه مبدء ترقی آنها را تحقیقاً نمیتوان معلوم نمود زیرا که علم حقیقی که من باور بر خورده ام آن است که هر چه پیش آید و هر چه عمر کردم اعتقاد من بترقی یکسال متصل در هر چیزی خاصه در بشر ضعیف تر گردید پس ارتقاء بنا بر قول (ابین تر) ناچار در بین او واسطه فاصله خواهد بود مثلاً مصر را ملاحظه کنیم از روی مؤلفات قدیمه و آثار یکه جدیداً کشف شده است میتوان استدلال کرد که زن در جامعه مصریه قدیم شان و مقام عالی را دارا بوده است و فرق زیادی بین حالت فعلی آنها و حالات قدیمشان معلوم میگردد در قدیم اشتغالشان مهمات امرخانه داری و مصنوعات زیدی فوق العاده بوده و با مردانش شریک در المائد از قبیل حضور در مجالس مردها و مهمانیها و اجتماعات دینی بوده اند اکثر جوان بود خود را کمال میزان نموده و مردم را بجهال خویش مسرور می نمود و چنانچه پیرود و وظایف مادری قیام و مثل پدر در احترام اولاد باو و نکریم او میگوشتد داد و زن و مرد در آن عصر بطور هم دوشی زندگانی میکردند - و از وظایف معنویه نیز بهره نبودند مثل [کماه [۱] و اما حالات فعلی آنها هیچ شباهتی به زنان قدیم مصر ندارد و بنا بر این نمیتوانیم بگوئیم که بطور اتصال و بدون فاصله در جاده ترقی بوده اند و در هر صورت احتیاج بذکر حالات قدیمه زنان و اینکه در زمانهای پیش دارای عزت و شان فوق العاده بودند نداریم

[۱] دانستن اسرار و غیب گوئی

قیاس ترقی

از بیانات سابقه معلوم شد که هر ملتی که نزدیک تر به مذاهب شده امتیازات بین مردان و زنانشان زیادتر گردید و در جایله امتیاز و تخصص او کمتر است در قبائل وحشی و اهلی بادیه و دهات است که تقریباً اعمالشان مخلوط و با هم زندگانی می کنند مثلاً در صید در جگ شرکت با مردان دارند - بلکه تمام قبائل بشری در اول امر باین حالت تساوی و برابری زندگانی نموده و با اجتماع را میکشیدند و از وقتیکه با در جاده مدنیّت گذاردند امتیازات و تخصصات بین این در جنس زیاد و از حالت اختلاط بیرون رفتند (و شاید زواج) هر دو قسمش (۱) باعث این اختلاف و تمیز گردید و بعد از آن تمایزات شروع بزیادی گذارد و تم کم اعمال تقسیم و هر جنسی از دیگری جدا گردید مخصوصاً بعد از استقرار امر زواج بصورت اختصاص یک زن بیک مرد - زن دارای وظایف شخصی گردید - خانه داری و تربیت اولاد خویش - و وظیفه مردان عمل در خارج خانه برای تحصیل روزی از قبیل صید و زراعت و غیر اینها از اعمالی که مردان تدریجاً اختصاص پیدا کرد - و باین قیاس میتوانیم تمیز بدهیم بین مراتب تمدن در دنیا - مثلاً اگر بافتهای مختلفه اروپا و یا در مقاطعات مختلفه در یک امه ملاحظه کنیم می بینیم هر چه تمدن در آنها

۱. تعدد زوجات و تعدد ازواج

بیشتر تمایزات جنسی بین آنها زیاد تر - و اعمالشان از هم جدا و تقسیم شده است

و اما در بادیه و دهات اشتراك بین زن و مرد در اعمال جاری و رجه شباهت بین این دو جنس در نهایت درجه کمال رسیده حتی اینکه در وضع لباس نیز کمتر تفاوتی بین آنها دیده میشود - بلکه گاهی در بعضی ملل متمدنه دنیا که نهایت درجه مدنیت را سپر نموده اند - از زیادی رفاهیت و تمدن فوق العاده اشتراك و تساوی در آنها جرئت دارد و نزدیک است فرقه‌های طبیعی بین این دو جنس از بین برود حتی آنکه زن ها بدرجه مردان رسیده و مردان نیز خود را شبیه تر به زنان مینمایند - زن ها با مردان شریک در ملامتی شده و مرد ها نیز خود را شریک با آنها میدانند در نری و - سستی - و البته این زنگانی مخالف است با قواءه طبیعت و بشارت میدهد عالم اجتماع را (بنقشه و انحلال و بعلاوه اختلاف در اعمال دلالت بر ارتقاء ندارد مگر بتضمین تساوی در مقام - بقسمیکه هیچ کدام نند - دیگری نشده - بلکه بطور مساوت با یکدیگر مقصود مشترک بین خویش را که سعادت خود و اولادشان باشد انجام دهند اگر در احوالات زن بنظر اصاف بنگریم خواهیم دید که مردان آنها را فقط يك وسیله که هیچ غرضی بر او مترتب نیست و بخودی خود هیچ فایده ندارد - ضرر نموده اند - و با این جهت است که آنها را ناچار بکسب اخلاقی هستند که طرف میل

مردان باشد و بک این اخلاق علاوه شده است فرقه‌های دیگری که از تقسیم عمل ناشی شده و چنانچه بکنظر اجمالی بشاربغ گذشته نماییم تمام این مراتب را تصدیق خواهیم نمود

استشهاد بقانون

پس از تمیز دادن عادت و قانون و اینکه عادت مقدم بر قانون است میگوئیم قوانین غالباً از موالید عادات متعارفه هر امتی است نهایت بایک تهذیب و اصلاحی لباس قانونیت مان پوشانیده اند و چو قوف بر عادات قدماء کاملاً نداشته و این مقدار کم و آن نیز از آثار آنها بدست آورده ایم ناچار اعتقاد مینماییم بر قوانین مدونه در آن زمان در حالات زنها پس برای تحقیق این موضوع بهترین وسیله همان قوانین است برای آنکه حالات زنهارا در زمانهای مختلف و طبقات مختلفه را بدقت معلوم مینماید و سزاوار اینست که قبل از مراجعه از این اشاره صرف نظر ننموده و بگوئیم زن در هر امت و قبیله بواسطه جمال و جاذبیت خویش عاطفه محبت را که بهترین عواطف بشری است در مرد ها تحریک مینماید و این عاطفه منشاء و مصدر عواطف مهمه دیگری شده است از قبیل مدارات و رآفتی که از ناحیه مرد ها بان میشود پس از گذشتن دور حیوانیت مردان

هند

(۱) حضارة قدیم هند منشاء حضارة يونان ورومان بوده و چنانچه آن در تربیت زن موادی وضع نموده آنها نیز در آن مواد و سایر شئون دیگر اقتباس بهیئت نموده بودند در شریعت * مانو * ۲ و ۳ يك ماده دارد که خلاصه نظر قدما را در امر زن معلوم می نماید - میگوید زن تابع پدر است در طفولیت و تابع شوهر است در جوانی و تابع اولاد خویش است در صورت مردن شوهر و چنانچه اولاد نداشته باشد تابع نزدیکان شوهر خویش خواهد بود و در هر صورت تابع است

يونان

حالات زنهای یونانی عین حالات زنهای هند بوده و چنان بود - که ایداً تصرفی در شئون خویش نداشتند - و مالک مرتفع خود نبودند و همیشه ناچار از داشتن يك آقا پائی بوده که آنها را اداره و در کارهای آنها تصرف نماید - یا پدر و یا شوهر و یا اولاد و یا بسته کن شوهر - بان کیفیتن که در هند معمول بود و از زواج بیش از يك غرض که حفظ عاقله باشد نداشتند و هیچ رابطه و عاقله بیت زن و شوهر نبود - مگر زنا شومئ و آنهم موقوف بر اراده مرد بود بختیائی ولی من باب الاتفاق گاهی مردمان با ذوق منصفی در آنها

۱ مقابل بدویة و صحرا نشینی است ۲ کتاب و قانون هین

پیدا میشد - که با زنش بر آفت و مهر نائی و خوش سلوئی معامله مینمود - و این قبل از زمان گاهی - بر حسب عادت و مزاج - غلبه بر مردان نشان مینمودند و نیز از این میتوانیم بعضی از مناظر و صورتهائی که از آثار یونانیین باقی مانده و دلالت بر خوبی زندگانی عاقلی آنها می نماید - تطبیق نمائیم

ولی در تمام شریعت و قوانین یونان فصلهائی که زن را از قید بندگی و بازیچه مردان بیرون آورد نبود و در حقیقه زن در جامعه یونانی مقامی نداشت مگر اینکه مادر یا ناظر امینی در خانواده

و بین زن و غلامان شوهرش اینقدرها مسافتی نبود - و تقریباً امر زواج آنها در تحت اختیار و با استشاره خودشان نبود و چنانچه اولاد پیدا نمیکرد با در چشم مرد جلوه نمینمود - با کمال سهولت او را طلاق گفته در عاقله اگر جرات بر طلاق خواستن مینمود فوق العاده طلاق دادن از دشوار بود و مرد میتواند در حیات خویش زنش را بهر کدام از دوستانش تقدیم کند و چنانچه این حکم بر او میشد ناچار به قبول بود و زن اختیار خرید و فروش برای خود بیش از اندازه و قیمت پنجاه (لیتر) چونداشت گذشته از اینکه هیچ عمل مشروعی را قیام بان نمیتوانست بکند و کلاً اینکه از (نمیستوکل) معروف است نه پسر من مقتدر ترین افراد یونانیست برای آنکه من بر تمام یونان حکومت مینمایم و

مادرش حکومت بر من دارد و او حاکم بر مادر خویش
است نمیشود تا این مقدمات تصدیق نمود و مختصر اینکه
در یونان سلطنت و اقتدار و اختیاری از برای زنها نبود مگر
مقداریکه مردها تجویز میکردند و این يك حقیقتی است که
قابل انکار و مجادله نیست و گاهی میشد که مرد بازن غیر
شرعی و معشوقه خود مسامحات زیادی مینمود که با زن
شرعی اش نداشت و دائره اختیارات او را وسیع تر مینمود
و با آنکه بگوئیم زن غیر شرعی مختار بود زن شرعی
همدوش و برابر با خدمه خوانده بود و چهل آنها در او تاثیر
ات فوق العاده نموده و از صفا او را می انداختند و بالا اختصار
زن با معشوقه بود با خادمه علاوه بر همه اینها در امتیازات
هم يك حد معلومی داشتند رای آنکه در نظر عموم یونانیها
و در مقدمه آنها حکماء و فلاسفه معروفشان زن مخلوقی
بود ناقص و فضیلتی نداشت مگر طاعت و خفوع از برای مرد
اینست (ارسطوا) که میگوید حکمت مرد غیر از حکمت زن است
برای آنکه طبیعت نظر خاصی بزنت و غلام داشته و يك
طریقه مخصوصی را برای آنها معین کرده است و در هر صورت
چنانچه این مسئله را زیر و رو کنیم فاصله بین این دو
جنس را ناریک تر خواهیم دید و برعکس سهل است درک کردن سبب
و علتی که یونانیها در مولود بسر چقدر خورسند و مشعوف گردیده
و قند یسلی که از برك زیتون درست میکردند برای بشارت

مردم بز سردرهای منازلشان معلق مینمودند

نصرانیه

نصارا در رفع ثواب و مقام و کم نمودن ناسف بی
زن علاقه مند بوده اند اگر چه گاهی تردید داشتند در اعتراف
بمقامی که سزارار اوست بعلم اینکه دیانت نصاری ارتباطش
با دیانت یهود از یکطرف شدید و با مدنیّت رومیان هم
تزدیک بود و مثل و شان زن نزد رومیانها بیشتر از مقام
زنها در نزد یهود که زارا مراجلی از مرد دورتر میدانند نبود
و مخفی نماند که در مجمع ماکو که در قرن پنجم میلادی
تشکیل گردید بحث میکردند که آیا زن دارای نفس هست یا نه
در هر صورت غرض ما اینست که فی لجمله نصرایت مسا عدت
با بلند نمودن شان زن و مقامش نموده برای اینکه مرد
ها را تا يك اندازه دلب و از مقامشان کاسته است و آنها را با
زن مساوی نموده در قسمت توبه از گناهان و قانون زواج
در کیسه زن و مرد را مساوی در واجبات قرار داده و شرایط
خلاصی را نوام دانسته است

فرانسه و امم غربیه دیگر

غالب آنها که سننه اصلی فرانسه هستند زن در نزد آنها
کوچک و ذلیل و پست بوده و امرحیات و مهمات آنها بدست مردان

چنانچه حق طلاق نیز بدست آنها بوده است ۱ و لکن حالات آنها تدریجا روبهوسی اندازد حتی وقتیکه قیصر قائد رومانی در بلاد فرانسه حکومت کرد قانونی وضع نمودند در نزویج که دلات برتسلاوی زن و مرد میدنمود و او این بود که عروس با خود پولی از طلا و نقره همراه داشته و مرد معادل آن را او اضافه میکرد و این رویه در نزد فرنگی ها نیز که هجرت فرانسه میکردند جاری بود بلکه زن در اول امر در نزد آنها خرید و فروش میشد مثل سایر اتمعه ولی چیزی نگذشت که این عادات مضمحل گردید حتی در عهد ناپلیت مؤرخ یونانی اثری از آن عادات باقی نماند مگر کم از قبیل تبادل هدا یا بیعت زن و مرد و شاید رمزی بود از تساوی و هذابایی مضموله امروزه در فرنگ بقیه از همان عادات قدیمه است و مختصراً آنکه زن فرنگی ملک شوهر خود نمیشد که دو او هر قسم تصرفی بتواند بکند بلکه با هم شریک و از هم میردند چنانچه دو زمانهای پیش این شرکت را داشتند و بر روی این اساس مدنیث افرانسه در قرون وسطی تاسیس گردید و بواسطه نظام جاری در آن زمان که بعنوان ملوک طوابقی اداره میشد و قیامش و وظیفه و خدمت نظامی بود از این جهت زنها از حق ملوکیت در

[۱] طلاق بدست مرد باشد مصالحی بر او از نقطه نظر جامعه و شخصی زن مترتب است که در اینجا گمبایش دیگر آن نیست و شاید بعضی از صفات خاصه زنان که در این کتاب اشاره بان شده است اینجا متکلفند که طلاق بدست مرد باشد گذشته از اینکه احکام شریعه مقدسه اسلام کلیتاً بر وفق مصالح عامه و نظام اجتماع تاسیس و تشریح شده است

اول امر محروم بودند و دیگر آنکه در آن زمان از برای ارلاد ذکور در ارث امتیازی بود بقسمیکه ملوکیت حق بود از برای پسران و منتقل میشد از پسر بپسر آنها و اگر چه در آن دوره شهرت داشت که زنها مقام شاخنی در جلال و ترامت حائز شده اند و اکنون يك صورتی بود بدون حقیقت و بهترین چیزیکه دلات بر حقیقت این مطلب دارد صریح قوانینی است که تکالیف و وظائف اجتماعی زناثرا معین مینماید یکی از نویسندگان آن عصر تشبیه میکند حالک زناثرا در آن زمان بدور نهای هیکل های عظیم مصر که از خارج خیلی فخم بنظر می آیند ولی در داخل آن غیر از کربه و میمون چیز دیگری نیست ولی عادات رفته رفته از خشومت بنزویج تبدیل گردید تا زمان نوره فرانسه که در آن انقلاب اعلان تساوی بین زن و مرد در مسائل مدنیث داده شد اپریل سنه ۱۷۹۱ و از آنجا تساوی در ارث ناشی گردید و امتیاز ذکوریت و بیکارت برداشته شد (*) و از آنوقت زنها دارای مقام ارجندی که

(*) بطور اختصار فلسفه آنکه در شریعت مقدس اسلام تفاوتی بین زن و مرد در ارث تشریح شده است و آیه شریفه (لذکر مثل حظ الانثیین) متکفل این حکم است بر حسب ظاهر و آنچه بنظر حقیر میرسد و در آخر کتاب اشاره بان مینمائیم اینست که چون در این شریعت احکامی است که کلاً مراعات حالات زنها در آن شده است از قبیل وجوب نفقه و کسوت و مسکن و حق همخوابه که در صورت تعدد زوجات حق قسم

خاص سعاد و استغلال آنها بود تردیدند و زن تا شوهر
تکرده بود در اموال خویش همه نوع تصرف میتواند بکند و
پس از تزویج ناچار بود که يك مقدار از سلطنت خود را
و اگذار شوهرش نماید ولی امر زواج با اختیار خودش بوده و
سلطنت شوهر بر زن پس از اینکه بحدی بود که هیچ
حقی از برای زن فرض نمیکردند و او را قاصر
و ناقص می دانستند - تغییرات اساسی پیدا کرد و بر خلاف
آن تربیت ناندازه رسید که مقام رفیعی در جامعه به هم رسانیده
و طرفداران آن ها زیاد گردید - بلکه فقط چیزی که باقی
مانده است امتیازی است که بین دختر و زن موجود و چنان
است که دختر احترامش بیشتر و از منزل و مقام او پس از
شوهر داری کاسته میگردد. و تا يك اندازه تحت الحمايه می
زن و زیر بار مرد رفتن برای سلامه عائله و خانواده ضروری
است - اگر چه این قسمت هم راه چاره و اصلاح بر او بسته نشده است

که از حقوقی است که زن نمیتواند ببخشد و چیز های دیگری
که مراجعه بقران کریم و کتب فقهیه خوانندگانرا بی نیاز میکنند
از اینکه در مقام شرح آن بر آئیم این مشکله را حل مینماید
زیرا پس از تحقیق واضح خواهد شد که طرف زن را حج و
بالتسبب مرد در امر کمتر برده است چنانچه در مقام موازنه
بر آئیم گذشته از اینکه شرع مطهر بروفق نظام اجتماع
تشریح شده است انتهی

تائیر حالات گذشته در اخلاق زن

امید خلاصه کنیم آن آثاری را که زن از حالات گذشته
ایش استفاده نموده و از تقلبات احوالی که در آن قرون گذشته
بر او عارض شده است چه نتیجه عاید او گردیده
بدیهی است که احوال گذشته زن تاثیرات عظیمه در نفسش
داشته است - برای آن که تا چار کسب اخلاقی شد که
مقتضی حال و طبیعتش بود (غیر از فطریات خویش) و این
قرن هائی که بر او گذشت آن احوال را در او تحکیم نمود -
و چیزی که آن اخلاق مکتمسه را بیشتر در مقام بروز و
ظهور رسانید (تربیت و انتخاب جنسی بود) تربیت دارای صفات
نیکی شد که جالب توجه و اسباب زیادی مقامش در جامعه
گردید و با امتحانات عدیده آن اخلاق در او تقویت و ثابت
گردید و با انتخاب جنسی آن صفاتی که نظر مرد را جلب و در
چشم او جلوه می کنند نمودی پیدا کرد - برای آنکه مرد
تزویج نمیکند با زنی مگر آنکه آن صفات را دارا باشد و پس
از این التزام البته آن صفات بطور توأرت با عواقب رسیده و
رفته رفته جزء فطریات آن ها گردید چنانچه به همین جهت
ارصافیکه اسباب انزجار و دوری زن می شد از حیات جامعه
تدریجاً زائل گردید
برای اینکه مرد از زنی که دارای آن اوصاف ذمیمه
است دوری مینماید و مراد از انتخاب جنسی این بود بعد از

این مقدمه آن صفاتی که از حالات گذشته اش کسب نموده است چیست؟ اما از جهت جسمی غیر از ضعف - عضلات و بدن چیر دیگری استفاده نموده برای آنکه نتیجه آن زندگانی ساکن و دست غیر از ضعف نخواهد بود اما از جهت معنوی صفاتی که در او بروز کرده و کسب نموده است - میل بزندگانی خانوادگی - عنایت به مهمات امر خانه داری حیا و ترس و تحمل و صبر و اهتمام بجزئیات هر کاری و سعی در جذب نمودن مرد و راضی کردن او (و باین صفت اخیر همه چیز توقف دارد) و اطاعت و فروتنی در مقابل مرد و صاحب خانه (و باین جهت است که نسبت بزیر دستان خویش با خشونت رفتار می نمایند گویا انتقام می نهند) و مهارت غریبی در جستجو کردن از میلمهای مرد برای انجام آن و تسلط در کمرام کردن مرد چنانچه قاسمی و تا مهربان باشد و زیرکی در پوشاندن عواطف خود چنانچه مضطر شود و اینها از صفاتیست که کسب نموده و ناچار است که از آن ها نگاهداری نماید تا آنکه بتواند با مرد زندگانی کرده و سعادت خویش و اولادش را تمین نماید.

و هیچ جای توقع و انتظار نیست از زلیکه گوشه انزوا را در خانه خود گرفته است دارای آن اقتدار عقلی که مرد در اثر کشمکشهای روزگار و اهتمامش کارهای عمومی و خصوصی تحصیل کرده است باشد - برای آنکه زن یا بطور محکم با او - معامله شده است و یا بتملق و هر دو دارای اثر واحد که ضعف نفس باشد هستند و نتیجه این دو قسم از معامله این شد

که زندگانی کند زن در يك گوشه با جهل به همه چیز و با اکتفا کنند به مواهب سطحیه که جلوه اش بیش از حقیقت است. و معلوم است که رجال از زهای عاقله متینه و صاحبان اخلاق و قوی الاراده دوری می نمایند.

چرا زن کوساله مطبوعی نباشد؟ چرا استقلال ذاتی و معنوی خود را از دست ندهد؟ با آن فشارهایی که از رای عام تحمل نموده آن رأیی که دائره اقتدارات مرد را هر جا توسعه داده و زن را در نهایت قید نگاه داشته است آن رأیی که او را از نعمت حیات و لذائذ او محروم نموده و البته پس از اینکه مانع زن از فرو رفتن در شرور و مفاسد حرفهای مردم باشد نه عقل و شرافت در کود ل های بی ناموسی غوطه ور خواهد گردید (آیا در این حل می شود او را ملامت کرد) و عقیده ندارم که مرد ها از این امتحاناتی که زن ها در زیر بار فشار و ظلم دادند می توانستند به این سلامت خارج شوند گفته اند که اگر فکر در حالات گذشته زن ها نموده و انصاف دهیم از آن ها بد گوئی نگردد و فطرت آن ها را بر فطرت مردان ترجیح می دادیم و در هر صورت باید تسلیم نموده که در زن قوای مخفیة ایست که او را اهلیت اصلاح حال خویش می دهد چنانچه فرصت نماید و از عدل و انصاف دور است با آن همه ظلم که بر او شده است باز هم احکام سختی بر او بار نمانیم.

فصل سوم

حالت جسمانی زن و وظیفه حیاتی او و آن چه را که از این ناحیه کسب نموده است بطور اختصار حالت زن را در زمان های پیش و آن تاثیراتی که در عالم اجتماع از آن حالات در خلقت زن بروز کرده بود بیان نمودیم

آن تاثیرات با آنکه شدید بوده است مگر است تعدیل شود - برای آن که هر چه را زمانه ایجاد نمودن او را محو خواهد ساخت

باید معلوم شود که آن حالات گذشته زن و خضوعش از برای مرد و دوریش از ترقی تمام منشأش طبیعت زن و تکوین جسمی و وظیفه حیاتی او است و در پیش گفتیم که (مودسلی) می گوید زینت زن در نفس او تاثیرش بیش از تربیت است پس الوهیت زن آن عامل اساسی است که وارد در بحث آن شده ایم و البته شکی نیست که زن بودنش او را ناچار بفروتنی از برای مرد می نماید زیرا اوقات و احوالی بر او می گذرد که او را مضطر باستعاذه از مرد می نماید با آن که زرکترین وظایف اجتماعی را در آن حال ادا نموده و ابتدا لزوم قدارد که ما در این بحث واقف بر طبایع حیوانات شده و برای مقابله و مقارنه بین آن ها و انسان در موضوع بحث بذل جه می بنمائیم چنانچه بعضی از خانمهای متذوره برای اثبات تساوی بین مذکر و مؤنث حیوانات بلکه برتری مؤنثشان بر مذکر جهد خاصی مبذول

داشته اند زیرا که این عنایت در موضوع ما بیفا بنده و عبت شمرده می شود برای آن که تساوی انث و ذکور حیوانات خاصه اهلی آن ها که تربیت طبیعی تربیت نمیشوند معلوم نیست بلکه تخلف انث از وحوش حیوانات از ذکورشان مسلم است و بر فرض اثبات تساوی بین آن ها اثبات تفوق یا تساوی انث بر ذکور جنس بشری نمیباشد بعلمت آن که انث از بشر ممتاز است بستگنی باریکه طبیعت برو واجب نموده است

و طفل انث بشر ضعیف تر است از اطفال حیوانات و احتیاجاتش بمراتب بیشتر است بمادر و رعایت مادر از آن ها لزومش زیاد تر است

فرقه های نشریحی بین زن و مرد

تا کمون اتفاقی از علماء تشریح در فرق بین زن و مرد دیده نشده است فرق های مسلمی که بین آن ها است اثر مهمی بر او مترتب نیست

و فرق های مشکوک اگر ثابت شود آثار عظیمه واحکام مهمه را اثبات می نماید اما آن چه علماء قدیم و جدید اتفاق بر او نموده اند این است که زن تکویناً و خلقتاً دارای نقص هائی است که مرد آن ها را داراست صبر زن کمتر و مقاومتش در سختیها و شدائد ضعیف تر از مرد است این يك صفت عمومی است که بر تمام اعضاء و جوارح زن تطبیق می شود و تفصیلش این است

قامت زن در تمام اجناس بشری کوتاه تر است از وقتیکه در
 گهواره است و پسر دو حالک ولادت بزرگتر از دختر بدنیامی
 آید معدل و میزبان فرق این قامت زن و مرد پس از کمال
 نمو مقدار (ده سانتیمتر) میباشد و در وزن آنها نیز گفته
 شده است که از روز ولادت تفاوت بین آن دو واضح خواهد
 شد و در هیكل های جسم و وضوح این فرق بیشتر است و هیكل
 زن سبکتر از هیكل مرد است تا ملاحظه نسبت و اما استخوان
 زن علاوه بر اینکه جسم کوچکتر است از استخوان مرد متاله
 و استحکامش نیز حتی در ترکیب کیمیائی کمتر است بعلمت اینکه
 سرهای استخوان که مرکز عضلات است در زن بروز و ظهورش
 کمتر از مرد است گذشته از اینکه ترکیب هیكل زن قدرت
 بر استقلال و حرکت را در او تخفیف داده است نظر بعمادت
 ماهیانه او

اما عضلات زن ضعیف تر از عضلات مرد و حجم آن
 بمقدار نلت کمتر چنانچه نشاط آن نیز کمتر خواهد بود و همین
 جهت محیف و لاغر از مرد و عطشی تر در حرکت و ضبط و
 لیاقت میباشد بلکه در یک چیز زن بر نری بزمرد دارد و او ماده
 است که کروی بودن صورت و لطافت جسم زن از او است
 و یکی از موهومات است اعتقاد اینکه قدم زن نازکتر و لطیف
 تر از قدمهای مرد است بلکه بعکس اوست برای اینکه پهنی او
 بیشتر و بیچشن کمتر و شبیه تر بقدمهای شعوب و طبقه پست
 میباشد و اما احشاء زن قلب زن کوچکتر است از قلب مرد
 و سبکتر از اوست از اینجه معلوم میشود حجم و اندازه این

عضو بمقدار عواطفی که در اوست نیست وزن قلب در زن ۲۴۰
 و در مرد ۳۰۰ گرام تخدید شده است و اما نبضات زن
 سریع تر از نبضات مرد و عددش در هر دقیقه بین ۱۰ و ۱۴
 از مرد زیاد تر است چنانچه در حیوانات بزرگ نیز بین مذکر
 و مؤنث آنها تفاوت دارد مثلاً در شیر نر ۶۰ و در ماده ۶۶
 و کار نر ۲۶ و در ماده ۶۶ در کوسفند ۶۳ و در میش
 ۸۰ در هر دقیقه نبضهای آنها میزند و اما اختلاف بین
 خون زن و مرد هم در مقدار است و هم در ترکیب برای اینکه
 نرک و هموگلوبین او در زن کمتر از مرد است بلکه گلبولهای خون
 قرمز در خون زن بیشتر و سفید در مرد زیاد تر است اما جهاز
 تنفسی آنها وسعه سینه زن کمتر از مرد است و قرقرش را بقرب
 نصف لیتر معلوم نموده اند و از این جهت تنفس زن سریعتر از
 چه از جهت کیمیائی یطیئی است زیرا که مرد اکسیژن را زیاد
 تر مکیده و کربن را زیاد تر از زن دفع مینماید و بعبارة دیگر طول
 نفس کشیدن مرد بیشتر است بمناسبت وسعه ریه و باین واسطه
 درجه حرارت زن کمتر از مرد است اما جهاز هضمی زن
 احتیاجش بقذا کمتر از مرد اگرچه احساس گرسنگی در زن
 بیشتر است اما سرو دعاغ زن شکی نیست که جمجمه و کلاه زن
 کوچکتر است از زن و هرچه انسان در تمدن و حضارة ترقی
 کند این فرق بین مرد و زن واضح تر خواهد شد زیرا که مو
 سر در مرد بیشتر خواهد شد ۲ و در زن بحال خود باقی است

برای آنکه مرد برای ورودش در سیاست و کشمکش های
 دیگر سر او ورزش نموده و البته ورزش او ترقی و کامل النوا خواهد نمود

میشوند فرقی بیست سرهای زنان حاضره و این عصر با سرهای زنان سابق و عصرهای گذشته تاریخی دیده نشده است مگر خیلی کم و نسبت کوچکی سر زن بمرد بنسبت ۸۵ است در ۱۰۰ و بدیهی است که حجم مخ و مغز نایم حجم سراسر است و البته در زن کوچکتر و سبکتر خواهد بود وزن جمجمه در زن بین ۱۱۰۰ و ۱۳۰۰ و در مرد ۱۲۰۰ و ۱۴۰۰ میباشد و معلوم است که اعتبار وزن مخ بنسبت وزن جسم است نه مطلقا پس باین ملاحظه آراء باخنین در این باب تفاوت میکنند و لکن رای غالب اینست که زن از این جهت نیز با مرد اختلاف دارند برای آنکه مخ زن معادل است بایک چهل و چهارم از وزن بدن و مغز مرد معادل بایک چهارم و زیاد تر نخواهد بود و در شکل مغز و لفاقه های او نیز تفاوتی بین زن و مرد دیده شده است و بدیهی است که لفاقه های دماغ که مرکز قوای عقلیه است در زن نموش ضعیف تر و بر وزن کمتر از لفاقه های دماغ مرد است این است آراء غالبه این علماء و اینجامقام مناقشه در صحت آنها نیست اگرچه توقع این نتایج اجمالا برده میشود در هر صورت داعی از برای استمهجان و تضعیف آنها نداریم بلکه چیزیکه میتوان گفت آنست که تمام آن نقائصی که در زن شمرده اند از ضعف ترکیب جسمی و عقب ماندن او از مرد در وزن و در زیادی خون و حرکت و تنفس بلکه در رشد و نمو دماغ نیست مگر نتیجه زلدکائی او در قرون سابقه و آنچه تحمل نموده است از فشار و از آنچه از گوشه

گیری و آنزوا باور رسیده آنها عجب است زن از مرد عقب بماند در قدرت بر عمل در وقتیکه تمام قوای او ساکن و خاموش بوده ؟ در مدتهای طولانی و مدید و البته با همال بدن و عدم عمل اعضاء کوچک شده و از نشاط و حجم و وزن کم خواهد شد و این يك سنه جاریه آنست در عالم حیات و میشود این جهانی را که گفتیم علت آن فرق ها فاندت و البته اینها فرقه های نألوی هستند نه طبیعی زیرا که در رتبه ثانیه از اهمیت میباشد چنانچه ثانوی هستند در اینکه منشاء اینها همان فرقه های بزرگ اولی میباشد

وظیفه زن و خطرات متوجمه باو

در مقام آن هستیم که فرقه های اساسی بین زن و مرد را که مرجع تمام فرقه ها است بیان نمائیم و او ظاهر میشود باین کلمه که (اوزن است) یعنی خلق شده است بیک کیفیت خاصی برای اداء وظیفه مادری و کینه حیات او همین وظیفه است - و بعبارت دیگر اجزاء و صفات نشر یحیه و قیاد بولوزی و نفسانی زن که از او ترتیب شده تمام قائم باین وظیفه با مربوط است یا و اینست آن حقیقه اساسی که در این موضوع میتوانیم بگوئیم و تقدم و تخلف او قائم است بر این حقیقت - چرا نام کسی را که متفکک چنین وظیفه مهمی است (مادری) باوقار و تجلیل نبریم ؟ و چگونه در مسارات همچه کسی با مرد توان شك نمود ؟ بلکه در وظایف اجتماعی کدام وظیفه است که اهمیت آن بیش از بقاء عائله و امانه و جنس باشد

در عالم اجتماع علاوه بر اینکه وظیفه مادری يك بار سنگین است که مشغول میکند زن را از دنیا و بی نیاز نمیکند او را از مساعدت و همراهی مرد ولی بعضی از زنها مبالغه میکنند در سختیهای حمل و مادری و اعتمادشان بر اینست که التقات مرد و اعتنائشان بامر آنها زیاد تر کرده - و لازم است آنها آ آکا نمود که این وظیفه و عادی طبیعت است برای زنان و در صورت صحت مزاج شخصی و صحت عائله باسان ترین صور انجام پذیر خواهد شد. و در وصف (میشله) یا اینکه زن در ابتداء سن بلوغ مریض است مبالغه و غلو ظاهری است و همچنین آنچه را که دوگتر (سیکاد) شمرده است از اقسام اختلالات عقلی و جسدی که از لوازم طبیعت رازن است مبالغه واضحی است. بلکه ممکن است تصدیق نمود دکترا در يك صورت و او در وقتی است که یکی از وظایف حیوانیش کم و زیاد شود و البته در آن صورت خیالات عقلی او اختلال پیدا خواهد نمود از اضطراب بسیط تا درجه جنون و مسئولیت را تحقیق داده و در بعضی اوقات خالی از مسئولیت میشود - بلکه در ایام زندگانی زن خاصه در عوارض ابتدائی بین سن (۱۲) و (۱۴) و عوارض نهائی در اطراف * ۴۵ * يك سلسله خطر نهائی است که زن را در معرض هلاکت یا مشقتهاى فوق العاده قرار میدهد و باز هم تکرار نموده و میگویم این عوارضی که در اثر زندگانی در شهرهای بزرگ ضخیم شده است با کمال سهولت در يك حیات صحیح منظم و در يك احوالی که ملائم با طبع او باشد میگذرد

- و بیشتر از اوقات میشود که زن بتفاوت سنش صبر و نشاط و تجلیدی ظاهر مینماید که در حقیقت اسباب دهشت و تعجب خواهد گردید و چنانچه از سن خطر گذشت با مرد در صحت و عمر برابری خواهد نمود و این کلام منافات ندارد با آنکه زن اگر چه در بهترین دور حیوانیش باشد حتی با عقل و ممانت ترین آنها و قویترین آنها جسداً معرض همه نوع مشقتها و شدائد هستند و گویا در سر نوشت آنها روزهای مشقت و خسته کی ثبت شده است که در اوقات معین منجمل شوند و تاثر و انفعال آنها شدید و از هر سببی اگر چه کوچک و جزئی باشد و اینکه همیشه معرض غصه و اندوه و مصیبت باشد این است آن عهدی که قبول کرده است برای حفظ جنس و از نتایج این عهد - و میثاق اینست که غالباً معرض مرض و موت میشوند در سن جوانی و از احصائات چنین معلوم میشود که مخاطرات دختر و تعرضاتش برای مرض و مرگ کمتر است از مخاطرات زنیکه بحد کمال نمو رسیده یکی از شرنتهائی که عذاب کاملی بامر کارگران دارند حساب کرده اند که زنها در سن (۲۵) يك برابر و نصف مردان معرض مرض واقع خواهند شد و متوفیات آنها سه برابر مردان است (هکسلی) میگوید مادامیکه مادری در حصه زن است یکبار سنگین را در این مسابقه که اسمش حیا است کشیده پس بر مرد لارم است که ان بار را سبک کند و بالا اقل بسوء اخلاق و بد رفتاری او را سنگین تر نماید

نتایج زینت از وجهه نفسانی

فرض ما از عقد این فصل این نتیجه بود که آیا آن
 تمیزات جسمانی تأثیری در صفات زن نموده است (سببسر) میگوید
 (طبیعت رشد و نمو زرا در حال بکارت نگاهداری می نماید -
 - زای آنکه او را مستعد وظیفه مادری نماید - و چنان است
 که برای خود مخزنی برای حفظ قوای خویش تهیه نموده تا
 بتواند دفاع از گرفتاریهایی که در پیش دارد بنماید پس طبیعت
 گویا نمو او را توقیف نموده برای آنگه بتواند جمع آوری لوازم
 دفاعیه خویش از غذا و نشاط نموده و در هنگام اداء وظیفه
 مادری از عهده انجام آن بر آید، یکی از آثار این است که عقل
 دختر بدرجه نعل میزد قبل از کمال و بختگی عقل جوان -
 و چنانچه مقابله نمانیم بیست دختر در سن (۲۵) و یسر در
 همین سن فرق زیادی بین آن ها از حیث فهم و ادراک خاصه
 در امور حسیه دیده می شود و زن برتری دارد بر مرد به مراتب
 در مالک بودن نفس خویش و شناختن آن چه را که سزاوار
 است در مواقع گرفتاری عمل نماید برای دفع از گرفتاری - آیا
 کسی هست که این تعجب را در حال دختران نتموده باشد؟ بله
 عین این وقوف و رسیدگی عقل نقصی است در زن برای آنکه
 مانع از نمو اوست و دماغ و سایر اعضاء به همان حالت وقفه
 مینمایند

و بقبارت دیگر زن نوش نسام می شود قبل از نمو

مرد - این يك حقیقه اساسی است که دشمنان زن او را تعظیم
 نموده و بزرگ می شمارند (شامفور) می گوید « زن ها اولاد
 بزرگی هستند که برای معامله با جنون ما خلق شده اند نه عقل
 ما » (شبنهور) می گوید « عقل زن تکمیل می شود در سن ۱۸
 و عقل مرد قبل از ۲۸ نیز نمو تامی پیدا نمی کند - و گویا
 عقل زن تجاوز از آن سن نکرده و در تمام مدت عمر با همان
 عقل ۱۸ سالگی زندگانی خواهد نمود و همیشه دختر بزرگی است
 یگنفر رومان نویس در براءت دختران می گوید « دختران در
 اول جوانی کار های بر جسته می کنند که اسباب حیرت و تعجب
 است ولی دفعه کار های آن ها وقفه پیدا کرده و بروزاتی ندارند
 و سبب را لمبدانم چیست که بگذرد بالا تر نمیزوند » بله ما سبب
 حقیقی را يك چیز می دانیم - و او مملیا شدن دختر است
 برای انجام وظیفه مادری و طبیعت نخواستنه است که از همه جهت
 از مرد بگذرد و معلوم است که این تخلف آنها را از ایفاء
 وظیفه خودشان باز نمیدارد - و آن غرضی که از جنس بشر
 خواسته شده و انتظار می رود در حصه خودشان انجام یابد
 است بطریق خود آن ها چنانچه مرد هم از راه خود خدمت
 خود را بجا می نماید - و از حماقت است که آنچه در پیش
 گفتیم دلیل بر اینکه زن نیست مگر یکمرد ناقص قرار داده شود
 و اگر ما اسهزا کردیم آن جنس را که در مدت
 حیاتش بجهت بزرگی است - ولی در مقابل ناچاریم به نسایم
 نمودن اینکه در او خصائصی است که در مرد نیست - گرم تر

از مرد - حرارت قلبش بیشتر - احساساتش رقیق تر - و عواطفش زیاد تر از مرد است و باین جهات است که قابلیت عظیمی در نائر و افعال دارد اینها است اسباب تمیز بین زن و مرد که خیلی واضح و آشکار است

و معلوم است که حفظ نوع تمام نمیشود به وظائف اعضاء معده آن بلکه باید در اطراف آن اسباب خصالی باشد که در موقع حاجت معین آن اعضاء باشند مثلاً می بینیم غریزه طبیعت پدر در حمایت از اولاد خویش بطور تساوی است و همه را به يك چشم نگاه کرده و طبعاً یکی را بر دیگری ترجیح نمی دهد ولی مادر عنایت خاصی نسبت بکوچک ترین اولاد خویش داشته برای اینکه احتیاج بکوچک تر بتکیه کاه و حامی بیشتر است و بعلاوه بر آن غریزه صفات عقلیه ایست که موافق با تساوی تربیت است - مثل ادراک طبیعی زن احساسات بچیه و فهمیدن حاجات او را و تالاجمال نفوذ و سلطنت مادری بر زن خیلی فوق العاده است حتی آنکه گفته اند - زن در مقام دوستی حقیقی بکمقدار از حب مادری نسبت به محبوب خویش در آن دوستی خلط می نماید و لکن زنیکه در مقابل طفل نوانا و قوی است در مقابل مرد ضعیف و ناتوان است و ناچار بتحت الحبابه کجی و زیر بار او رفتن خواهد بود - برای آنکه در تنازع بقاء زن هائیکه صفت جاذبیه مرد را دارا و عنایت می نمایند بچیز هائیکه اسباب فرح و دلشادی مرد است گوی سبقت را بروده و سعادت مند شده اند برای آن که این صفات او را در چشم مرد بزرگ و عزیز مینماید و زن هائی که دارای استقلال فکری و

آزادی هستند چون زیز بار و مال و تحمیلات مردان امیروند در جنک با مردان و جذب آن ها غالب نخواهند شد چنان است که طبیعت انتخاب می کند صفاتی را که توافق زن و مرد در او است و البته این دسته از صفات بتدریج ظهور پیدا خواهد کرد و دسته دیگر که بر خلاف توافق جنسی باشد نابود خواهد شد این است مراد از انتخاب جنسی که بکقسم از انتخاب طبیعی است پس زن نهال جستجو از مبله های مرد و آرزوهای او داشته برای آنکه سعادت و شقاوت او منوط باین اطلاعات است و البته پس از مراقبت و جستجو طبیعت او را راهنمایی کرده و صفت پی جواری از چیزیکه شادمانی مرد در اوست در فطرتش نمو پیدا خواهد کرد زیرا کاهی سعادت و شقاوت زن توقف بر يك اشاره یا يك حرکتی مینماید که غضب یا سرور و فرح مرد در او است و از اخلاق زن که ناشی از حالت جسمانی او است بزرگ شمردن قوه است و بدبهی است آن قوه که او را کوچک می نماید مختلف میشود باختلاف درجه تمدن و تربیت زن - و شکلی نیست که مرد مزین است بیک قسمی از اقسام قوه جسمی و معنوی که چشم زن را بر آورده و او را بطرف خود جلب مینماید و از انصاف دور است که زن را به واسطه این خصک (مجنوب قوه) سرزنش نموده - زیرا که بر روی این اصل تربیت و پرورش شده است - و تا يك اندازه هم معلوم شده که این خصک از شروط زندگانی و حیات

او است - بله - جای آن است که بگوئیم لازم است زن
تربیت شده منوره این خصات را تهذیب نموده و از
جهات جسمی مرد منتقل شود بجهات معنوی او و
شاید در آن وقت علت اینکه بعضی از زنها تحمل
سوء اخلاق مرد را مینمایند فهمیده و بدانیم زیرا ممکن
است بواسطه جهات لیک معنویه که در مرد است قبول این
نوع از زحمات را متحمل شده و دیده شده است که زنها
علاقه مرد های مستبدیکه بآنها بد اخلاقی مینمایند پیدا
کرده و اینها را بر مردهائی که همیشه با نرمی و سستی و بطور
ملاطفت بآنها رفتار می نمایند شامه چنانچه بدانند که آن استبداد
ناشی از غیظت و علاقه مندیت و این ملاطفت ناشی از بی
اعتنائی باحوال اوست (هربرت سنبر) نسبت میدهد خضوع و
اعجاب زنا بقوه - بزبانی و نمود شعور دینی در آنها و این
شعور همیشه ظهورش در زن بیشتر است تا مرد و عقیده من
آنست که ظهور این شعور بواسطه دقیق بودن احساسات زن
و شدت تأثرات اوست از هر چیزی یا آنکه بگوئیم بواسطه
آنست که میخواهد حاجات خود را از هر دو جهت بر آورد
(مادی - وادبی) و این شعور و عادت ترس و تامل را در
زن تقویت مینماید و بهر جهت عاطفه دینی در زن امیل و جزو
فطریات اوست و از شواهد این مدعی آنستکه زن همیشه خضوع
میکند از برای سلطنت و قوه و احترام مینماید هر صاحب
شوکت و جلالاً و خود را در نزد بزرگان جمع مینماید و حریص

است بر هر قدیمی - که باو مانوس بوده (زن در غالب حافظ تقائید
خانواده مکی و اجتماع است) و اما در مسائل سیاسی زنها بصکومت مقتدر
شدید بیشتر مایل هستند تا مرد ها و شکی نیست که این امتیازات
در اثر نیابت از عادات قدیمه است که سالهای مدید بآن
عادت داشته اند و باین جهت خائض میشوند برای سلطه و اقتدار و سستی
او در رهائی از شکنجه و فشار گمنام است و البته از این
قیود نمیتواند آزاره شود و قتیله معنای حق و عدالت را نداند
فقط و فقط اعمق را که میتواند تحصیل و خیریرا که توانسته است
جلب نماید - راضی گردن مرد است در عالم حیوانی - و
زندگانی در نظر او نیست مگر رعایت حقوق و بدست آوردن
امیال مرد

نظری باتیه زن بنمائی

نا اابتجا قدم هائی برای حل این موضوع برداشته و
دانستیم که باعث اساسی در خضوع زن به مرد چیست - و
این خضوع چه تائیراتی در حالات او نموده - و در فصل سابق
حالت پستی زن را در قرون پیش معلوم نموده - و در این
فصل سبب طبیعی (و فیزیولوژی) او را درك نموده - پس بر
ما خوب واضح و روشن شد که چرا زن خضوع از برای مرد
داشته و علت وجوب این اطاعت تا يك اندازه معینی چه بوده
است و چنانچه این اطاعت نبود نظام بشری مختل بلکه اگر
بشر مایل بدم اطاعت زن ها می شدند باین مقصود موفق نمی

گرددند - برای آنکه در خلقت و ترکیب و مزاج زن چیز بسته ایجاب می کند بر او اطاعت از مرد را بلکه خضوع زن به مرد امر مکرره ای است چنانچه در اثر خشونت و بد رفتاری مرد باشد - و طبیعی و امر محبوبات است چنانچه تقسیم در اعمال او را تعدیل نموده و روح عدالت و انصاف او را ناطیف نماید - و در قسم دوم اهانت و ذلتی بر زن وارد نمی شود چنانچه ضرورت پیدا کند توافق و دوستی با یکدیگر در آن تفاوت و اساس وحدت عائله توافق و دوستی است - تکوین جمیع بشری در ابتداء روی این دو اصل بوده و به منزله یک جسم است که توافق اجزاء و اعضاء آن در بقاء و صحت آن لازم است

پس اگر حرمت نسائی غیر از این رنگ را بخورد گرفته و دعوی تساوی مطلق را با مرد بنمایند اسباب تلاشی و از هم پاشیدن عائله که رکن عالم اجتماع است خواهد گردید و زن را بجائی برت خواهد نمود که ابدا بسعادت نائل نخواهد شد و بنا بر این ناچار بخضوع هستیم در مقابل احکام طبیعت و آن وظایفی که برای زن معین نموده است - نهایت لازم است آن احکام را تعدیل نموده و سنگین تر ننمائیم پس از تشخیص اندازه و حدی که طبیعت برای زن معین کرده است میتوانیم خط مشی و سیر او را در آنیه به سببیکه امیاب ترقی مقام و بلند ریخته او و ضامن سعادت و موجب تقویت

صفات و طبایع نیک او شود - معلوم نمائیم بدون آنکه از رونق و جمالش کاسته شود و البته ممکن است زن را در ترقی هم رتبه با مرد نمود و سزاوار با احترام کرد و از احترام مرد هم کاسته نشود - و این نکته را نباید از ذهن دور نمائیم (که زن دارای ضعف و عیوب است) - نه برای سرزنش او بلکه برای اصلاح شئون و تکمیل نواقص او و نباید ترس از تقویت او داشت - زیرا که در تقویت او تقویت عائله و شخص او خواهد بود و تصور آنکه اعلاء و بلند کردن مقام زن اسباب انحطاط و پستی شان مرد خواهد شد از جهل و کوچکی انسان است چنانچه زن نیز نباید مساعدتهای مرد را در غیر قسمت اصلاح حال خویش بکار زند و تصور نکند که طبیعت احکام خود را از او برداشته - زیرا که طبیعت حصه و قسمت معینی را در زندگانی تخصیص بزن داده است که پست تر از زندگانی مرد نیست بشرط اختلاف در زمینه توافق نه تساوی مطلق بلکه تساوی ممکن بین زن و مرد از جهت توافق خواهد بود برای اینکه - تساوی مطلق زنی را فاقد تمام ملامت و صفات حسنه نموده و او را بکودالهای نیستی پرت خواهد نمود

فصل چهارم

مقابله بین اخلاق این دو جنس قبل از بلوغ

غرض از این کتاب شناختن طبایع زنان است در واضح ترین مظاهر آن صفات یعنی در مدت متوسط بین

نهایت - طفولیت - و ابتداء پیری و بقباره دیگر در اول سن بلوغ ۱۳ و ۱۴ تا آخر سن کمال (۴۵)

فرق بین زن و مرد در قبل از این مدت شروع می شود - سن بلوغ باختلاف شعوب مختلف میشود مثلاً در مصر اطراف ۱۰ سالگی دختران بالغ میشوند و در اسوج قبل از ۱۸ سالگی بالغ میگردانند و هرچه در سن بلوغ تاخیر بیفتد عهد جوانی و میوه دادن زن طول خواهد کشید و این عهد در بلاد گرم سیر بیش از ۲۰ سال دوام ندارد در حالیکه در بلاد شمالی بیشتر از ۳۰ سال خواهد بود پس آرزوی بلوغ دختر در در سن کم خطاست بلکه باید بذل جهد نمود در اجتناب از چیزیکه تعجیل در بلوغ مینماید اگر چه استطاعت در این باب خیلی کم است و سزاوار آنست که قدری تأمل نماییم در حال دختر قبل از سن بلوغ یعنی قبل از آنکه صفات زن بودن در او بروز نماید زیرا که فوائد مهمی برای تربیت کنندگان بر او مرتب میشود اما زمان پیری یعنی آن زمانیکه آن صفات در او محو میشود (چون علاقه بان نداریم از او صرف نظر مینمائیم) اگر چه فرقههای عقلی و معنوی بین دختر و پسر در این سن کم است ولی سزاوار ذکر هست و خوب است در اینجا اشاره کنیم بکلمه (ولد) در معظم لغات که اطلاق بر هر دو میشود چنان است فرقی سزاوار ذکر این آنها نیست و لکن حقیقه آنست که طبیعت تمیز بین زن و مرد را در عقل و قلب از کاهواره قرار داده و این تمیز آشکارتر می شود هر چه سن آن ها بالا تر

میرود علاوه بر اینکه تربیت خانواده کی طبیعتاً تأیید نموده زیرا که معامله ما با پسران و دختران معامله سازن و مرد است چنانچه از لباس و بازیهای آنها معلوم میشود و از - نشان خالواده کیست فرقهائی که طبیعت گذارده است بزرگتر نموده با چیز های دیگری بر او اضافه نمایند و لذا دشوارست تمیز بین فرقههای طبیعی و اضافی - و - فرقههای اضافی پسر را از سن (۵) سالگی طرف مردی سوق داده و دختر را بطرف زینت میکشاند - و در مقابله با زیبایی آنها این مطالب واضح و معلوم خواهد شد اسباب بازی پسر طبل - نی - شمشیر - و تفنگ - و توپ - و جهاز و عسکر - و از برای دختر غیر از عروسک و فرش و اسباب بخت و بازی و لوازم خیاطی و آئینه و اسباب زینت چیز دیگری تهیه نمینماید و از آن جهت نمیتوانیم بگوئیم که بین صفات اصلی دختر و صفات کسبی او فرقههای اساسی است خاصه آنر قسم دوم از زمانهای متمادی ناشی شده باشد - و در اثناء این بحث صفاتی که در زن بطور اکتساب باقی - و یا تربیت او را ضعیف کرده است بیان نموده و در ضمن اشعار میشود که تمام صفاتی که در پسر هست در دختر نیز موجود است درجه ظهورش در دختر کمتر است .

(حرکت)

اجمالاً دختران در این صفت شبهه نامی پسران داشته اند ادوار

معلومه از حیاتشان مثلا در دوره بازی خود را شريك يا
پسران مينمايند

(۱) * مادام كيزو * ميكويد دختری نيست كه اگر بتواند يميل
خويش رفتار كند بازی پسران را بر بازبهای لطيف خودشان
ترجیح ندهد و اين نيست مگر بواسطه نشئه كی حرکت كه در
هر دو جنس فطری است و كمتر پسری است كه ميل نكند
با خوهر خود عروسك بازی نموده براي آنكه صفت افس
مثل طبيعة حرکت در هر دو طبيعي است و با وجود اينها در
بازی تفاوت دارند - و چنانچه ملاحظه نمائيم اختلاف نوعی در
بازی های آنها مشاهده ميشود پس منطقه حرکت پسران وسيع
تر است و ميلشان بحرکتی كه مجال زيادتر داشته باشد مثل راه
رفتن و جست خيز نمودن بيشتتر - در حاليكه دختران ميلشان بحرکات
ملايم و محدود و حرکات تمثيلي زيادتر است

و اجمالا پسران حرکات خشن و زرد و خورد و چيز هائيكه
مظاهر قوت و سيطره است بيشتتر دوست ميدارند و دختران
بمس - يکی از دوستان من نقل کرد كه در يکی از باغهای
* استرايبورخ * قفس بزرگی است كه حيوانات مختلفه در اوست
موقعيكه دختران در اطراف ان قفس می آمدند با صداهای
تازك و رقيق آنها را صدا ميزدند و قطعات نان برای آنها می
انداختند اما پسران با آنها معامله خشن نموده و با سنگ
ريزه آنها را ميزدند و قريب بيست مرتبه اين مظهره را ديده و او را
(۱) اوله و صر بيه دختران - فرانسويه

يکی از فرقههای فطری بين آنها ميدانست * کلام * عادة دختر قبل از
پسر بسخن آمده بلكه زيادتر از او ليز حرف ميزد اگر چه عادت
اطفال زياد حرف زدن است برای اينكه حاجت فطری بحرکت در
اطفال بصورت حرف زدن تبديل ميشود و لذا حرفهای آنها
اول و آخري ندارد چنان است كه برای لذت شنيدن صوت
خود صحبت مينمايند ولي اين حال در دختر بيشتتر از پسر
ظهور دارد و معلوم است كه غرض ما ان نيست كه زفراتيم
بحرص بر الفاظ بي معني يا بدون قصد بمعنی بنمائيم

حس تقليد

اگر چه اين حسن در هر دو موجود و لاکن دختران
تقليدشان بيشتتر است برای آنكه هر چه پيش روی آنها ميكرد
از عادات و رسوم بدقت آنها را ملاحظه نموده و التفات بخصوصيات
و تكاثر او داشته تا بتوانند از عهده اعاده و تمثيل او بآيند
بلکه بهتر از صورت اولی آنچيز ايجاد نمايند بلكه حس ابتكار و
اختراع و استنباط در آنها كمتر ديده ميشود دختر با عروسك
خود الفظی كه مادر بار گفته كلمه كلمه خطاب مينمايند و بنا
بر اين خبلی از امور خاقیه او را مستند باین صفت ميدانيم پس
تقليد است كه با لرمي و اطاعت و قدرت بر رفتار يك شدن
موافق كيفيتهای محيط خود سازش داشته و از اينجا درك ميكنيم
كه حس تقليد زيرا متمكن از اعاده و تمثيل هر آستان يا چيزيكه
ابتكار لازم نداشته باشد مينمايند چنانچه استعداد او در ساختن

خود مطابق مقتضیات احوال عارضه بر او مستند باین حس است و
ببرکت این حس آنچه را که نمیداند یاد خواهد گرفت و از طرف
دیگر تقلید اثرات سوئی در او باقی خواهد گذارد از قبیل
انقیاد و اطاعت کورکورانه نسبت بحالات قدیمه و عاداتی که با
آنها مانوس بوده است و زود بزود دوستی و محبت پیدا کردن
و حالات دیگری که از نتایج حس تقلید است

و میتوانیم زیادی اشارات و حرکات و اطوار دختران را از روی
حس تقلید بدانیم و از این جهت است که در فن تمثیل و آهاده
بر جستجوی خاصی پیدا کرده حتی از در رطبولیت یعنی
در سن (۵) (۶) سالگی - و غالب بر چستکان در این فن دختران
آزاد جوان هستند؛ و معلوم است که مهارت دختران در
ادراک مقاصد غیز و مطلع شدن از افکار مردم بیشتر از
پسران است خاصه اگر مصلحتی هم برای آنها در این بی
جووری باشد - و بدیهی است که این موهبت را زن برور زمان
کسب کرده است و جز اخلاق او نمرده میشود و معین او است
در جنگهای زنده گانی (احساس)

اجمالاً دختر احساساتش شدید تر و رافت و مهربانیش بیشتر است
می بینیم که با بازیچه و عروسک خود چگونه ملاحظت و مهربانی
نموده و بایک رافت و حنائی - او را بسینه چسبانده و با چه
کلمات شیرین دلپذیری با او صحبت مینماید - و این عاطفه و
احساس از آثار غریزه و طبیعت مادری است که ظهورش سابق
بر مادر شدن او است و غریزه مادری عالی ترین خصال و

و صفات زن بشمار میرود (میشله) میگوید زن مادر است
حتی از کاهواره و عاشق این خلعت است بعد بکه هر چیزی
که امرش موکول بار شود - او را بمنزله اولاد خود فرض نموده
اگر در حالات دخترهای کوچک مراقبت کنیم می بینیم که
چقدر اظهار مهربانی و رعایت می نمایند از برادران و خواهران
کوچک تر از خود چنانچه امر آنها وقتاً باو تسلیم بشود
و چقدر بذل جهد و سعی می نماید در اینکه آنها را راضی نماید
بلکه از آنچه او را منع کرده اند او هم آنها را منع می
نماید - و تمام اینها دلیل است که زن خلق شده است
برای این که مادر باشد و تربیت کند

دختر بطور عموم ناز و افعال و اضطرابش بیشتر است

اگر چه نوعاً اطفال از حشرات اضطراب دارند ولی این ترس
و اضطراب در دختران بیشتر اثر مینماید و همچنین استعداد
گریه در کلیه اطفال هست ولیکن اشک دختران زودتر
سرازیر میشود میگویند یکی از ممیزات زن در تمام دورهای
زنده گانی او گریه است آنچه را میخواهد از گریه میگیرد و بتوسط
گریه معجزاتی از او صادر میشود و علت زیاد بودن
این صفت او را شاید این باشد که چون پسر در اثر انفعالات
نفس خویش بکارهای دیگری پرداخته و ظاهر می نماید آن
انفعالات در چیزهای دیگر ولیکن دختر بواسطه کمی حرکت
و سکون و آرامی که دارد ناچار است بگمان آن افعال
و البته تبدیل بگریه خواهد گردید (مفسنیوردویانلو) میگوید بعضی از

دختران اصرار زیادی بگریه کردن دارند حتی آنکه بعضی را که میشناسم برابر آینه گریه میکنند برای آنکه لذت گریه نمودن آنها مضاعف گردد (امیال) (منستیور دوپاللو) و این نویسنده معروف نسبت میدهد محبت ذاتی را بدختران ولی امتحانات شخصی من سرا و ادا میکند باین اعتقاد که پسران در این صفت کم از دختران نیستند بلکه میخواهم بگویم در این صفت شاید پسر برتری داشته باشد بر دختر و لکن مظاهر این عاطفه تفاوت دارد بین این دو چنانچه مظاهر غضب و غیرت و بخود بالیدن و چیز های دیگر در آنها تفاوت داشته مثلا دختر حرصش در چیز های زهید و کم قیمت زیاد ولی پسران در ساحت نفس بهتر از دختران هستند پسران بکار های خودشان بیشتر اهمیت میدهند تا کار های غیر و دختران در جلب نظر مردم بیشتر کوشش مینمایند و بر مادر آن لازم است که آن صفت را در دختران تقویت ننمایند برای آنکه خود آنها فوق العاده باین صفت علاقه مند هستند و احتیاجی بتأیید ندارند و تمام اهتمامشان در تزئین و اظهار و میباشد حتی آنکه گاهی بحدی خود سازی نموده که مورد سر زش و توبخ خواهند گردید و چنانچه کسی بانها اعتنا نکند گریه خواهند کرد تا طرف توجه واقع شوند بلکه گریه است که ندیده باشد دختران در وقت بازی چقدر التفات بخود داشته و مراقبت مینمایند از اطراف های خود و بزیر چشمی در مقام بی جویری از رای آنها برمی آیند اگر پسران هم جدیت در خود نمانی و تظاهر داشته باشند ولی دختران اهتمامشان در

این قبیل امور زیاد تر است و در حال بازی خود را بزحمت انداخته و میل دارند تمام انظار را بخود جلب نمایند و تأیید میکنند این حال را خجالت آنها و در حقیقه بردلفریبی آنها افزوده و او را بیشتر مهیای دام کستری و جلب انظار مینماید و بروز این صفت بعد از سن بلوغ خواهد گریه و مانع از سلاسه افکار اوست و دشوار است بر زن استقامت بر قطریات خویش از مهارت و براءت و همیشه او را آگاه بر حرکاتی میکند که تأثیرش در نفوس زیاد باشد و مراقبت میکنند در اعمالی که جلب قلوب باو بیشتر میشود و از آن تأریخ تمنع در حرکات و اطوار و اشاراتشان برای جلب انظار بیشتر میشود * منستیور دوپاللو * نقل می نماید که يك دختری با مادرش در یکی از باغستان ها برای تفریح و تفرج قدم میزدند يك مرتبه مادرش را نگاه داشته و گفت خانم خوب است از همین راه که آمده ایم بر گردیم - برای چه - برای اینکه در این راه يك خانمی بود که گفت [من خوشکلم] بر فرض که آن خانم بگروزی برای دیدن بخوانه مادر این دختر می آمد بایستی که این دختر از فرط حیا و خجالت از او دوری نماید - و در اثر این حالت فوق العاده از استهزاء و سخربه مشمزشده یعنی از استهزاء غیر در پیش خودی میل نیست ولی او را در پیش غیر سخربه نمودن فوق العاده متأثر و ملول میشود بلکه ادنی عبارت یا حرکتی که کاشف از استهزاء او باشد اها فة بزرگی برای خود تصور می نماید و از صفات واضح در زن صفت منافسه و رقابت است یعنی در

جلب انظار و رضایت غربا هم دیگر رقابت مینمایند و غالباً مادران این صفت را در آنها تقویت نموده و زیاد می نمایند - و این میل دایل داشتن صفت غیرت و حسد که با آنها نسبت میدهند - نیست - اگر چه منافسه در بعضی امور منشاءش یکی از این دو صفت است [دویانلو] میگوید در اثر ممارست در تعلیم و تربیت دختران در من معلوم شده است که این صفت در دختران بیشتر از پسران است و با اتفاق علمای تربیت استقامت دختران کمتر از پسران است ولیکن در حینله و عذر تراشی و سیاست مداري و حسن نخلص و پشت هم اندازی مهارتشان بیشتر از پسران است

و میلشان باغراق و مبالغه زیادتر و گاهی بلجاء میشوند بمبالغه گوئی برای اضطراب و کاهی برای لذت و حب نفن و چنانچه خواهند دروغ بگویند حاضر جواب و مهبای آن هستند و چون این بحث را در باب اراده مناسب تر بود به گوئیم ناچار چند کلمه در موضوع اراده نیز بدان می نمایم

(اراده)

این صفت در زن جلوه نمیکند در بلندترین مظاهرش مگر پس از گذشتن مدت ها از سن او - زمانهایی بر او می گذرد که ترس بروی مستولی است و ابتدا مالک اراده و نفس خویشتر و تسلط بر او نداشته - ولی نمیشود گفت فاقد الاراده است - نهایت اراده اش ضعیف - و زود زائل میشود و در

غالب ارادانش سلبی و دفاعی است - و بیشتر صورت عناد و لجاجت بخود می آورد

(زکات)

شکی نیست که در میدان زکات و صحنه سرعت انتقال دختر بر پسر تسابق جسته و بر او برتری پیدا میکند - سخت ترین دشمنان زن و آن هائی که قائلند بتخلف او از مرد اعتراف می نمایند که تمام فرقهائی که این دو جنس است بعد از سن جوانی ظاهر میشود و قبل از آن زیرکی دختران معلوم میشود و زکات آن ها بیشتر از پسران است - و قوه ذاکره آنها قوی تر از ذاکره پسران خواهد بود و لکن آنچه از امتحان شخص خود بدست آورده ام آن است که زکات آن ها سطحی است و از این جهت میل آن ها بمطالعه کمتر و قوه فکریه و قوه اختراع در آن ها ضعیف تر از پسران است و چنانچه بعضی از این حکم بیرون باشند از نوادر حساب شده - مثل آن که دختری در سن (۸) (۹) سالگی قوه عجیب بوق لعاده در امور عقلیه داشت و میل زیادی داشت بر اطلاع از امور نفسانیه و روحانیه مثل مبدء حیات (و مشکله مرك) و ابدیت (و لانهایه) و چیزهای دیگر از این قبیل

پس اگر اعتماد بر این حوادث مشکل باشد و این ها را دلیل قرار ندهیم - این اندازه را بر ما ثابت می نماید که (ژن بودن مانع از نمو عقل و ادراک نیست و در هر صورت

زکارت زن زود تر از مرد بروز و ظهور مینماید برای آن که طبیعت این بخشش را عوض از وقوف عقلش از نمو باو مرحوم نموده است -

پس از آن چه نگاشتیم معلوم شد که در زن طبایع و صفاتی است که او را از مرد عقب نمیکند و بطور خلاصه از این فصل و دو فصل سابق بدست آورده ایم قسمت مهم آن خصال و صفات را و بعد از این در مقام آن هستیم که چنانچه نمو زن کامل شود این صفات در او چه تأیراتی دارد و بچه کیفیت صفات نامه زن بودن در او جلوه گر خواهد شد

فصل پنجم

(احساسات زن بطور اجمال) (دور انتقال)

قبل از تشریح نفس زن سزاوار است مختصری از دوره انتقال بچه گمی او بچوانی ذکر نموده و معلوم است که این زمان فتره و سگون اثرات عظیمه در حیات زن داشته پس در این زمان صفات زن بودن در او ظاهر و طبیعتهای فطریه او کم کم واضح و آشکار گردیده و بعبارة دیگر زنی می شود بعد از اینکه دختر بود چنانچه گل پس از ضعف غنچه ترده و بازمی شود و در اطراف این سن غلبه با خطرهای زیادی موجود است ولی دختر کمتر متوجه باین نکته شده و اطراف خودش را ملاحظه نمیکند و بجای او بر بسته گان و اولیاء او لازم است که مراعات این جهت را در دختر نموده و علی الدوام مراقبت نمایند شاید آن اضطرابات

در او تخفیف پیدا کند و بر خود او لازم است طریقه آرامی و سگون و متانت را پیش گرفته تا دوره انتقال سپری شده و عاقبت بدی پیدا نکند و البته این تغییرات در دوره انتقال منحصر در حالات جسمی او فقط نیست بلکه در حالات عقلیه او تغییراتی حاصل خواهد شد برای اینکه مواهب مستودعه در آنها دفعه نمو کرده و درجه نهائی خود را سیر مینماید و بعبارة دیگر اخلاق و صفات حقیقه او بصورت واقعی خود بروز خواهند نمود - چنانچه ذکاوت او نیز با کمال سرعت رفته پیدا خواهد کرد - و فرق بین این دو جنس از این جهت خیلی زیاد است و تفاوت غریبی دارند مثلاً دختر در این سن - متانت خویش را دارا و در نهایت رشد و وقار زندگانی مینماید - در حالیکه پسر سالهای دراز دیگری لازم دارد تا عاقل گردد بدو آثار بلوغ - خجالت را در او زیاد و تاملش در حرکات و اطوار خویش فوق العاده گردیده و مبلش بانفرا دو تنهائی بیشتر خواهد شد (شده احساس زن) باجماع و اتفاق تسابیکه اخلاق زن را نوشته اند چه دشمنان و چه دوستان او زن در میدان عواطف کوی سبقت را ربوده و در این صفة قدر و منزلت مهمی دارد حق آنکه او (غسب کنت)

لفظ جنس حساس را بر آنها اطلاق نموده و مراد از کلمه حساس در این مقام قابلیت تاجر و انفعال و استعداد از برای التذاذ و تالم و خوف و حب و بغض است و این قابلیت و استعداد بروزش در زن بیش از مرد است بلکه قسمت اعظم از زندگانی

زرا این دو - مشغول مینمایند - و میزان شدت عواطف آثاری است که در جسد انسان بروز میکند از تغییر رنگ صورت اضطراب در نفس - اختلال دوره خون - و تغییر صوت - کیفیت خنده و گریه - و ناله و فریاد - تمام اینها از آثار آن چیز است که در سینه او است از عواطف باختلاف اقسامش و برای اثبات این صفة و طبیعت در زن مراقبت از او کافی است برای اینکه قلب زن هیچوقت خالی از عاطفه نیست یا مسرور است یا مهوم یا گریان است یا خندان یا نفرت دره یا میل یا تنگنوا است یا متواضع در تمام حالاتش یکی از این عواطف قلبش را اشغال کرده

(اعتراض لومبروزا) (۱)

چند نفر از علماء با این رای مخالفت کرده اند و در مقدمه آنها است لومبروزا و عقیده اش این است که زن احساساتش کمتر از احساسات مرد است خاصه در آن چیزهایی که متعلق است بحواس او و میگوید تجربه و حس - بر ما معلوم کرده است که حاسة ذائقة و شامه و مخصوصا شامه خشونت آن در زن بیشتر است تا مرد و خشونت او را تقدیر کرده اند بین (۲) برابر و (۵) برابر در مرد و علت خشونت او را در زن زیاد استعمال نمودن عطریات دانسته و پس از آن شهادت جراحین را نقل نموده و میگوید سیر و تحمل زن در عمل جراحی بیشتر است حتی آنکه بعضی از دکترها گفته اند که عملیات جدید را بطور تجربه

(۱) بکنفر دوکتر و عظام اجتماعی مشهور ابطایانی و مخالف باقوانین موضوعه

اولا در زن باید نمود ارای آنکه احساسش کمتر است و بیش از مرد تحمل دارد و این کلمات تائید میکند قول (بلزاک) را که میگوید زن اضطراب و ترسش قبل از وقوع الام بیشتر است تا وقت ورود و از چیزهایی که لازم است ذکر نمود اقتدار زن است در مریض داری و با کمال آرامی و سکونت و نرمی ویر حوصله کمی از مریض نگاهداری نموده . ولی من تمام اینها را بواسطه اقتدار زن در تکلیف هر کیفیت میدانم . اما چیزی که (لومبروزا) و تابعین او میخواهند اثبات نمایند مناعت و خود داری زن است در الام جدید که باین صفت امتیاز بر مرد دارد برای آنکه طبیعت الام زن را بیشتر از مرد قرار داده و در مقابل تحملش را نیز زیادتر نموده است - و اگر اعتراض بر این قول کنیم و بگوئیم که زن در موقع افعال و تأثر - آثار و علامات او در او بیشتر بروز میکند - خواهند گفت که دلالت رشده احساس ندارد بلکه بواسطه سرعت هیجان او است و تقاضی نسبت میدهند آثار و دلائل افعال را در زن با قدری که در تمثیل و اعاده در حرکات خویش و بازی نمودن با خود دارند خاصه آن دسته که بر گریه کردن اقتدار عجیبی دارند و هر وقت بخوانند گریه میکنند و غرض ما انکار این موهبت در زن نیست بلکه در عداد صفاتی که زن را از مرد تمیز میدهد ذکر کردیم و چون علیت در تمام مظاهر زن ندارد باین جهت اعتراض را رد مینمائیم . بلکه علت معقول در این باب همان

قابلیت تاش و انفعالی است که در او است زیرا افعال جسمانی
ترجمان افعال نفسانی هستند

(استشدهاں بعلم خطوط)

ما تردیدی نداریم که زن دارای عواطفی است که تفوق
بر مرد داشته و ظاهرترین خلقیکه در او بروز می کند
تیز هوشی و شدة احساس است و از ادله که در این موضوع
میشود باو اعتماد کرد علم خط است که در آن جا مسلم و ثابت
شده است که خط زن دلالت بر شدة احساس دارد و يك فقر
از کسانی که اعتناء کاملی در باب علم خط دارد سه هزار
رساله بخط زن و همین برابر خط مرد را با هم مقابله کرده و
و معلوم نموده است که احساس ضعیف در زن بنسبة (۲) در
صد و معتدل بمقدار ۷۱٫۹ در صد و شدید ۷۳٫۶ در صد و
احساس را نزدیک بمرض دیده است در زنان بنسبة ۶٫۵ درصد
اما در مرد ها احساس ضعیف بمقدار ۸ در صد و معتدل به
نسبت (۶۶) در صد و شدید (۲۴) در صد تعیین نموده است

(شدت عواطف در قلب زن)

شخصی که با يك خانمی دوست بوده است از او سؤال
می کنند که اشتغال تو بچیت و در چه فکر می کنی در جواب
می گوید فکری ندارم ولی همیشه احساس می کنم و این کلمه تا
يك حدی بر زنان منطبق میشود. برای آن که احساس قلب

آن ها را علی الدوام مشغول نموده و در هر چیزی که فکر
می کنند در اثر عاطفه آن هاست ولی افعال در مردان
تدریجی و بطئی است و در زنان فوری و دفعی است - کتب
اخلاقیین در این موضوع پر است (فنون) می نویسند از صفاتی که
در زن انتشارش بیشتر از سایر صفات است - سرعة افعال
ان ها است از هر چیز و از هر سببی و همیشه با دوست میدارند
یا دشمن و هر که را دوست بدارند هیچ عیبی در او ندیده و هر
که را دشمن بدارند هیچ فضیلتی در او ندیده و باز میگوید
زن در هر چیزی منطرب است چنانچه در خیر منطرب است
در شر نیز همین حال را دارد در دوستی و دشمنی نیز چنین
است و بعضی از مورخین نوشته اند که در اضطرابات عمومی
در اس انقلاب زن ها هستند و کبست که ندیده باشد انتقال
زن را دفعة از دوستی بدشمنی و بعکس و اجمالا عواطف زن
حالت استقرار و توسط بخود نخواهد گرفت یا در طرف افراط
است یا در طرف تقریب و از انفعالات لذت رده و ترجیح
می دهد تأری که از مصیبت باومی رسد بر حالت آرامی و سکون
و حقیقة این افعال و تأثر همان روح تمثیل است که در
زن موجود و منظره های حزن آور را دوست میدارند - و
من مردان زیادی را در اسپانی می شناسم که طاقت بر مشاهده
سلاخ خاله نداشتند در حالیکه زنی را ندیدم که آن جا را
ندیده باشد و بچشم خود میدیدم زنهایی که خیلی ضعیف البتیه

و لطیف الشعور بودند از دیدن کار و کشی صرف نظر نمودند.
 اگر چه گاهی با مادر زن و دستهای خود صورت را گرفته و یکی
 از آن خانمها بمن گفت آقا خیلی بد منظره است. ایست من
 خودم بیش از چهل مرتبه این منظره را دیده ام و بیش از این
 احتیاج بسط کلام در این موضوع ندارم. برای آن که با نفاق
 همه زن دارای این امتیاز است چنانچه اتفاق کرده اند که در هر چیز
 که زن آرزو کنند تمام جوارحش را متوجه او خواهد نمود
 « مادام در ریموزا » میگوید محروم شدن از لوازم زندگانی در
 ما آسان تر است از نا امیدی، بلکه صبر و تحمل زن در مقابله
 شدائد زیاد و مایه تعجب است و لکن در صورت آرزو کردن
 چیزی با تمام شدت او را تعقیب و اگر میل بچیزی پیدا کرد
 تمام قوای خوبش را صرف در او مینماید و هیچ چیز را مانع
 از وصول بان آرزو نمیداند و دشوار است قانع نمودن او
 « باینکه این آرزو محال است » و ترس او نیز در همین پایه
 است و چنانچه از چیزی ترسید غلو در ترس نموده و از
 طبیعتهای عجیب آن است که گاهی احساس ترس در خود مینماید
 در حالیکه موجبی برای او نیست چنانچه ما در ساعات مرض
 احساس رعب در خود مینمائیم و هیچ علت ندارد زن ها
 غالباً این احساس را نموده و باین صفت آشنا تر هستند تا مردان
 و چقدر آن شاعر خوب گفته است - که زن خلق شده از برای
 ترس و الم (و دیدن او) ۱ میکند حب و بغض در زن

بدرجه رسیده است که مرد اساساً خبر از آن ندارد پس
 از آن سبب این حال را ذکر کرده - که مرد بواسطه مشاغل
 و زود خورد با عالم حیوانی از معاشرت هوا و هوس متصرف
 میشود و خیالات در مزاجش چندان نفوذی ندارد و لکن زن
 بواسطه خالی بودن ذهنش در اطراف خیالات خویش گردش
 می نماید و از معظم آنها متابعت نموده « گذشته از نگو بن جسمی
 زن که او را معرض اینگونه امور مینماید و شکی نیست که
 از رواء و گوشه گیری زن باعث تسلط هواهای نفسانی او گردیده
 برای آن که خیالات در تنهایی و آرامی پخته شده و در
 انسان نفوذ پیدا خواهد کرد بلکه سکون و آرامی همین تاثیر
 را در مرد مینماید - چنانچه امیال نفسی او بیک صورت دیگری
 ظاهر نشود - و تدبیرجا در او نفوذ و او را از هر کاری
 باز خواهد داشت

(وجه غالب احساسات زن)

آیا غالب اوقات وجهه احساس زن طرف حب است یا
 بغض - بدون شك و تردید وجهه ب از این سؤال در نزد من
 این است که حب محور عواطف و احساس زندگانی زن
 است و در مرد نیز چنین است تا یکدرجه محدودی اگر چه
 زن خالی از عواطف دیگر از قبیل بغض و حسد و کراهت
 نیست ولی در غالب متابعت از حب نموده و اعمال او مرتبط
 باوست را اگر چه زنهار قیق القلب هستند ولی چنانچه بین آنها و عاطفه حب

مانعی پیدا شود آن وقت مبدل قساوت شده و قساوت تشاف
عمومیت ندارد و منحصر است در چیزیکه مانع دوستی آنها باشد و لذا
قساوت در آن ها صورت محسوسی بخود خواهد گرفت (گراهه
با انتقام) حب بمعنای عام و آن چه بر کشتش باو است
مصدر تمام فضائل زن است و چنانچه در این راه صدمه خورده
یا بمانعی بر خورد منشاء تقایص او خواهد گردید و بمعنای
دیگر محبت منشاء قوت و ضعف او است و معلوم است که
چنانچه زن چیزی را دوست داشت در نیل مقصد و محبوب
خوبش از هر گواهی فدا کاری مضایقه نخواهد کرد و گاهی می
شود در راه آن هنریق مایه های سعادت خویش را فدا مینماید
(شرافت) خانم نویسنده معروفه فرانسوی (ژورژ ساند) لغزش
های زن را که ناشی از عواطف شدید باشد تخفیف داده
و می گوید گاهی در بعضی از زن های ساقطه
اشخاصی پیدا می شوند که افضالت از حکما و از آن ها بزرگتر
آن ها را سنگ می زنند محبت تمام لذات زن است لذت از
هیچ چیز نمیرد مگر آن که او را بیکدی از رشته های محبت
متصل نماید و لذا زنان شوق مفرطی دارند بمطالعه رومان
های عشقی برای آن که رومان در چیز هائیکه قالب آن ها را
مشغول کرده و لذت میبرند با آن ها صحبت می نماید بلکه
گاهی صبر بر مطالعه کتاب های فلسفی هم مینمایند چنانچه
موضوعش محبت باشد یکی از نقادین بزن می اویسد زن در
مطالعه رومان در صدد است که تطبیق کند حالات خود را

بر موضوع رومان و در نظر من لازم نیست که زن سرزنی
داشته باشد که در مطالعه رومان تطبیق نموده بلکه در
لذت بردن همان قضایای عشقی برای او کافیهست - دوستی زن
اگر بنهایت درجه رسید عناصر مختلفه در او داخل شده
و يك مرکب (صعب الثجابلی) خواهد شد و در نظر چنین
میرسد که اختلاف بین محبت زن و مرد در اینست که دوستی
را با يك مقداری ترس ممزوج نموده ولی مرد ممکن نیست
محبت مبالغه با خوف در قلب او جایگیر شود و چنانچه
در ابتداء محبت باشد او را بتدریج خواهد کشت برای اینکه
یکی از شرائط محبت در مرد سبطه و سیاده است و آن ترس
جمع نخواهد شد و اما زن دوستی غیر ما زج با قلق و جزع
کتر قلبش را گرفته و او را فریفته مینماید خانم نویسنده معروفه
انگلیسی (ژورژ آلبوت) میگوید زن علاقه مردیکه بنده او با
او هر طور رفتار نماید پیدا نخواهد کرد و علتش اینست که
میداند اعتماد نمیشود کرد مگر بر کسیکه سخت و متین باشد بنا
بر این اگر کوچک شمارد کسی را که باز بچه خویش است عجب نیست
هر از مميزات منسوبه بزن (جاذبه ثمره محرمه است)
یعنی چیزهایی که دوستی زن با آنها حرام است زن را
جذب و بطرف خود میکشاند اگر چه این طبیعت مشترك است
این زن و مرد و انسان از هر چه منع شده است حرص دارد
- و ممانوع مرغوب است - و علت اینکه ممانوع مرغوب است

همانا جاذبیه اوست و از این جهت منع شده و الا داعی الزم برای
 منعی نبود ولی چون عقویت و مجازات رغبت را زیاد نمیداند
 چنانچه فشار آب زیاد میشود اگر سدی در پیش او بسته شود
 و با وجود اشتراك این صفت زن افغان و کول خوری او در
 قابل محرمات بر خویش از مرد بیشتر است و چون زن نفسش
 ضعیف تر است از مرد چنانچه علماء نفس نوشته اند بواسطه کم
 کاری مقاومت او در مقام امتحان و تجربه کم تر از مرد خواهد
 بود - بلکه خود جلو گیری از او را وادار میکند ب فکر
 کردن در آنچه بر او حرام است

(یک قاعده تهذیبی)

و بنا بر این يك قاعده اساسی بر ما کشف شد که
 در مقام تربیت دختران محرمات و منتهیات دختران را حتی القوه
 کم کنیم برای آنکه زیادی مانع و نهی آنها را بطرف محرمات
 بیشتر می کشاند و از فوائد این درس این شد که باید در مقام
 تربیت دختر بیشتر بر آمده و آن صفاتی که او را بمناسبت و
 سنگینی میبرد تقویت نموده تا آنکه عزیزه انفعال و تاثر دو
 آنها مخلوط یا تعقل گردیده - و البته از وظایف تربیت آنستکه
 حب زن را ممزوج با عقل نموده و بر مشانت مرد حرارت
 عطفه و شعور را زیاد نماید

(فصل ششم)

احساس زن [تابع] امیالی است که مرجعش حب ذات است
 در فصل سابق اقتصار کردیم بر درس احساس زن بطور
 اجمال و بیان قابلیت تاجر و انفعال که در اوست و لازم است که
 این موضوع را بطور تحلیل و تفصیل ذکر کرده و بدانیم در قلب
 زن از امیال و عواطف بنا بر اختلاف مظاهر آنها چیست تا
 مقابله بین او و مرد نموده و معلوم است که در مقابله کاملاً
 واضح و روشن خواهد گردید و غرض از این فصل و دو فصل
 دیگر همین است - در آخر فصل سابق گفتیم که محبة و
 آنچه بر او مترتب است از فضیله و منقصة قسمت اعظم زندگانی
 زن را اشغال میکنند در حالیکه مرد زندگانش ب فکر است و عقل
 اگر چه این حکم تقریبی است و اعتساید ارار در تمام احکام و
 اوقات نمیشود نمود بلکه اگر محبة را بمعنی اصلی و عالی او
 او اعتبار کرده او را مجرد از مظاهر رقت و حب ذات بنمائیم
 خطاء در هدف نموده برای آنکه بر روی زمین مخلوق بشری
 خائلی نشده است که حب ذات نداشته باشد - و غلبه بر نفس
 بواسطه جهد و تمرین است که این غریزه را مغلوب می نماید

حب ذات

میل فطری در هر مخلوقی این است که خودش را دوست
 بدارد - و زن نظیر مرد است در این جهت اگر چه مظاهر

این میل در آنها مختلف و تفاوت دارد - و يك دسته از
 و بسندكان عقیده آنها اینست که در این صفت زن بر مرد تفوق
 داشته [مادام گیزوا] میدوید زن عنایت بجزی که علاقه به
 شخص او نداشته باشد نمیکند [و مادام نگر دو سوسپور] میکوبد
 اگر در مقام تفحص از اخلاق خانمهای جوان بر آئی خاصه
 اهل شهر ما و کسانیه در رفاه هستند می بینی که تمام اهتمامشان
 جاب انظار و خیره کردن چشمهاست و دوستی آنها از روی
 حقیقه و اخلاص نیست - مگر آنکه طبیعت در يك وقت همین از آنها انلافي
 آید (پس از جوانی) و اگر روایات و رومانهای عشقی را
 بخوانیم و اخلاق عروسهای آنها را تفحص کرده میبینیم آنها
 دارای قلب صاف و بی آلابشی نبودند و تمام هم آنها چلب انظار
 بوده بلکه دلای آنها غیر از خود چیزی را دوست ندارد
 [موباسان] در وصف عروس یکی از رومانهاش میگوید
 (خود پرستی داشت) و همچنین (فولس دوده) در وصف زن
 می گوید مثل بچه می نالد که تمام حالات خود را بروز داده
 و در وادی خبانت و بستی و دروغگویی و نرس فرو رفته
 باشد گذشته از اینکه خود پرستی و خود خواهی او زیاد
 است و بدیهی است که این اوصاف با قید مبالغه ذکر شده با
 اینکه بگوئیم تطبیق نمیشود مگر بر بعضی از آنها؛ و البته
 حب ذات در ما فطری است - و محور اعمال ما زن و مرد بر
 اوست و فداکاری و انکار نفس حسنی ندارد چنانچه غلبه
 بر این خصلت نمانیم پس بنا بر این حب ذات و منیت

مشترك است بین مرد و جنس - و اختلاف در مظاهر و
 جهة او است منیت زن چه جهتی متوجه است و چه صورتی
 بخود میکبرد؟ البته این يك سوال است که سزاوار بجواب
 بوده و می گوئیم که منیت در زن مظاهر پستی دارد و مظاهر
 بلند عالی اما مظاهر پستی آن یعنی چیزهایی که متعلق
 است بحالتجای جسمانی از قبیل شهوت و حیوانیت و چیزهای
 دیگر راجع بجسم پس بطور اجمال ممکن است گوئیم که خود
 خواهی با آن صورت خشن و قبیح خود که منیت در شهوات
 باشد در زن ضعیف تر است از مرد پس حاجات زن در عدد و
 در شدت کمتر از مرد است و این خصلت در او طبیعی است
 یا بواسطه عادت اوست بقناعت و انتفاء و اضطرار او
 بخا باندن میل و خاموش کردن شهوت است در حالیکه
 مرد کمتر اتفاق میافتد که از امیال و شهوات خود
 صرف نظر نماید با اینکه صاحب قوه و زرقاوی است پس
 بنا بر این میتوانیم مرد را متهم کنیم با اینکه در مسائل راجع
 بمعده و ذهن و حواس زود خاضع می شود با اینکه این
 نسبت را زن میدهند و میکوبند تقاضای حاسه شم و
 ذرق را بزودی قبول مینمایند شاید این نسبت را از روی
 میل آنها بخطر و شیر بنی دهنه آندو چنانچه این اعتراف را در مورد
 آنها بنماییم بطور عموم تصدیق نموده بلکه در خواواده های مخصوص
 و در اوقات و احوال همین این حال بر آنها عارض میشود و در

هر صورت چنانچه تسلیم لثامیم پستی و عیب این حال کمتر است از کارهای بدی که مرد مرتکب میشود و شکی نیست که زن بالطبع قانع تر از مرد است در خوراک اگرچه زودتر میل به غذا میکند - و در حقیقت خوراک آنها برای شکستن بهانه است نه خوردن و عادت به مشروبات مهیبه کم پیدا می کنند و در آنها معتاد بدخالیات کمتر از مرد است اما نسبت کسالتی که بزنی میدهند در قلمن اراده شرح خواهیم داد و اکتفاء می کنیم در اینجا باین اشاره که لاغری و ضعف زن و زود خسته گی او و شدت تاثیرش از انقلابات محیط و شاید بیشتر از این حالات نتیجه عادات و تربیت او است و این حالات بر زنان دهات و روستاها که بعمل زراعت اشتغال دارند عارض نمیشود بلکه مثل مردها هستند در همه و نشاط و عمل و قدرت و شاید در بعضی از شهرها زن ها اشتغالت کم از مردها نیست از اعمال خانه داری و واجبات اجتماعی مثل دیدن و بازدید و رفتن در مجالس جشن و کارهای زیاده دیگری که صبر و زحمت دارد و بالجمله حاجات زن و شهوات او با مرد متفاوت است هم در نوع حاجت و هم در مدت و ضعف آن و شدت در عموم زنان کمتر از مرد است

(مظاهر متوسطه جنس نر)

و از میلهای مرکب از عناصر جسمی و نفسی میل و غریزه مالک شدن و طبیعت دل بسته گی بآن چیزهایی

که شخص با او مانوس بوده مثل خانه و اثنای خاصه غریزه تمک بحیات که علماء نفس اینرا نیز در عداد اینها شمرده اند و اگر چه این صفت آخیری از صفات اصلی بشر و فرقی نیست زن و مرد در این جهت نیست و اختلاف در آن اختلاف فردی است نه اختلاف جنسی ولی شعرا در حب حیات را اختصاص بجنس ضعیف داده اند و دل بسته گی بعالم حیات را از صفات زنان شمرده اند و از اوصاف مرد نیست و آنچه از مرد انتظار میزرد آنست که جرأتش از زن بیشتر و اقدامش زیادتر و ورودش در خطرها و مهالک از او بیشتر باشد؛

بلکه اگر مرد شجاعت خود را در میدانهای جنگ ظاهر می نماید زن نیز میدانهای شجاعت خود را بروز دهد دارد - لهابت این است که میدان او گاهی تجاوز از چهار دیوار خاله - یا اطاق مریض نمینماید بلکه گاهی از حدود نفس خود هم تجاوز میکند.

(ویکتور هوگو) (۱)

گفته است که بجزش آمدن نفوس نسبت بهیچان شعوب شدید تر است و شاید انتشار این شجاعت - در زن ها - بیشتر از انتشار شجاعت مردان است در خودشان ولی آنچه از احضانات معلوم شده اقدام بر اتحار در مردان بیشتر از زنان است بنسبت چهار بیک اما صفت تعلق و دل بستگی با سیب و مکان چنانچه در زن بیشتر باشد طبیعی است برای آنکه عادت کرده است بزندانگی در خانه

که در او منزل داشته و اشیائی که در دست او بوده است و در هر حال دیده می شود که الفت زن و دل بستگی او با بن قبیل چیزها از مرد بیشتر است بلکه در نظر او این اشیاء بدرجه قدس رسیده و معلوم است این صفت ناشیست از میل و احساس فطری زن بهر چیزیکه درست دارد و همین علت ضعف این صفت را در مرد برای اینکه مرد معاشرت و رفت و آمد زیاد داشته تشخیص میدهم اما صفت امتلاك و علاقه مال نیز در زن بروز و ظهور دارد اگر چه رومانیها بخل را بصورت مرد تجسیم کرده اند و لکن اتفاق صفت بخل در زن شدیدتر از مرد است و از کوچکی این صفت در او ظاهر است و در سن پیری زیاد گردیده و بطور تحقیق در این صفت معرفی خواهد شد (ماده وازل لوریول) که در این موضوع امتحانات زیاد دارد میگردید پسران با همدیگر شرکت میکنند در هر چه دارند و اما دختران میلشان در اختصاص و ملك فرردی بیشتر است مثلاً پسران در بخشیدن لباس بیکدیگر امتناعی ندارند ولی همیشه دختران مواظب لباس خود هستند میگویند برای من خیلی انفق افتاد است که دیده ام بعضی از پسران شیرینی خریده و بیکی از رفقای خود داده که تقسیم کنند ولی دختران را دیده ام که از حق خود در تقسیم نمیکند و (مادام در ژبرادین)

میگوید نادر ترین زنها در فرانسه بعد از زن بی فکر زن کریمه است و این ختم اشاره بشماره اقسام کرم ۲ مینماید

خصوص اتفاق و آنچه از تمام این کلمات معلوم میشود این است که چون زن حاکم میلش زیاد است بهر چیزیکه میل کرد افراط در او مینماید و چنانچه طرف بخل برود البته در آن نیز غلو خواهد نمود (فلمون در کتاب تربیت البنات) مینویسد که باید مراقبت نمود که فرجه اقتصاد در آنها تبدیل بمبخل نشود و بیان کنید برای آنها پستی این صفت را و اینکه این صفت کم فائده و پر اقتضاح است زیرا که اقتصاد حقیقی از ناحیه نظم و ترتیب میآید نه از روی امساک و معلوم است که میل زنها بمبخل در غالب منشایش علاقه است که بقصد ذخیره نمودن دارند و بعبارت دیگر بخشان در زمینه يك فضیلة مدوخی است و از اینجا درك میکنیم صورتیکه بخل آنها در آن متصور است برای آنکه غالباً زن میل بکسب و تحصیل ندارد بلکه بخل و اقتصاد منحصر است ببذل نکردن و افاق نمودن و میل ندارد آنچه دارد از دست بدهد - علاوه بر اینکه ضعف و قصور زن و معروض بودنش از برای علل و امراض و اهتمامش بامر اطفال و مدیریت خانه تمام اینها او را وادار مینماید با احتیاط و ترس از روز فقر و حاجت و در علم (قراث خط) مینویسند که از خط زن معلوم میشود که در غالب اوقات بخل او سلی است - و بعضی از زنان هستند که در زینت خود زیاد اسراف مینمایند و بدیهی است که اسراف دلیل کرم نیست

مظاهر عالی حب ذات

صورت‌های نفسانی که حب ذات بخود میکیزد زیاد - کدام يك از آنها ظهورش در زن زیاد تر است؟ لازم است که تمیز بدھیم بین دو عاطفه بلکه بیست دو قسم از عواطف تکبر و خود خواهی از یکطرف - و عجب و میل بظهور از طرف دیگر غالباً قسم اول ظهورش در مردان و قسم دوم بروزش در زنان بیشتر است - (مادام دورموزا) میگوید و احوالی که مرد را غالباً بتکبر وادار مینماید زن را برعجب وادار نموده. ثرای آن که تکبر منشانش اعتقاد بقوه ویر نری است و منشا عجب تأثیری است که در غیر ایجاد مینماید - و بغبارت دیگر عجب اشخاصی را لازم دارد که تأثیر در آن‌ها نفوذ نموده ولی تکبر گاهی از حدود شخص متکبر خارج نمیشود - بلکه یکی از اخلاق طبیعی زن صفت حب ظهور است و باالطبیعه سعی میکنند که در نفوس تأثیراتی داشته باشند (فنانون) میگوید از چیزی مثل عجب دختران و حبشان برای ظهور نباید ترسید برای آنکه خالق شده اند با میل بظهور و تأثیر در نفوس - و جلب انظار اگر چه ما مردان ازین حالات دور لیستیم - از برای من اتفاق افتاد که از یکی از خانمهای مقتوره و سؤال ردم از صفتیکه در نظر او ممیز جنس اوست - فوراً جواب داد حب ظهور - پس از آن گفت اگر این عیب ظاهر -

در زنان نبود آنها را متساهل می نمود برای باریک تر بین مراکز سیاسی بواسطه حسن کشتان که دارند - ولکن بواسطه عجب و حب ظهوری که دارند آنها را هر طرف میشود گشایند و اغوا آمد و اتفاقاً در چند روز بعد از این اتفاق مصادف شدم با یکی از رجال سیاست و اتفاقی که بین من و آن خانم افتاده بود برای او نقل کردم آن شخص خاتم را تخطئه نموده و گفت این صفت در مرد بیشتر است و هیچ نمیشود مرد را ترجیح داد بر زن از این جهت بلکه میخواهم بگویم سعی مرد در ظهور بیش از اوست پس در هر نه مرتبه از ده مرتبه لغزش مرد سبب آن همان حب ظهور است که او را رادار مینماید با فشاء نمودن چیزیکه باستی او را مخفی بدارد و بنابراین این از روی انصاف میشود گفت که این صفت در زن حست ولی متخصص در آن نیست - گذشته از اینکه صورتش دوزن و مرد تفاوت کلی دارد در مرد بصورت تکبر و دورت بصورت غنچ و عشوه بروز خواهد نمود

سعی فطری زن در حب ظهور بدرجه ایست که شاید بدون قصد مظاهر این عاطفه در او ظاهر میشود و بدون النفاق و تقصد در مقام چشم دزدی خاصه نظر مردان بر آمده - این يك حقیقتی است که تمام مطلقین بر احوالات زن بیان شهادت داده اند - بلکه سرزبانهاست و توچک و بزرک در هر جائی این را مید انند

رسو میگوید (۱) * عشوه اساس مزاج زنان است * و دیگری میگوید ممکن است زن بر هوای خویش غلبه پیدا کرده ولی بر حسب ظهور غالب نخواهد شد - و تعجبی در این کلمه نیست - برای آنکه زن ناچار است از توجه مسا دوست ندارد - و محبت هایت آرزوی زن است بلکه مضطر بسوست برای اینکه حالت اجتماعی زن ایجاب میکند او محبت را - و نفوذ و سلطنتی ندارد مگر دلربائی از مرد و حر به اش در جنگ حیاتی منحصر است باین حزه و در حقیقه سلاح و حربه مهمی است که نمیشود او را کوچک شمرد و از این جهت لذتی برای زن بالا تر از لذت فوز و نجاح او در میدان تاثیر در نفوس نیست

(ربمان) در پادشاهی خود میثوبستانه تر از هر چیز برای زن آستکه بداند در قلب مردم چه تاثیراتی ایجاد نموده - و میل دارد فریفته کان او زیاد باشند - (فلمون) میگوید چون دری که مرد را بسطوت و بزرگواری هدایت میکند بروی زن بسته است - عوضی قرار میدهد از او - لذت عقل و بدن هر دو را و چنانچه مهارت تامی در گفتگو و صحبت کردن دارد در اقسام زینت و خود سازی نیز اهتمام فوق العاده دارد بنا بر این بستن موی سر و رنگ لباس و برش آن امور مهمی است در نزد زن این جمله با اینکه مشتمل بر کلماتی بود که شاید روح استهزاء را داشت و لکن راه هائی که زن آنها وسیله رسیدن بمقصد خود قرار میدهد بمایشان داده ولی راه قدیمی و عمومی وصول باین مقصد

جمال و خشکی است پس اولین منظور زن و چیزیکه باو اهمیت میدهد این است که مرد را بجمال خود فریفته - و چنانچه خشکی برای او میسر نشد نریبائی و رعنائی و خوش زبانی و با بزرگارت و پدك قلبی خود در ادرد مرد جایی خواهد داد حتی آنکه ماهر ترین خانمها و عاقلترین آنها راضی نیستند که عقل آنها جمالشان را مخفی نماید (مادام دوستال) خانمی بود مشهور بفضل ادب و علم و مادام (ریکامیه) خانمی بود زیبا و خشکل انفاق اقتاد بکرونی لاهار نویسنده معروف از هر دو دعوت نمود و این آنها نشست و بیکی که از دوستانش که در آن اطراف بود التفات کرده و گفت من بین زکات و جمل نشسته ام فوری مادام دوستال عصبانی شده و اظهار کرده که این يك اهانتی است بمن وارد نمودید و آیا من در نظر شما يك حیوانی بودم

زن تعریف را دوست میدارد

و البته در اثر حب ذات و خود خواهی حب تقریظ و تعریف در زن لا محاله موجود است و لذا فوق العاده تعریف از نگویی او^۱ اثر چه خلاف واقع باشد در هر درجه از متانت و عقل هم باشد اسباب خوش آمد اوست بعضی گفته اند عاقل ترین زنان طاق بر شنیدن انتقاد بر بدنشان ندارند بلکه پشتران تعریف بدن را ترجیح میدهند بر بزرگترین تعریفهای اخلاق و صفات عقلیه خویش (مادام کیتروا) در وجوب آنگاه نمودن دختران را بر این حال که دارند اصرار مینماید برای آنکه يك وقتی

مقاوم میشود که همه دختر کوش شده است از برای شنیدن تعریفهای
خود از مردم وزن با لطیفه تفضیل میدهد تعریف را بر احترام
و عزت و در عهده تربیت است که با این میل مقاومت نموده
و او را بجاده اعتدال بکشاند و چقدر خوب گفته است
هر که گفت (نماق بهترین وسیله بدام آوردن
زنان است) و دلیلی بهتر در این موضوع از نصیحتی که يك
خانم بیسرش در موقع اول جوافی و گردش و رفت و آمد او در
سالونها بوده است - نداریم - میگوید پسر جان يك نصیحت
بتو بیشتر ندارم و او این است - « با زنان طوری خوش
بر خورد باش که تصور کنند عاشق آنها هستی » و از آن
آثار دوست داشتن زینت - (و حب توالت است) که در زنها
نفوذ کاملی داشته - حتی هضمی از نویسنده کاز فکاهی این میل
را (بشیطان توالت) نامیده اند - و این شیطانرا مخصوص
بابن جنس لطیف قرار داده - و می گوید گویا اقدام - در نزد
زنها يك عضو جدیدی است - و چیزی که لازم است گفته شود
اینست - که زنها خطا میکنند در اندازه تأثیر زینت در
نفوس مردان - رای آنکه در مرد اینقدرها زینت تأثیری ندارد
و چنانچه تأثیری در آنها نماید - او را اعترافی از زنها
در اینکه ساعی هستند بچذب مردان - دانسته - بلکه کامی
میشود که مشتیز میشوند از اقسام خود سازی و رنگ رنگ شدن
زنان و معلوم است این اشمئز منحصراست در مردهائیکه

و ثبات میکنند - و اما آنها نیکه باید خرج این خود سازها
را کشیده سزارار است خود را ملامت نمایند چنانچه کرده اند
و بعضی از آنها گفته اند - که اگر کسی بخواهد مشقت و هموم
بطرف خود جلب کند یکی از دو کار را تکفل نماید (کشتی یازن)
و در عالم چیزی مشکلترا از تکفل این دو نیست و در موضوع
زنا نیکه در سن پیری اصرار بر زینت دارند - (لا روبر) میگوید
که بد کردن شکل هاشان با سانی برای آنها میسر نباشد و لذا جدیت
فوق العاده دارند در اینکه خود را (توالت) و زینت بد ترکیب نمایند
و این عیب که سعی و جدیت در خود سازی باشد فقط در قسمت
نهمین اجسادشان نیست بلکه همین عنایت و جدیت را در قسمت
های دیگر از کار هاشان مینمایند از قبیل نقتن در گفتگو و خوش
مزه تی و لودگی و معلوم است که خود سازی در این امور
شخصی را بسخرگی نزدیک تر مینماید و بالا جمال مقصدی که زن
داشته باشد تعمد در نیکی او را بد مینماید (ماربفور) میگوید
زن دل را دلرباست چنانچه دلمربائی خود را انداند

حاصل

بدترین چیز که هم رتبه با حب ظهور است
تنافس نندی است که در بین زنها موجود و هر کدام میخواهند
بر دیگری ارتری جویند در ظاهر و خود نمائی و در غالب این
صفت آنها را براهای گچی هدایت مینماید (مادام ژیر آر دین) میگوید
زن قناعت به مدح خویش نمیکند در صورتیکه شریک در مدح
داشته شد و در آن حال خود را مدوح ندیده - و نمندی

شان دیگری را پستی خویش فرض می نماید و منشاء دشمنیها اینک
 بین زنان مرسوم و ضرب المثل است همین حسن تنافس و جسادت
 بر یکدیگر است - و در این خصوص لازم است مراقبت کاملی در تر بیت
 دختران شده که شاید این حسن در آنها کمتر و بالا اقل زیاد -
 نگردد - خیلی از دختران هستند که جوانی آنها مسموم شده است
 در اثر این خلق مذموم - و خیلی کم است - که منافسه تبدیل بحسد
 نگردد و این معنی علت اتهام زن شده است که این دو صفت در زن
 فطری و طبیعی است - بلکه غیرت امر مدوخی است - چنانچه
 منشأش خوف در آوردن دوستی باشد از دست و دل دوست
 دیگر - و لکن بین غیرت زن و مرد فرق زیاد
 اساسی است که فیلسوف [کنت] بیان کرده و میگوید مرد
 وقتیکه دوست بدارد محکوم میشود - ولی زن دوست نداشته
 مغلوب شده و بول میخورد و هر چیزی را که اقران او دارند
 بمنزله دوستی که از دستش گرفته اند فرض کرده و در مقام منافسه
 بر می آید (حسد) - گاهی میشود که میشانند زنا بوخیم ترین
 عواقب - بواسطه آنکه برای برابری و همدوشی در هر چیز ناچار
 بفروش جواهرات و اساسیه خویش میشود - برای آنکه حزیر
 بپوشد مثلا - و بزرگترین خطر هائی که بزن متوجه است - در اثر
 این صفت و ذل لغزش او است - در راه زناشویی و فساد - و خیلی
 از اوقات دیده میشود - حتی در زنهاي شریف - که میل خفی دارند
 در جذب کردن عشاق و دوستداران اقران و همدوشهای خود -

تذشقه از اینکه مورث حقد و کینه و دردهای دل کشنده است
 نویسنده لائینی (زرویرس) می نویسد در شدیدترین مراتب کینه
 و بغض آن کینه و بغضی است که منشأش دوستی است و ما بر این
 کلمه زیاد می کنیم (واکه منشأش - تنافس دار طلب
 ظهور است)

* بلند پروازی *

آیا زن میل ارتقاء و بلند پروازی دارد؟ و آیا این طمع
 در طبیعت زن هست؟ دشوار است بر ما جواب دادن از این
 سؤال - برای آنکه زن فرصتی که این تجربه را نماید نداشته -
 زیرا که درهای سعی بروی او بسته بوده است - و لکن در مدرسه
 این طمع ورزی در هر دو دیده شده - بلکه بعضی از
 مربیات گفته اند - که بلند پروازی دختر پیش از پسر است - و
 شاهد آورده است - قصه یکه ختر از شاکردهای خود را با آنکه
 همیشه - در صف خود اول بود - بکروزی او را دیده با حال
 حزن ایستاده و گریه می کند - ریس از تفحص از حالش معلوم
 شد - با اینکه درجه اول را امروز نیز حائز است -
 ولی فرقی با روز های دیگر اینست - که اندازه فرق بین
 او و شخصی بعد خود در امروز کمتر از روز های دیگر است
 اما طمع و میل ارتقاء بمرکز عالیه بیست مردم شکی نیست که
 نهایت میل را بان دارد - برای آنکه او را بمقصود اصلی خود
 که حب ظهور باشد می رساند - علاوه بر اینکه در این عاقله



يك امتیاز دیگری است که فوق العاده طرف میل زن و یکی از آرزوهای اوست - و او سر بلندی تمام خانواده است - والبته مایل است که شوهر و اولاد و خانواده اش همیشه در تقدم باشند و غالباً تجاوز از مفاخره باصل و نسب خود نمیکند - و این تفاخر در مرد نیز هست ولی نه بان شدت و شاید علتش اینست که مرد چون خود را صاحب قوه و اقتدار میدانند اعتمادش بر نفس و آثار خود بیشتر است - و زن ناچار است يك تکیه گاهی خارج از خود و لذا غالباً فخریه اش بشوهر و اولاد و اصل و نسب خود خواهد بود و طمع و ورزی زن غالباً متعلق است بشوهرش - و مرکزش را فوق العاده تعظیم - و او را در انظار بزرگ مینماید و عنایت او مرکز شوهر در خارج بیش از حقیقت است و این جهت اعتمادش در ارتقاء رتبه شوهر زیاد و رغبتش خیلی است

حب سیطره و غلبه

آنها در اعداد صفات زن این صفت را میشود شمرده جواب مثبت در این موضوع میباشد اندیم مگر اینکه مقصود ما از سیطره میل فطری زن است بر تسلط بر قلب مرد خاصه شوهرش و البته این از وظائف زن بودن اوست و چیزی که دارا است همان بزرگ کردن خویش است در چشم مرد و اما سیطره بمعنای حقیقی و واقعی خود که استبداد و استعجاب باشد از طبایع زن نیست برای آنکه می بینیم آقایی و زنی که دوست داشته در

حالی که دختر غیر از احترام و تشریف چیز دیگری را دوست نمیدارد بلکه زینکه حس اطاعت او بشوهر و خضوعش برای مرد زیاد است نسبت بزین دستان خویش زور کوفتی و خشونت مینماید و گویا خشونت با مرئوس انتقامی است از رئیس و این صفت در هر کس که وضع زلدکالیش انطور باشد یعنی هم رئیس باشد و هم مرئوس موجود است و اختصاصی زنان ندارد

فصل هفتم

در اینکه احساسات زن تابع امبال غیر است

اشخاص بصیر در اخلاق زن بخوبی میدانند که حیات اجتماعی اتصالی بزن بیشتر است تا بمرد برای آنکه زن طاقت بر انفراد ندارد - و اگر گاهی دیده شود بعضی از مرد ها در يك احوال مخصوصی در مقام گرفته گیری و انفراد و ترك عالم و آنچه در اوست بر میانند - و بقصد تشنن نفس قیام بگوشه گیری جسته - اعترافی است از خودشان خروج از جریات طبیعت - و حقیقت در زنها مثالی در این موضوع نداریم - بلکه ظمه (عاسك) در معظم لغات مؤنث ندارد - چون موردش کم است - بلکه خمیره زن بر معاشرت و انس سرشته شده است - و قدرة بر مقاومت با این صفت ندارند - دیده ایم که جهل زن بر این است که جلب رضایت مرد را نموده - و خود را در نظر او جلوه دهد و خویش را محبوب او قرار داده - این يك طبیعت

قطری زن است - و بلکه این قنطرت خاصیه دیگری نیز دارد که تشاط آن بر نفس زن زیاد و در زندگانی او اثرات مهمی مینماید - و او محبت پیدا کردن اوست برای آنکه محبوب میخواید بشود - بزای آنکه خود دوست بدارد - و شاید کار هائیکه میکنند از قبیل راضی نمودن مرد در نتیجه این میل است - و در هر صورت این دو میل بسا هم گال ارتباط و اتصال را دارند و غالباً - محبة - متبادل است اگرچه کلیه ندارد - و میسرود شخص محبوب باشد و محبت اباشد و بفس و در هر حال - انسان خوب است که در وجودش احساس دوستی نماید خواه او را دوست بدارند یا نه (روشفو گوا) میگوید و از عجایب محبة - اینست که اگر کسی قأبش دارای دوستی غیر شد حب ذات در او نابود و شسته خواهد گردید - و حب ظهور و تاثیر را باطل می نماید - بکه اینست صفة محبة که در پاکیزه ترین صور خویش در زن ظهور میکنند - چنانچه دوستی او خالص و محکم باشد - ولکن آیا این قسم از دوستی کم نیست؟ و آیا این عاطفه در زن شدیدتر نیست؟ در نزد من شکی نیست - برای اینکه اساس حیاة زن محبت است و بس - اگرچه ممکن است در مرد آن دوستی همین شدت پیدا شود ولی جائی را که دوستی زن در عالم اجتماع اشغال میکنند دوستی مرد اشغال نخواهد کرد - بعلت آنکه قلب مرد غیر از محبة شاغل چیزهای دیگر هم خواهد شد - گرفته اند محبة جزء حیات مرد است - ولی تمام حیات زن محبة است بر ای آنکه

زن چه شوهر داشته باشد و چه مادر باشد و چه خواهر زنده است باین عاطفه و تمام همش مصروف این حالت است - در حالیکه مرد کار های دیگری عقای و جسدی دارد - که فکر و انقباه - بلکه عقل و قلب او را مشغول کرده اند

(دوستی مادر)

عاطفه حب صورتیهای مختلفه دارد و ظاهرترین موارد این عاطفه دوستی زن است با شوهر عزیز خود - و دوستی مادر است بفرزندش و عاطفه مادری عمومیت دارد در زنان و اگر چه ممکن است تمام آنها را مادر خطاب نمائیم زیرا در آنها کم است - زنیکه عاطفه مادری نداشته باشد - با اینکه مادر نیست - واکن طبیعت مرد آن است که شوهر باشد نه پدر خاصه اگر زن جوان و اولاد کوچک داشته باشد - و غالباً مهربانیم عاطفه زن نسبت با اولادش بیشتر است از عاطفه پدر کویا طبیعت عاطفه مادری را اختصاص بمادر داده چنانچه وظیفه مادری اختصاص با او دارد - برای آنکه وظیفه است که غیر از مادر کسی نمیتواند با او قیدام کند - مادر - اولادش را به تمام جور احس دوست میدارد و این دوستی دوستی خالص بی آلاچی است - خاصه در اول - حیاتشان که احتیاجات آنها به مادر و عاطفه اش زیاد است - اینست آن محبت خالص که خودخواهی و غرض و مصلحت شخصی در او راه ندارد و اگر قلب مادر نبود نهایت درجه دوستی و فدا کاری در راه آن مصداق

نداشت - و چون این عاطفه عالیتر و بزرگترین عواطف زن است گفته اند هر چیزی را که زن بخواد دوست بسدازد از محبت مادری باو ضمیمه و خلط می نماید - عناصری که این عاطفه از آن ترکیب شده - مدارات ورقه است و چشمه این دو آب شیرین قلب يك زن است و از آنجا جریانات پیدا کرده - و هر ضعیفی را مثل طفل شست و شو میدهند - و زنها غالباً قلب آنها نازک و زود میشکنند برای کسی که از آنها استرحام نماید (مادام دور بموزا) میگوید اگر کسی انتظار مساعدتی از زن داشته باشد باید سعادتی که از کمک او تمیر میرسد برای او بیان نماید و اگر کمک از کسی بنماید میل دارد - همیشه او همراهی نموده و او را تأیید کند و اثر گاهی حب ذات او را وادار نخورد نمائی و منافسه نماید - ممکن است از راه مهرمانی قلب او را نرم و از تنافس او کاهید و فوراً آن حسادت بدل محبت میگردد - آنچه بر این حال زن خطرات بزرگی منوجه میشود و ممکن است او را در يك سلسله زنجیرهای محکمی مقید نماید و در هر صورت دیدن ضعیفی که حاجت بگمک داشته باشد - در او تاثیر نموده - و گاهی این رقت و نازکی قلب او را وادار مینماید بقدا کاری جان و مال در راه کسی که از او استرحام نموده طلبی بر نری به زن از مرد در این خصات بهتر از آنچه در مقدمه بی و که در وصف گورها نوشته شده است نیست در آنجا مینویسد که خیلی اتفاق افتاده و می افتد - که دختر واهی می شود بشوهر گور ولی مرد هیچ وقت راضی نخواهد شد که دختر

گور بگیرد و این نیست مگر از روی حس فداکاری که در مردها باین پایه نیست - و بیش از این احتیاج بسط و مثال زدن برای اثبات این عاطفه در زن نداریم برای اینکه در زن بغوی واضح و محسوس است و بهترین آثار مترتبه بر این صفت لیاقت و صلاحیت زن است برای تربیت نوبا و کاف و اهلیت اوست برای تهنیب اطفال متفرقه و قیمت دادن نفوس آنها و معلوم است که مهربانی زن و عنایتهای دقیقی که در تربیت دارد از عهد مرد خارج است - و این صفت اختصاص در تربیت اطفال ندارد - بلکه نسبت بمریض - و محتاج همین مهربانی و عنایت زنا مینماید - و سر جاذبیه و حسن معاشرت و لطافت زن همین است و بقا بر این زن بهترین روابط اجتماعی است - برای اینکه - مردها ناچار میشوند که لباس خشونت را در حضور آنها از تن در آورند - و با نیکوترین طبایع خویش خود را بانها جلوه دهند - و بنا بر قول (فولیتر) که یکی زاعاظم نویسندگان فرانسه است (وظیفه زنها تهنیب اخلاق مردان است)

✽ **مخاطبه** ✽

چگونه تصدیق کنیم - آنچه را که نسبت باین جنس داده اند از قساوت و بسق و کینه ورزی - اینها صفاتی است که نزد يك است و رأی عمومی بر او قرار گرفته بلکه نویسندگان اخلاقی - از نوشتن این اوصاف خود داری نموده اند (فیفس) میگوید (زن اظهار

عاطفه نمیکند - مگر بکسیکه باو احتیاج دارد - ابن نهمه باطلی -
 است - و دا من زن از ابن نهمه پاک - بلکه چیزیکه هست -
 ممکن است در يك حال دو عاطفه متباین در قلب او حکومت
 نماید - آنهم بواسطه تجاوز از حد اعتدالی است - که از صفات زن -
 است - پس عاطفه ای که قلب او را مشغول میکنند تم تم ضخیم
 شده و بر سایر عواطف قلبیه او غلبه خواهد نمود و چنانچه
 مساوت گاهی ناشی میشود از خود خواهی و طلب ظهور - گاهی
 نیز ناشی میشود - از خب غیر - چنانچه در راه آن دوستی مانعی
 پیدا شود - و لذا کینه سخت تر از کینه که ناشی از دوستی است -
 نیست - اما اینکه زن - متخصص است در کینه ورزی و بد دلی -
 نهمه صرف است که باو زده اند - و بسیاری ابن نهمه را موضوع
 استهزاء و مسخره قرار داده اند - و از آن جمله است - نقشی که
 بر قبر زن و شوهری - کشیده اند (بایست ای عبور کننده و اعجوبه
 بین - زن و مردیکه باهم مخاصمه نگرفته اند) و چنانچه نسلیم
 نائم که میل زن مخاصمه بیشتر از مرد است - برای آن جوش و
 حرارتی است که در اثر فشار و تحمل ناشی شده است - و از
 صفات زن کوتاه نظری است زن تعظیمش با شخص بیشتر است - تا
 تعظیمش با داء (مادام تیزو) میگوید - ما زنها در حوادث
 عمومی - مجری و سبب آنرا تعظیم نمیکشیم - و شاید يك قسمت
 از این میل - ناشی از عادات مالوفه آنها است - و آنچه در
 این باب مسلم است - ابن استکه زن - قلب خود را کمتر
 مشغول میکند با مو و عا - مثل - تعاون و مساوات بشر - و حب

انسانیت - و امثال اینها - بلکه عواطف خود را نسبت با افراد
 معلومی صرف مینماید - (فولس دوده) رومان نویسن فرانسوی
 معروف - میگوید زن غیر از دوست خود کسی را نمی بیند و
 آنچه دارد از آفة و مهربانی و نیکی و دوستی و فداکاری تمام
 را در راه او صرف خواهد نمود (باوویس) - بلکه ابن حرف
 تمام است در صورتیکه معنی محبت را (بمشق) محصور نمانیم -
 خانمی که یکدوستی داشت - و بر آن خانم مصیبت وارد شده -
 دوستش برای تسلیت او بمنزل او رفته و کلمات تسلیت آمیزی
 باو گفته بود - و بعد آن شخص چنین اظهار میکرد - که
 از رفتن من بیشتر تسلیت خواطر او فراهم شد - تا آن -
 کلمات تسلیت آمیز که باو گفته بودم (و باین حال البات کرد
 که زن است حقیقه) و اینرا بطه است که زن نمیتواند - احسان
 یا کار خیری بکنند - مگر آنکه نظرش را در اشخاص معینی محصور
 نماید (امیال) میگوید - زینکه خود را در راه دوست خود
 متلاشی و نابود میکند - اجابة از وحی طبیعت خود نموده و
 مستحق است که زن باشد در حقیقه - برای آنکه ملاشاة در هر
 زلی طبیعی است و از گشش برداشته شده - و بعکس او است
 مردیکه تمام حیات خویش را - وقف در خدمت زنش نموده -
 او نصف مرد است - و کسیکه اینطور باشد
 نائل با احترام مردم حتی زن خود نخواهد بود - و زینکه
 حقیقه کسی را دوست ندارد آرزو میکنند - تمام واجبات خود
 را فدای کسی که مالک قلب اوست بنماید برای آنکه عظمت

و قوه و نشاط او زیاد گردیده و بوظائف جنس خود
 به بهترین شکل از قیام نموده زن از معدت مرد و مرد از
 معدت جامعه است و در حقیقه خلق شده است برای یکی که
 از برای همه است - و هیچکدام از زن و مرد سعید نخواهند
 شد مگر در خضوع از برای آن قانون - و سر فرودی با حکام
 آن و در این کلمات شیرین مبالغه شده و اعتقاد من این
 نیست که زن ملک خاص مرد گردیده و تمام واجبات خود را
 در محبت مرد متلاشی و مضمحل نماید - و مرد عاقل عادل
 نیز نباید این توقع را از زن داشته باشد - بلکه زن خلق
 شده است - برای مشارکت با مرد در لذت انسانیت عقلی و
 جسمی و اجتماعی - اگر چنانچه دوستی او با شوهرش نهایت
 درجه را سیر نمود - پس از الصاف دور است - نه آنچه
 دارد از رافت و مهربانی و عاطفه در اطراف شخص مرد خود
 صرف نموده - بلکه لازم است - نسبت بخانواده خود و
 ابناء جنس خویش نیز یک قسمت از آن عواطف را صرف
 نماید - و البته تربیت این جهت را نیز باید اصلاح نماید -
 تا آنکه زن ارتباط خود را بجامعه و اطراف خود حس نموده
 و واجبات - وطنیه و قومیه خویش را نیز درک نماید - و
 عجبی نیست که مرد در حب وطن خود احساسش بیشتر از زن
 است - برای اینکه مرد با وطن خود علاقه مباشرتی داشته
 - اما زن علاقه اش منحصر بچیز هائیکه از کوچکی با آنها
 مانوس بوده است - و بواسطه ضعف خلقی اوست که این

احساس در او کمتر است و لازم است تربیتش و اصلاح دائره محبت و ادوا
 توسعه داده - و در حب انسانیت نیز همین حرفیکه در حب
 وطن گفتیم هست در عین اینکه زن - نسبت بیک فقیر و صاحب
 حاجتی متالم شده و اظهار عاطفه و مهربانی مینماید از آلام
 و مصائب وارده بجامعه - متاثر و متالم نخواهد شد : بلکه
 عموم زنها متاثر نمیشوند مگر از چیز هائیکه برای العین
 مشاهده کنند و در غیر از آنها مشکل است تصور آلام
 دیگر عمومی را بنماید این نیز نقص دیگری است در زنان که
 تربیت عهده دار اصلاح اوست :

تقلب

آیا صحت دارد توصیف زرا تقلب و انتقال و تلون ؟ غالب نویسندگان
 زرا با این اهمیت مقیم نموده اند - و گفته اند - ثبات و استقامت
 از طبیعت زنان نیست و نیز گفته اند (حکم پری) را دارد دو
 باد) و لیکن من اعتقاد بصحة این کلمات با اینکه در
 زنانها جاریست - ندارم - بلکه میلهای زن در نتیجه بی محبتی
 تغییر میکند - و این تغییر ناشی از خالی بودن فکر او و بی
 کاریست و البته ممکن است - اصلاح این حال بعادت دادن
 باعمال جدی که ذهن او را باز نماید و چنانچه عاطفه حب
 حقیقی در او نفوذ پیدا کند - ثبات و استقامتش نیز برقرار خواهد
 بود و در غرضه دوستی ثبات و طهارت زن بیشتر از مرد است ملائمت و دل و سردی
 از طرف مرد روزی کند و اما زهرچه دوستی و طول نکشد رسوخش

بشتر خواهد شد - (آلیه) - میگوید تفاوت مانع دوستی زن نیست اگر دوستی او حقیقی باشد - و کمتر دیده میشود که زرتواری زن و نکر او غلبه بر عاطفه اش بنماید

راست گوئی

با اتفاق همه نویسنده کلن و مطابق رای شائع و عام زن دارای صفة صداقة صحیحه نیست (لابرویر) میگوید مردها فضیلت دارند بزنان در هر چیزیکه متعلق است - راستی و صداقت - و (لارووشقوتوا) میگوید (اگر ذائقه زن بطعم دوستی شیرین شد - لذتی از راست گوئی نمیرد و از این نکات بلکه بالاتر از اینها در انکار این صفت در زنان گفته شده است و لکن بعقیده من صداقت و راستی خالص از هر شائبه کم است - و زن و مرد یکسان هستند - در نداشتن این صفت و در زن يك مانع خصوصی از این عاطفه نیست و مظاهر این عاطفه در زن و مرد اختلاف دارد پس صداقت زنان غالباً خالی از عقل و متانت و سنگینی و مال اندیشی است و لکن بایک سرشاری و نشاط خانم پذیر خواهد شد - و این نهمه در زن منحصر است با دو دسته اولاً آنکه با هم جنس خود را سکونیت زیرا که حسد و مناقشه مانع اوست ثانیاً با مرد آن راستگو نیست زیرا که ممکن است راستی با آنها بدل شود بمحبه اما در قسمت اول باید تصدیق نمود زیرا که راستی حقیقی در بعضی زنان کم است اگرچه در دختران زیاد دیده میشود قبل از زواج و بعد از زواج

قلب آنها بعاطفه دیگری مشغول میشود و در غالب دوستی زنان با یکدیگر سطحی است و از اینجهت گفته است (بولبورج) راستی در زنان و مردان تفاوت کلی دارد زیرا که مردان با هم دوستی نمیکنند مگر از روی وثوق و ثوق یکدیگر ولی زنان هیچ گاه وثوق یکدیگر پیدا نخواهند کرد - و ابتدا تصدیق نمیکنند آنچه را که دوستش باو میگوید - و با اینحال صورتاً با هم بتبادل دوستی مینمایند و گاهی هم می شود که با هم راست بگویند (دیدروا) نه میگوید - در زنان دوستی با یکدیگر کم است - ولی بواسطه منافع مشترکه بین خود يك رابطه مخفی بین آنهاست - و لذا دیده میشود - که ردیف خود را دوست نداشته ولی از او دفاع مینمایند - برای حفظ مصالح مشترکه خودشان - و این رابطه جنسی را - [شوهر] [ماسوتیه النساء] خوانده - و این دلیل است که زن معنای تفاوت را فهمیده - و اعتقادش این است که صداقة بین زن و مرد ممکن - و تنها ملاحت راجع بزنان است چنانچه این قسم از دوستی کم باشد - پس شکمی نیست که در زنان استطاعت آنکه با افراد معلومی راست بگویند هست - و مثال زیاد است - (لابرویر) مینویسد چنانچه در زن خوشگل صفات مرد نیک - پیدا شود معاشرت با آن لذت برین زندگانیهای دنیا است برای آنکه فضائل هر دو جنس در او جمع است و چون بعضی بر نخورده اند بزنیکه دارای صفات نیک و صداقت باشد این در قیمتی را در زن انکار کرده اند

فصل هشتم

تنه از عواطف مرکبه و عواطف عالیه

لازم است که در بعضی از قسمتهای عواطف که در اطراف اشخاص نمیکرد بلکه متعلق است نفوس از قبیل عدالت شرف حقیقه وارد تویم و در مقام آن هستیم که چگونه زن احساس خیر احساس حق احساس دین احساس جمال مینماید هیچ کس منکر نیست که این احساسات عالیه شاغل قلب زن بوده و هست برای اینکه اینها از لوازم طبیعت جنس بشر است و لکن بعضی مدعی هستند که در آنها بطور واضح نیست و غالباً در جنب میلهای طبیعی دیگرش قای و مضحمل میشود و زن در نظر آنها و الهوس و اروا مشکل است که منصف باشد چنانچه بی حوصله است و بر سری آنها را میشود امین نمود و قبل ز ورود در این بحث لازم است طایفه از صفات مرکبه - که ناشی از میلهای طبیعی زن است - بیان نموده قبلاً گفتیم - که امیال زن در دو قسم است - بعضی راجع است بخود - خواهی و بعضی راجع است بحب غیر و این امیال گاهی - با هم ترکیب شده - قسمت اعظم حیات زن را اشغال می نماید - و او را فرصت اینکه - از صفات عالیه استفاده نماید نمیدهد - و در مقدمه زن دو صفت و خلقی که مرتب است از حب ذات - و حب غیر ذکر می نمائیم - و پس از آن وارد صفات

غیرت

غیره مرکب است از خود خواهی و حب غیر - و این عاطفه نزدیک است - از صفات ممیزه زنان گردد - گفته اند زن حمیه میگذرد بر هر چیزی - بر شوهر - بر اولاد - چه از روح گرفته باشند چه نه - و چیزیکه آتش غیره را در قلب او شعله ور میکند - خیالی است که در بعضی اوقات عالم موهومی را که وجود خارجی ندارد در قلب او ایجاد - و معلوم است غیرت قلب را مسموم مینماید و هر وقت این صفت در زنی پیدا شد - هر چند فطرتاً خوش خاق - و پاک دل هم باشد - او را مهموم و مهموم و حزین می نماید و در او تأخیری حقد و کینه و رغبه در انتقام را تولید می نماید - و دل او از ملکات رفیله پر خواهد شد

پر حرفی و شراره

تشبیه کرده است کتاب مقدس زبان زنان را بقازبان - از برای شراره زنان با آنچه در اوست از فضولی - و مداخله در شؤون مردم و پرده در پی اسباب دیگری غیر از غیرت نیز دارد - زیرا که این حالات از نتایج آن اوصافی است که در زن کشف کردیم - مثل حب ظهور که او را ناچار مینماید که انظار را بطرف خود جلب و آنها را بخود شیرین و ملاحظت مانوس

باید و نرمی طبیعی او که او را محبوب معاشره نموده -
گذشته از اینکه - کیفیت زندگانی او در زمانهای پیش این
صفت را در او متمکن نموده است - و معلوم است که
اشتغال زنان در سابق منحصر بود بعمل دست و اندکشان
- و در کارهای بزرگ جدی هیچ مداخله نداشتند و زبان
و خیالات آزاد بود در هر چه بگویند و تصور کنند و در
عالم خیال باین امور اشتغال داشتند - و بدیهی است که
اگر درهای اطلاعات را بروی آنها ببندیم خودشان در
مقام استطلاع بر می آیند - و چنانچه آنها را شریک در
کارهای بزرگ نماییم - بکارهای کوچک دست خود را مشغول
نمایند - و اگر بخواهیم انصاف دهیم منشاء - زیاد حرف
زدن مخلوط بهم را همان کیفیت زندگانی و عادات قدیمه آنها
می بینیم - و از این جهت - مردی که بیکار باشد - بهین مرض
مبتلا - و نظیر زن خواهد شد - چنانچه مردم تا یک اندازه از
این خصت خالی نیست - برای آنکه او هم تظاهر را دوست دارد
ولکن فرق بین این دو این است که زن مداخله در کارهای مردم
نموده - و مرد در اطراف کارهای خویش خود نمائی میکند -
زن - قدرتش در حفظ اسرار خویش - و افشاء اسرار مردم
بعکس مرد است - و اما مردان چنانچه بنا باشد (شرزه)
نمایند غالباً در قضایای عمومی پر حرفی نموده - و تقریباً تا یک
حدی وقوف پیدا میکنند - و بالا جمال - نزدیک است - که آراء

متفق شده که زنان عاجز از حفظ اسرار هستند (اسگندردوماس)
میگوید - خداوند بزین ذقن عطا نفرموده - برای آنکه در اثناء
آراشیدن نمیتواند ساکت بماند (آرسموس) در زیاد حرف زدن
زنان میگوید هفت مرد معادلند با یکزن در حرف زدن -
و البته باید دو چیز را در این موضوع بدانیم - قدر حرف
زدن - و موضوع حرف زدن آنها - اما قدر او - زیاد حرف
زدن دلیل است - بر کمی فکر (فنون) می نویسد - قسم اعظم
زنان مطالب کمی را در - لغافه های زیادی بیان میکنند - ولی
فصاحتی که در این موضوع اعمال می نمایند منشاءش - مهربانی
و شفقت آنها است - و با یک شوق و نشاطی کلمات خود را ادا
نموده - و آن شعف بر ملاحظت و حسن منظر آنها می افزاید -
و غالباً پرتوئی آنها در چیزهاییست که ضرر و نفعی ندارد -
اما نوع کلام البته مرابوط است بقدر آن - زیرا از قیمة
کلام کم میشود هرچه زیاد باشد - و معلوم است کسیکه میل
بزیاد حرف زدن داشته باشد - ناچار است در هر موضوعی داخل
شده چه اهمیت داشته باشد چه نه - بلکه گاهی شخصی را به
تمامی - و برده دری ملجاء میکنند - بلکه زن دارای ضعف فوق اعاده
ایست در موضوع حفظ اسرار با اینکه در حفظ اسرار خود - قدرت دارد -
(لابرویر) میگوید قدرت زن بر حفظ اسرار خویش بیشتر است
تا حفظ اسرار غیر - و با وجود این قدرت ممکن است بر -
مکذوبات قلبی زن از ضمن کلماتش آگاه شد و بالاخصار - پرتوئی

از علامات ضعف زن است آبر بنهامي و پرده دري منجر نشود -
و الا از صفات رذیله پستی خواهد بود - و در ضمن معلوم شد
که این دو صفت در مرد نیز هست و اختصاص بزنان ندارد

* شرف *

از چیز هائی که متعلق است بشرافت زن (حیا و حشمت
او است) و کسی منکر این عاطفه - در زن نیست - ولکن
بعضی این عاطفه را نسبت میدهند باسیاب پستی - مثلاً - (لارو
شفوکوا) عقیده اش آنستکه حیا زن - با از ترس - رای
شام است - و گفته حیا زن بیشتر از اوقات بواسطه ترس از
حرف های مردم - و برای راحتی خود او است - یا از اقسام
عشوه و نز است - و در این خصوص نیز گفته است - حیا
در زن بمنزله خضاب یا زینت دیگری است که بجمال او افزوده
و در جلوه اش مدخلیت کاملی دارد - و یا يك برودة فطری
است در مزاج زن - و میکوبد - نندی و خشونت زن تمام
نیشود - مگر در اثر کراهت او از چیزی - (اما شبه نور)
ن بکام دشمن زن میکوبد حیا در زن در اثر آن معاهده
سربه است - که بین زنان هست - برای زیاد نمودن قیمت
خود - و وادار نمودن مرد را بر اقتزان بآنها - انکاری نداریم
در اینکه این حرفها خالی از حقیقت نیست - خاصه در قسمت
ترس از رای عام - و آن ترس - حکومتش در زن بیشتر از
مرد است - برای آنکه زن استقلالش کمتر از او است - و

این عامل در زندگانی او تاثیرات عظیمه دارد (فنلون) میگوید
ترس ضامن حفظ فضیلت زنان است پس باید قیمت این فضیلت را
دانست - و او را در حفظ و صیانت زن از خطر هائی که
باز متوجه میشود استخدام نمود - (پس اگر برای مرد ممکن
شود - حیایان که خود را از قید حرفهای مردم بیرون آورده
و اعتنائی برای عام ننمایند بر زن لازم است که خود را تا يك
الدازه مقید بحرفهای مردم دانسته و از رای عام بترسد چنانچه
میترسد - زیرا که حالت اجتماعی زن ایجاب میکند بز اوزیر
بار قیود و آراء عامه رفتن را و آنکه حافظ خوبی است برای
او از یرت شدن در گودالهای فساد و البته در اصلاح حال
خویش باین استغناء نباید کرد و قبل از هر چیز باید احترام نفس
خود و قیمت خویش را دانسته و کرامت خود را بدهد

* واجب *

بزرگترین عواطف انسانی این عاطفه است - چه تاثیراتی در
حیاه زن دارد -؟ خلاصه از تمام آرائی که در باب این عاطفه
در زن گرفته اند این است - که عاطفه - واجب - عاطفه -
سرد و خشکی است و آتقدر حرارت و جاذبه که برای جلب
نمودن قلب زن لازم است - ندارد - و صحت این کلام موقوف
است بر اینکه بگوئیم - احساس واجب صوره مجرد خالی از هر
چیزی دارد - و این کلام تمام نیست - زیرا که خداوند متعال
بین عقل و قلب فاصله قرار نداده - و عاطفه واجب - مرکز

این دو جا است -- برای آنکه اولاً واجب را باید شناخت
پس از آن او را دوست داشت -- و با وجود این در این مقام
ناچاریم باینکه بگوئیم -- در این عاطفه آنچه وظیفه قلب است
در زن بیشتر از مرد بروز مینماید -- و در حقیقه -- واجب
زن معلوم نمیشود -- مگر در صورت مساس بقلبش -- و برزن
مشکل است -- قیام بواجب مگر از راه قلب -- و چنانچه قیام
بواجب موافقت کند -- بایک هوای دیگر -- زن بهتر از مرد
قیام باو مینماید -- و بعبارة دیگر -- اگر قیام بواجب -- از راه
عدل و انصاف باشد مرد قدرتش در قیام باو بیشتر -- و چنانچه
احتیاج بخود کشی -- و فداکاری و انکار نفس داشته باشد --
زن قدرتش بر قیام باو بیش از مرد خواهد بود -- و عمل خویش
را آسان شمرده -- بلکه لذت میبرد -- و قصد من این نیست که
بگویم -- احسان فضیله خاصه زنان -- و عدالت وظیفه خاصه
مردان است پس بر هر کدام از زن و مرد لازم است -- که
باین دو فضیلت خرد را زینت داده -- بلکه غرض ما این بود
که شریف و عالی ترین مراتب انسانیت را زن میتواند حائز
شود -- برای آنکه -- حتی از خود کشی در آن مقام دریغ
نخواهد نمود .

رفتار زن

(لابزویئر) میگوید در زن مبدئی که عملش از روی او
باشد نیست -- و مرشد زن قلب اوست -- و هدایت نمیشود

مگر بوحی کسیکه او را دوست میدارد آنچه این حکم حکم
قطعی مستبدانه است -- و لکن در حقیقت عامل زن در اختیار
مسلك و طریقه کمتر از مرد است -- و شکی در آن نیست --
برای آنکه زن عادت کرده است بداشتن قائد و راهنما و هیچ
وقت کار های خود را برای خود انجام نمیدهد و تمام فضیلت
های زن منشأش طبیعیات اوست نه عقل و حکمت و گفته اند --
زن در اصول واجب فکر نمیکنند مگر در وقتیکه بخواهد از عهده
آن واجب بر آید و معلوم میشود فرق بین این دو جنس از
روی تربیت و تهذیب بر داشته شده و يك فرق اساسی نیست
نذشته از اینکه مسافت بین این دو جنس را مرور زمان دور
کرده است و برای هر کدام سلوک مخصوصی معین نموده است
پس رفتار و سلوک زن از روی احکام طبیعیه اوست و مستند
بیک قاعده منطقی یا يك قضیه عقلیه نیست (دوماس) مبنی بر
زن بدون مرشد حکمی از او صادر نخواهد شد و تا شخص مطلوب
در محاکمه را نبیند و نشناسد حکم نخواهد کرد و بالجمله عوطف
زن ملتمس است از صدق نظر و صحت حکم و گمانیکه وقوف بر
حالت زنها دارند اعتراف باین ناموس نموده و تاثیر آتی که در
نفس زن است از خضوع برای مرد و گوشش او برای جلوه
دادن خود در نظر مرد او را از استقلال و آزادی و طرفداری
از منافع عمومی باز میدارد پس سلوک زن در هر جاده موقوف
است بجلوه کردن آن مسلك در نظرش یا اعتراف

قلب او بحسن آن طریقہ بدون تامل و فکر و لذا
 مسلک جذابرا ترجیح میدهد بر مسلک حق برای آنکه کیاست
 در نظر زن مقدم است بر صواب و حق بنا بر قول (میشاء)
 بلکه عاطفه مادری او را از جاده اعتدال و انصاف دور مینماید و
 شده است که یکی از اولادشرا بر بقیه ترجیح داده اثر چه
 این عاطفه خصوصی متوجه بضعیفترین آنهاست ولی از خروج
 از عدل و انصاف تفاوتی ندارد و تقریبا دو این صفت شبیه به
 حیوانات است برای آنکه علاقه و ربطی بین حیوانات و اولادشان
 نیست - مگر در دور طفولیت و شیر خواری و اما در چیز
 هائیکه مخصوص علم اجتماع است زن غالبا تعادلات همیشه‌تی
 خود متمسک شده و اصطلاحات را از دست نمیدهد و تمیزش بین
 آنچه معمول است و آنچه باید معمول باشد کم است و این تمسک
 دلیل بر استعداد فطری اوست در قیام بواجب چنانچه دلیل بر
 کج سلیقه کی و کج مسلکی اوست و لازم است او را تعدیل نمود
 و از صفات نادره بین زنان استقامت است (توافق بین قول و عمل)
 و غالباً ملون در عقیده و رای و عمل هستند خاصه در موقع تفره از
 چیزی که طرف میل آنها نیست (فنون) میگوید زن در حالت
 تصنع و قدرة بر رفتارنگ شدن اعجوبه غریبی است پس از
 آنکه سبب این خلق در زن معلوم شد که ناشی از کیفیت زندگانی
 و تربیت اوست این اوصاف نقصی در او حساب نخواهد شد
 (روسو) میگوید (مگر) یکی از مواهب جنس ضعیف است و
 گویا انرا عوض از حضور و عجز خود قرار داده است اینهم از

همان منشاء است اگر چه در بعضی از زنان متصوره که با استقامت
 رای نیز بوده اند - میل بخنده و مکر - و حيله دیده میشود
 بعضی گفته اند - که در هر ده پاکتی که بدون امضاء به
 قصد نهامی و دو هم زنی میزد هشت یا نهمتای آن از زنان
 است - ولی این حرف بمبالغه نزدیک تر است تا بصحة - و
 در هر حال تربیت از عهده اصلاح تمام این نقائص - چون
 فطری نیست بر می آید

پیروی از حق

و این صفت در اثر کمتر از صفت واجب نیست - و در
 زن این غریزه ضعیف و کم مایه است - پس بر عهده تربیت
 است - که این صفت را در زن تقویت نموده بدو جهت -
 یکی حسن ذاتی او و دیگر آنکه چون بهترین حافظ - شرافت
 زن - و معارف خوبی است - در اداء واجبات او - زیرا که
 دروغگوئی و بر خلاف واقع و حق گفتن - طریق و دهلیز -
 بقیه کار های فاسد و بست است - و ما نمیتوانیم - این نهیت
 را در زن بکلی مقرر شده (لایر ویر) میگوید بر زن آسان
 است گفتن چیزیکه او را حس نکرده است و (کت) فیلسوف
 آلمانی - میگوید - که از وظیفه پدران آنست که صفت
 راستگوئی - و حق دانی را در اولادشان رسوخ بدهند -
 برای اینکه مادران اعتنائی باین صفت چندان ندارند - و در
 قرون وسطی - بقدری دروغ گوئی از این جنس معروف بود

که شهادت آنها در محاکم - از درجه اعتبار ساقط گردید و ممنوع شدند از شهادت دادن - و شاید از آثار همان نرس است و تا کثرت باقی است که از اقدام در بعضی از اعمال قانونی ممنوع شده اند - و سزاوار این است که تحقیقا وارد این موضوع شده - قطع نظر از حالات مکنسبه زن از عادات و اخلاق محیط بر او - آیا زن پست تر است از مرد - در این صفت - بدیهی است که زن عاجز از ادراك بعضی از حقائق است - خاصه اگر مساس بمصلحة او داشته باشد - و خود امتحانات زیادی نموده ام در چیزهاییکه متعلق است بطلاق و اباحه او - و زنهاییکه با آنها در این موضوع صحبت میکردم - عموما اظهار داشته و تصور میکردند - که اباحه طلاق سعادت آنها را متزلزل میکند - و يك زن را ندیدم که در این موضوع با رویه و اعتدال وارد شود - و مخصوصا بانها تذکر داده - که اگر چه طلاق با يك مبدء اخلاقی منافات داشته ولی از ضروریات جامعه است - و در بعضی از احوال بشر - ناچار است به اعتراف در اباحه او و مخصوصا یکی از خانمها - که با وجود اینکه با این عقیده - که اباحه طلاق باشد - موافق بود - اتفاق افتاد - که دخترش برای انفاق مهمی ناچار خواستگاری طلاق شده بود - پس از شنیدن - حالش فوق العاده تغییر - و در مزاجش این خبر تأثیرات سوئی بخشید - فقط چیزیکه باقی مانده این دو سؤال است - که از خوانندگانت محترم

بنمایم - اگر در قلوب مردان تفحص نموده - آنها را نزدیکتر بحقیقه می بینید؟ - آیا بیست زن و مرد فرقی قابل ذکر در این خصوص دیده میشود یا نه - بلکه دروغگوئیهای زن ضررش کمتر از دروغگوئی مرد است - و ممکن است بتربیت این جهت را نیز اصلاح نماید - و خیلی از زنان بواسطه تربیت این رذیله در آنها مقفود گردیده است - و در این مقام ناچارم که این کلمه را نگفته نگذارم - راستگوترین شخص را که میشناسم و بنا بر عقیده من دور ترین مردم است از دروغگوئی - زن است نه مرد

حسن جمال

شکی نیست که این حسن از فطریات زن محسوب و عمومیتش در زنان و اهمیت آن در نظر آنها بیش از چیزهای دیگر است. زن عادتاً خشکی را بر نفع ترجیح میدهد و هر طور باشد این اندازه مسلم است که قیمت اعظم از حیات و زندگی را صرف در چیزهایی میکند که او را خشک مینمایند و از این جهت (تنف) فیلسوف آلمانی میگوید که سزاوار است بر زن اطلاق جنس جمیل بنماییم و در هر صورت این احساس بطور ابتکار هر آنها نیست بلکه از روی عادات و اصطلاحات متعارفه است که در حقیقه چیزی را که مردم خوب بدانند آنها خوب دانسته (ر) میگویند زن مرد را دوست نمیدارد مگر در حال و لباسیکه مردم او را دوست میدارند و اگر در این کلام زیاد روی شده باشد سر و حقیقتش این است که از آراء متعارفه

در جمال و خشکی خارج نخواهند شد و گاهی ترجیح میدهد ظرافت و پاکیزگی بر خشکی ساده چنانچه سادگی متعارف نباشد کتابهای ادبی را هر چه سبکتر و لطیف تر باشد ترجیح می دهد بر کتابهای جدی علمی و زن يك شاکرد خوش گاری است در فنون جمیله ولی فکر ابتکار ندارد چنانچه کم اتفاق می افتد در غیر اسلوب های عادی و راه های معمولی راه دیگری اتخاذ کند حتی در فنون جمال استیلاط و بدعف او کم است و کم است مور دیگر زن چیزی را که ذاتا خوب است ترجیح دهد بر چیزیکه در نزد مردم خوب است مثلا از مرد ادیب صحیح الخلق زمین و لی ظریف و حرکات جالب توجهی نداشته باشد خوشش نمی آید - خانمی را می شناسم که يك زن مردی که از طبقه شرفاء و مردمان عزیز می بودند بر سالون او وارد شده در حالی که خانمش دستهای خود را شسته کرده در دست شوهرش نذارده بود خانم میزبان از این وضع فوق العاده دلگیر شده و بنام کرده ملامت کردن و این را يك گناه بزرگی تصور کرده اما اعمال فنی آنها کم است برای آنکه در های عمل همیشه بروی آنها بسته و تزیینت فنی نداشته اند مگر تازگی که شروع بتزیینت آنها در این جهت هم شده است و متابعت کرده اند از مردان در در این قسمت و برجستگی در بعضی از فنون مثل تصویر و نقاشی پیدا کرده اند اگر چه غالبا در تصویر های خفیف دست دارند مثل تصویر گل و تصویر طبیعت و تصویر های ریز (مثیا نور) بلکه در تصویر جزئیات بهتر میتوانند از عهده بر آید تا تصویر

يك منظره عمومی یا يك صوره اجمالی کونا بر جستگی آنها در لطافت تصویر است و بس - در بعضی از آثار ادبی نیز مهارت داشته و در بعضی ندارند چنانچه در تمثلهای معروف و مشهور هیچیک از صنایع زنان نیست و خلاصه این شد که زن براءت فنی او کم است و البته بتزیینت این صفت در آنها تکمیل خواهد شد و بیایه مردان خواهند رسید

احساسات دینی

اما شعور دینی با اتفاق همه در زن زیاد و پرورش در او فوق العاده و مالك قلب ارست ولی تعظیمش بمحسوسات بیشتر است از امور معنویه بلکه گاهی متمسك میشود بصورت و رسومیگه روح دیانت در او نیست ولی اخلاص و صدق نیت زن است که او را مجبور بتوسل باین کرته امور مینماید و البته سزاوار است بر ما که احترام کنیم هر چیز را که تسلیت قلب بشر در است پس دین ملجاء امین زن است در ساعت های فشار و آنگی بواسطه ضعف و ترس و اضطراب زن در غالب قضایای ایمانی بدون شك و تردید قبول می نماید بلکه بشما جوارحش تعلق پیدا میکند بانها ولی مرد بواسطه تأمل و فکر و دقت و فلسفه باقی ایمانش ضعیف میشود [رینان] میگوید همیشه زنها با هر انتقاد و تحقیق که در اطراف دین میشود مقاومت مینمایند و آنها مار اثر مسائل دینی - تصدیق نمیکند - و این صفة قابل تقدیس است - و باید مسرور شویم - و معلوم است این شعور در زن اثرات عظیمه

داشته - بلکه قوه بزرگی است که باید او را تهذیب و پاک نمود از چیز های دیگر که با او خلط شده و استخدام گرد آن را برای فائده زن و فئده جامعه بشری -- زن فطرتاً متسدین است - و ناچار بتمسک بیک دینی خواهد بود - بلکه زن هر وقت کسی را دوست داشت - حبیبش را بمنزله دین خویش قرض نموده و با او مخالطه دینی که ورع و عبودیت باشد می نماید - اگر چه بواسطه - نازه جوئی هم ممکن است از این صفت دست کشیده - و بهر جهت لازم است این صفت را در او تکمیل نمود - برای اینکه می بینیم تربیت دینی خاصه برای دختران ضروری است و سعید ترین مردم در دنیا کسی است - که دارای قلب ایمانی و یقین بیک غرضی داشته باشد -
- این عالم بدست او خواهد آمد

فصل نهم

ذکات

طبیعت زن دارای ذکات فوق العاد است که چنانچه مردان را مجرد کنیم از تر بیست ممکن است - که بگوئیم - زنها کمتر از مردان - در قوه و اقتدار بر رفع حوائج خود نیستند بلکه ممکن است که زنا در تدبیر اموری که بهر دو جنس مستحسن دارد بر مرد برتری جسته - در طبقات عامه - واهل زراعت - غالباً زنها هم صاحب خانه و هم مدیره هستند - اگر

چه تظاهر باین جهت نمینمایند و مهارت و برجسته تی آن ها در این خصوص بیش از مردان است - چنانچه مال الدبشی - و احتیاط آنها در آتیه خودشان و اولادشان زیاد - و اگر یک مکروهی بخوانه وارد شود کیفیت خلاصی از آن مکروه را خوب دانسته و هر عارضه که بر خود واهل خوانه وارد میشود از عهده خلاصی از آن بخوای بر می آید یکی از اطباء (ربف) میگفت زنها در ستولانی که لازم است طبیب از حالت مریض بنماید بهتر جواب داده و مردان آنها از عهده جواب بر نمی آید اگر چه حرفهای غیر مربوط بسموال هم میزنند ولی طبیب استفاده خودشرا می نماید و اما در طبقات متوسطه خاصه اهالی شهرهای معتدل الحال مردها تفوق عقلی آنها بیشتر است و اینهم راجع است بتربیت و تهذیب اگر چه برتری ز کارهای خودشان نمیکنند در باره این مردها گفته اند که اگر از کارش فارغ شد دیگر چیزی نمی داند و اما طبقات عالیه زنان غالباً برتری پیدا میکنند بر مردان و در زکات و هوش بیایه میرسند که مردها عاجزند از رسیدن بان بلکه مردها مشغول بملذات حیاتی محروسه و بازی و ملامتی هستند و مراد ما از زکات آنی که در زنان اعتراف نمودیم زکات بمعنای عام است که قدرت بر فهم جوادت و چیزهاییکه هر روز بر انسان عارض میشود باشد و اما در زکات بمعنای دیگر که شامل انواع دقت و تامل و فکر در نظام و ترتیب و قوه انتقاد و عقبی در امور راجعه بمالکات بشری آریازن نصیبی دارد خیلی دوست میدارم که از این فراز نیز جواب

گفته ولی از خوانندگان اجازه میخواهم که مراتب زکات عمومی را بیان و تمیزاتش را شرح داده و پس از آن جواب بگوئیم

مميزات هوش زن

ممکن است توصیف نمودن زکات زنها بجهت کمی برای آنکه تا عمل او کم و زود ب نتیجه میرسد یکی از خانمها در وصف زکات هم جنس خود میگوید هر چه بماتلقین کنند علم بار پیدا نکرده بلکه او را حفظ و نگاهداری می نمائیم و کلام این خانم دو چیز را میزاند یکی آنکه معلومات زن شیده است بسحر و غیب گوئی و دیگر آنکه نمی ترسید او را دارای يك فضیلت دیگری کرده است که آن ملکه اقتدار بر حفظ امور باشد و گاهی این اقتدار ناشی میشود از نرم بودن زن که مطالب را بیک اشاره و يك نظر استکشاف می نماید و بعضی گفته اند زن يك مهارت و سرشاری و زرنگی دارد که مطالب را با سرعت و یقین درک می نماید و این ناشی است از اضطراب دائمی که در مراقبت از احوال مرد و ردیفهای خود دارد [رو-وا] میگوید مرد در فلسفه باقی مقدم است بر زن در دلهای مردم ولی زن مهارت در درآوردن مکتوبات قلبی مرد دارد زن مطالب را کشف و مرد در فلسفه او وارد میشود و گویا در زن بگنور طبیعی است که پیش روی او را روشن نموده و در مطالب و مشکلات او را هدایت می نماید در حالی که مرد مشغول فکر نمودن در يك مطلبی است زن او را کشف کرده و ب نتیجه اش میرسد و این قدرت

عجیب از قلب صادر میشود (بول و رجه) میثوبسد ممکن است هر چیزی را در قلب زن وارد نمود از راه عواطفش و این کلام دارای يك حقیقة قابل نامی است و شکی نیست که قلب زن اتبیه و زیرکی او را زیاد میکنند و گفته شده است از برای قاب احکامی است غیر از احکام عقل چنانچه قیاسانی دارد غیر از قیاسات عقلی (لامارین) میثوبسد خداوند تالو زنها در قلبش قرار داده - و فوق و صحة نظر و محکمی برهان او از صادرات قلب اوست (فولینر) میگوید تمام فاسقه مردان معادل با يك عاطفه زنان نیست حرارة عاطفه با تمام اعمال و افعالش ترکیب گردیده

نقص در زکات زن

عین این حرارت که بر کشت نفوق و قدرة اوست بر قانع نمودن مرد عقل و زرنگی و زکات آنها ناقص نموده زیرا که مانع است از صفاء ذهن و انصاف در امور برای آنکه وادار میکنند عقل را بر حکم نمودن بدون تأمل و تحقیق (مادام نکر دوسیوسور) میگوید عقل حکومت عادلانه نمی نماید مگر در صورت آرامی و چنانچه در حال اضطراب حکمی از او صادر شود مشوش خواهد بود و زنان هم است نه در حال آرامی و سکون باشند خاصه در سن جوانی و لذا ناچاریم که در احکام صادره از آنها شك کنیم بین چیزهایی که دوست میدارند و آهائیکه دوست نمیدارند و البه متانت و سنگینی فوق العاده لازم است

که شخص بر میلهای خود تسلط یابد و بدبهی است که بر صاحبان
نفوس حساسه مشکل است که از طریقه عقل و انصاف تجاوز
نمایند خانم نویسنده معروف باسم (ژورژ آلوت) مینویسد -
اشخاصی که طبع حساس دارند اینطورند و غالباً افکار آنها مایه
عواطف آنهاست و خلاصه نقص در زکارت زنان رکون واقع و
اعتماد بر اوست (واقع در قطر خودشان) و قطع نظر از تاثیراتی
که عواطف در احکام زنان دارد اسباب دیگری نیز هست که مانع
از صحت نظر و رای آنهاست و از آن جمله است کثرت نظر
در جزئیات و ملاحظه دقائق و این از اوصافست که بر اودشوار
میکنند مطالب را با جزئیات درک نماید و در وصف زن
گفته اند که دقت آنها در منازل مانع است از دیدن شهر
چنانچه نهشای درختان مانع اوست - از دیدن منظره باغستان
- پس اگر از برای زن میسر شود - چیزها که بر
مرد مشکل است تمیز او در يك لحظه استکشاف نماید - از
الهامات طبیعت اوست - و عبارت دیگر - سرعت
التقال دارد - نه خوش فهمی - و لذا ممکن است که
بگوئیم - ذکارت زن سطحی است - [شوابهور] میگوید
- زن کوتاه نظر است - این صفت او را از تمیز دادن
در امور بطور صحت باز میدارد چه دور و چه نزدیک -
و شکی نیست که این اوصاف **بد و خوب** تطبیق بر حالات زن
میشود - لکن معلوم است - که فضائل و نقائص با هم

مرتبط بوده - و هر چیز بیکه دارای فضیله است از جهتی -
دارای منقصه است از جهت دیگر - ولی چیز بیکه هست -
ملاحظین در احوالات زن طرف افراط - و تفریط رفته اند
- بعضی جهت تمدوحه را کمرفته اند - و بعضی جهت
مذمومه را - ولی در حقیقه مطلب یکی است - گاهی نه
صورتی بیرون آمده و گاهی در لافافه و صورت دیگرش
(مادام دوریموزا) میگوید یکی از نواقص ما زنان آنستکه
افکار خود را مربوط بهم و اطراف او را در موقع ورود در
مسائل عامه نمیتوانیم جمع کنیم - و اگر چه سرعت ادراک
ما زیاد است - و شاید از این جهت برتری بر مردان داشته
باشیم - و لکن تاثیر و افعال ما زیادتر - و البته این حال
مرد را از انصاف - و راستی نظر - و صحت حکم - و عقالت
دور می نماید و تا مل زیاد در يك موضوعی بر ما مشکل است
(مادام دو لامیر) میگوید قدرت و قوت عقلی - و دقت تا مل - در
زن نیست - برای آنکه عاطفه او را از بچه خود قرار میدهد
- و افکار در ذهن او منظم و مرتب میشود - و لکن به
دستور طبیعت او نه به تا مل - و دقت و فکر و یک خانم دیگر میگوید بدین
نواقص ما این است قوه که مغز را از پوست جدا کنیم -
نداریم و تمام این قوال بمنزله دلیلی است بر آنچه مشهور است
که زن دارای صفات صحیحه نیست و در هر صورت عقلی و
نادوره ترین زنان - از این نقص سالم نیستند (غونه) شاعر
آلهای نقل میکنند که بگر و زی که مادام دوستال برای دیدن

من آمده بود - (در ایامی که نفی بالماز شده بود - و گاهی
 بدیدن من میآمد - لدی الورود اظهار کرد - که این طایفه
 (ناپایون) روموا (فرمانده و بعضی از رفقای او را بتهمة
 خیانت گرفته است - میگوید و منهم مثل سایرین این شخص
 در نظرم اهمیت داشت - در فکر رفتم که بفهمم - چه پیش
 آمده است - که نتیجه اش گرفتاری این شخص مهم گردیده -
 ولی چیزی نگذشت که مادام از این موضوع صرف نظر نموده و
 بمطالب متفرقه دیگری پرداخت - و اما من همانطور در حال
 سکونت و آرامی و در فکر بودم - و نتوانستم بحرفهای او جوابی
 گفته باشم - مادام مرا ملامت نمود و اظهار کرد - شما
 همیشه عبوس هستید - و هیچ نمیشود با شما با یک بشادتی صحبت
 نمود - من نتوانستم صبر کنم - گفتم خانم - گویا شما در
 حرفهای خودتان چدی نیستید - و نمیتوانید - عنایت تامی به
 مطالب داشته باشید - شما لدی الورود بمن خبری دادید که
 اسباب اضطراب فکر من شده و حال میخواهید - با شما در هر
 صحبتی وارد شده و خارج شوم و حقیقه این قصه فوق-
 العاده مربوط بیبحث ما است - خاصه که طرف این قصه
 مادام دو-شال ادبیه معروفه است - و این خانم در زنان کمتر
 از (عوته) در مردان نبوده بلکه از نادرات دختران هم جنس
 خویش محسوب میشود - از حیث فطانت و عقل و با وجود همه
 این مطالب که ذکر شد از این عقیده که ذکاوت زن بیشتر از مرد
 است دست بردن نخواهیم داشت . بله . مظاهر ذکاوت آنها تفاوت

دارد - پس بنا بر این لازم شد - اجزاء و عناصری - که
 ذکاوت از او مرکب می شود - تحلیل نموده و این مواهب زن و
 مرد مقابله نمائیم

* ادراك *

قوة ادراك بمعنای حقیقی آن - قوة عقلیه است - که
 بیان میکند برای ما مبادی اساسیة بدیهیة را مثل - مبداء سببیتة
 و هر حادثی محتاج است بسبب و مبداء مناقضه و اینکه دو صفت
 متناقض با هم جمع نمیشود - این قوه مشترك است بطور تساوی
 بین این دو جنس - و فرقی بین زن و مرد در این جهت نیست
 و اگر این واحد نبود - نفاهم بشر محال - پس نقص در زن
 چیست ؟ از جهة دقة حواس تقصی ندارد - و هر چه در این
 خصوص نوشته شده است بجائی نمیرسد - و فرضا همراهی شمیم
 یا کسانیکه قائلند که حاسه شامه و ذائقه زن خشونت دارد ولی
 هنوز نتوانسته اند اثبات نمایند - و زن و مرد در این جهت
 نیز تفاوتی ندارد - و در بقية حواس دیگر نیز کمتر از مرد
 نیستند (لامسه و سماعه و باسره) و شکی نیست که این
 حواس اهمیتش بیش از آن دو است - برای آنکه معلومانی که -
 اینها جلب مینمایند برای عقل زیادتر از آن دو است - و
 در هر صورت دقة حواس و خشونت آن مرابط به قوه
 عاقله نیست - و نبونز - و دیسکارت - صاحبان حواس
 متمایزه نبودند

* قوه ذاکره *

بدیهی است و باتفاق همه این قوه در زن بروز و ظهور
 فرق العاده دارد و شاید بعضی که این قوه را در زن منکر
 شده اند - رای آن بوده که چیز های دیگر را در او منکر
 شوند و الا نخص زنها در این موهبه - از بدیهیات اولیه است و شواهد
 زیادی بر تفوق زنان در این صفت داریم - امتحانات عدیده و تجربیات
 بر ما ثابت کرده است که دختران در هر چیزیکه حفظ اولازم
 است کوی - قوت را ربوده و حتی در جاهائیکه حافظه تصرفاتی
 نمیتواند بکند فرق العاده میل باعاده آنچه بانها تلقین شده
 است دارند زیرا که اعتماد به خودشان نداشته و همیشه مطالبی
 که بانها گفته میشود ناچار بحفظ آن هستند و از شاگردان
 دارالمعاملات فرانسه يك وقتی در موقع امتحان این سؤال شد
 آیا میل خاص در موضوع یکی از درسهها دارید چهار نفر از
 پنج نفر آنها بذاریخ مایل بودند و در تاریخ مخصوصا مهارت
 ناشی دارند هر وقت از آنها وقایع گذشته سؤال شود اگر چه
 بز آنها مشکل است اسباب و نتائج حوادث گذشته را نقل نمایند و از
 اینجا معلوم میشود علت نرمی و اطاعت آنها و صفات دیگری که
 تمام معلمین متفقند که در دختران لازم است حتی اینکه يك
 معلمی را می شناسم که همیشه شکایت داشت که هر چه سعی میکنم
 که شاگرد ها من درسهای خود را بغیر از ترکیبی که برای آنها
 گفته اند یا کتاب نوشته است ضبط نمایند نمیتوانم و این حال

بواسطه انطباع آن صورت است در ذهن آنها و برای استناد و
 معلم محبوب ممکن است هر مطلبی را بانها یاد داده و آنها را
 قانع نماید و اما اعتماد بر ذاکره آنها بقیه قوا را مهمل نموده
 و ضرر عظیمی متوجه آنها میشود و معلوم است که این نقص
 مختص بزنان نیست (غواصه) میدوید چقدر در این عالم صدا کم
 و صدا زیاد است و سزاوار است که خیلی مردان کلامیکه
 (مادام دو سیفیتیه) که در حق خویش گفته است آنها نیز در
 حق خودشان بگویند میگوید من چون يك
 مخلوق انیس الیقنی هستم چنان چه میدانید - اکتفاء
 میکنم همیشه بشتر دیدم در رای آخری که می شنوم - و سبب
 اینکه آراء شخصی در آنها کم و غالباً تابع آراء عموم و
 محیطی که در او زندگانی میکنند خواهد بود - و سبب
 محافظت زنها بر عادات قدیمه که با آن انس داشته اند این
 معاشرت است (ابتکار) با تفق تمام معلمین از حالات
 زن این قوه در او نیست - و خلاصه کرده است این نهمه
 را (تول فوجت) سوئسری در مقاله که دی نویسد راجع باین
 موضوع - و میگوید من مواخذه بر رسالت شاگردان خود
 ندارم - بلکه آنها بعکس همیشه آنگاه و مثبت هستند -
 و مواظبت در حفظ دروس خود و نوشتن یاد داشتهها می نمایند
 ولی چیزیکه انتقاد بر آنها دارم - همان اطاعت نور نورا
 است که از معلم می نمایند - میگوید امتحانات من بر

من معلوم کرده است که دختران بز پسران برتری میجویند - در امتحانات و چنانچه ستولانی که از آنها میشود - خارج از آن چیزها نیکه - در صف گفته شده - یا در کتاب بیان شده است نباشد - نتیجه امتحانات آنها فوق لغاده جالب توجه خواهد بود - ولی در صورتیکه - سوالات بغیر طریقی که معلم با او موخته یا در کتاب دیده است نباشد - عاجز از جواب می باشند - برای آنکه در تشخیص سؤال عاجز اند - و نتیجه مطلب - *دکتر فوجت* این شد - که زن منزله خزینه است - برای محفوظات خویش - ولی در چیزها نیکه ابتکار لازم دارد قاصر اند - اگر چه بکنفر از همقطار های دکتر با او مخالفت نموده - و در مقاله که بعد از مقاله دکتر منتشر نموده میگوید - ما بک امر ذاتی ظاهری در عموم شاکردن چه پسر و چه دختر تدبیریم * - و برای سهل شدن این موضوع لازم است صفیات دیگر - که مرتبط است - باین موضوع ذکر نموده - متصل خیال - حسب بی چوری لیاقت در بحث علمی

* خیال *

اجمالاً خیال در مزاج زنان قوه فوق العاده دارد - که آنها را وادار می کند - بر مبالغه در هر چیزی - از خسته آبی و هموم - و آرزو - و بر آنها خیلی مشکل است که امور را بطوریکه هست دیده و آنرا بزرگ نکنند - باتفاق تمام -

خیال یکی - از صفات معلومه و واضحه در زن است - خیال است که همیشه آنها را مضطرب و سزیه الانعام در هر چیزی مینماید مادام دولا میریزد - میگوید - چون زنها از اعمال جدی محروم بودند - این قوه در آنها بروز نمود - و بدل از بقیه صفات گردید - هر الم و مصیبتی که بزنی وارد میشود - ده برابر بر او جلوه میگذرد چنانچه خالق مصیبت نباشد و منکر - نیستیم - که اگر این صفت تعدیل نشود - از مراتب لذات کم کرده - زیرا که خیال زنی میدهد هر چیز را اگر چه وهم صرف باشد ولیکن - چقدر از آلام را خیال ایجاد میکند - و بدین شخص و حقیقت حائل میشود - هر جا که خیال آمد - عقل میرود - بلکه - سلطنت خیال در زن خیلی فوق العاده مهم است نه فقط بر احکام زن سلطنت دارد بلکه در اراده او نیز حکومت می نماید لذا زیاد تر و مجالش وسیع تر میشود در صورت ضعف جسم و اعصاب - پس ناچار باید این صفت را در زن تعدیل نمود و تعدیل بهتر - از سلامتی ذوق - و توازن در تربیت نیست - و اگر این معدل نبود خیال همیشه منشأ اوهام و خطاهای دیگر میکردید و معلوم است که خیال منحصر باین قسم - پست نیست - بلکه خیال - (مبدع) - که بر جسمکی و تلالو شخصی در اوست از اقسام خیالات عالیه است - و وظیفه اش فقط تصور اشیاء و بزرگ کردن آنها نیست بلکه در حکم قوه ایست که مطالب را تحلیل کرده و - تجزیه و ترکیب

مینماید و يك صور نهایی تازه ایجاد نموده و سر اختراع و ابتکار نیز همین است - و شکی نیست که زن از این وادی دور و از مرد متخلف است خیلی کم اختراع نیست که باسم زن مسجل شده باشد و با اینکه بفنون موسیقی مایلند يك جمعیتی تا کمون از آنها نالیف نشده است در این فن چنانچه شاعر مهمی نیز در آنها دیده نشده است ولیکن عقیده من در این مطالب این است که تصور راجع است بتاريخ زن و تربیت گذشته او لذا اگر کسیکه تتبع کرده باشد - از پیشرفت زنها در ستوات اخیره - یعنی بعد از اینکه درهای سعی و عمل بر روی آنها باز شد - چقدر در فنون جمیده باختلاف انواع آن - تقدم پیدا کرده اقد و ما را بيك آتیه درخشانی اوبد میدهد - پس باید طبیعت بشري را توسعه داد زیرا که در او قوه ذخیره شده که احیانا از راهی که بصیر ترین حکما انتظار آنرا انداشته اند منفجر خواهد گردید آیا فسه عجیب تر از قصه (جاندارك) آن زن چوین بی سواد هست ؟ که باین صفت در سن بیست سالگی فرماندهی يك لشکر عظیمی را با يك مهارت بحیر العقولی متصدی شد :

• (حبایی جور پی) •

رغبه در استطلاع مبده هر علمی است - وقتیکه انسان از چیزهاییکه در اطراف خود دیده متحیر شد و موقعی

که حس کرد يك دافعی او را بمرقه آنها سوق میدهد اول نموی بنگره علمیت - پس آیا این موهبة در زن هست؟ بدیهی است - که این صفت در مردان کم - در زنان کمتر است در صورتیکه حب استطلاع را دافع داخلی دانسته - که شخصی را وادار بکشف حقایق و استظهار امور خفیه مینماید - و چرنیکه انسان را تحریص مینماید - بر استخراج حقیقه از جای خود طبیعه - با اجتماع - این است حب استطلاعیکه - ایجاد عالم یا مخترع مینماید - اما حب استطلاع و بی جویری در اطراف امور جزئیة و قضایای غیر مهمه - البته ظهورش در زنان بیشتر از مردان است - و این دو اگر چه مظهر يك حقیقه هستند - ولی در خارج متناقض با یکدیگر - و هیچ وقت با هم - جمع نخواهند شد - قسم عالی دانی را دور چنانچه قسم دانی عالی را خارج مینمایند - از مراجعه ترجمه حال بزرگان و مشاهیر استنباط می شود - که این عزیزه از کوچکی در آنها بروز نمود - يك رفیقی در مدرسه داشتیم - يك روزی بر قائمه حروف (هر و غلیفه) مطلع شد - و بر خود بدون اینکه کسی را مطلع نماید - و کسی او را ترغیب کند - الزام نمود - که این لغة را یاد گرفته و احدی بمقصود او آگاه نبود و هر چه پول بدست و در قصد کتاب فروشهای قدیم نموده - و آنچه متعلق بلغة مصر بود خریداری مینمود - و بهمین منوال تا ده سال متوالی گذشت و در بگروزی رفقای خود را از اطلاع خویش بر این لغت آگاه

نموده و مبهوت و متحیر ساخت - و پس از آن بزرگترین
مطلع بر تاریخ مصر قدیم کردید - او است علامه مشهور
(غاستون مبرس) پس مثل ابن موهبه فطریه در استطلاع و بی
گیری در استظهار در زنان جدا کم است آثر بالمرة معدوم
نباشد - و در مردان نیز بندرت اتفاق میافتد - و اما آنچه
بنظر من میرسد آن است که چنانچه از برای زنان اسباب انصراف
باعمال - جدی فراهم شود و زندگانی و تربیت آنها اصلاح گردد
این صفت در آنها ترقی کرده و از این مرتبه پست به آن
مرتبه عالی خواهند رسید . -

آیا کفایت در بحث علمی دارد

و این کفایت قوامش بچیزهاییست که تمام ملاحظین در احوالات
زن آنها را در او متکثرند و میگویند زن مثل طفل از معنی مجرد
کناره گیری میکند (چیزهاییکه مدلول محسوس) ندارد و عاجز است
از استخراج افکار عامه و احکام و مصالح عمومی و بالا جمال
میشود گفت این کلام صحیح نیست و چنانچه معنای حرفی و سطحی
اثر ملاحظه کنیم او را بی پایه و اساس و سست دیده برای
انکه تعلیم و تعلم زن علوم ریاضیه را مثل جبر هندسه خیلی
سهل و از عهده تعلم آن بر می آیند و شهادت لیسانس در
ریاضیات اولین شهادت عالیه بود که زنها در ریاضیات حائز شدند
در فرانسه و بیشتر اوقات با یک مهارتی این علوم را یاد
گرفته و تحصیل می نمایند و اگر بخواهیم اسامی تمام خانمهایی

که در این علوم بر جسته شدند ذکر کنیم طول خواهد کشید
و اقتصار بر بعضی میثمائیم در قرن هجدهم يك عالمه بروز
کرد اسمش [لورا باسی] در ایتالیا در شهر بولونیا موفق با متحان
دوگنری در فلسفه کردید عمرش ۲۱ سال بود پس از آن
بر ترسی تعلیم در دارالفنون بولونیا نشست و در آن مقام باقی
و تعلیم فلسفه می نمود بعد از آنکه شوهر نمود و اولاد هم داشت
و همچنین (مدام کوفالفسکا) که نازه فوت کرده است معلم بود
در جامعه استوکهام و اکادمی علوم فرانسه در سنه ۱۸۸۸ جایزه
بزرگی در علوم ریاضیه باو داد و مثالهای دیگری نیز در این
بین هست که جای ذکر آنها نیست پس از اینجا معلوم میشود
که زن استطاعت بر جستگی در علوم ریاضیه دارد و در طبیعت او چیزی
که مانع او از کسب این علوم باشد نیست - و فرق بین زن
و مرد در این امور اضافی است - و این فرق نیز بلا شبهه
ناشی از زندگانی و تربیت و عادات آنها است - ولی آیا از
آنچه گفتیم میشود استفاده نمود - که قصور زن از استخراج
افکار عامه و درک معانی مجرد - باطل و اساسی - ندارد ؟ نه
بلکه همیشه این نهمه صحیح و بجا بوده است - ولی بواسطه
آنچه گفتیم اطراف و حدود این نهمه معلوم شد - زیرا که
اگر زن موفق بمعلم و مربی خوبی شود - در قسمت های ادبی
و ریاضی فائق - ولی در استظهار طبیعیات و امور اجتماعی
چندان مهارتی نخواهد داشت - و نمیتواند احکام عامه را از
حوادث جزئی و فردیه استخراج نماید و جای تعجب نیست زیرا

که آنچه از حالات زن بدست آوردیم انتظار ما را صحیح -
 برای آنکه زن غیر از محسوسات بجز دیگر عنائی ندارد و همچنین
 معلوم شد که ذکارت زن فطری و مستمد از قلب او است - پس
 نتیجه این میشود که درس های تحلیلی و معانی مجرد را کمتر
 درک نموده و بر او مشکل است انتقال از خاص عام - و از
 فردی باجمالی - و آنکه صبر ندارد - بر ملازمه قواعد منطقی
 و زنهائیکه در این موضوع نوشته اند تمام معترفند بان اصول -
 يك خانمي در جواب سؤالی که باو القاء کردم - گفت - قواعد
 منطقی کار زن نیست و برای این هم خلق نشده و علامه
 مشهور (ربنوا) سؤالاتی از بعضی زنان در خصوص استدلال
 بر آنکه معانی مجرد را درک نمی کنند نموده است مثل معانی
 سبب - و معنی - عدد - و دیده است که غالباً تصور آن
 معانی را نکرده - مگر در صورت های محسوس آنها - یعنی
 بدون اقتزان - يك چیز هائی که در دائره معلومات او باشد
 درک نمیکند - و مثل همین حرف را در حکم میگوئیم - تروی و
 تانی در احکام از صفات زنان نیست - بلکه دفعه از مقدمه
 ب نتیجه منتقل میشوند - و اعتماد شان بريك دسته از براهینی است
 که در منطوق قیمت ندارد و مطلبی را که محتاج است باثبات
 او را یقینی فرض نموده - و در جاهائی که باید بعقل فقط
 گوش داد - بقلب خود اعتماد مینماید - و چیزی خسته نمیکند
 مگر در امر مجادله بازیکه متنوره و تا يك الداره عالمه باشد -
 زیرا که بر او مشکل است - حلقه های مجادله را جمع نموده

و کلمات خود را محصور در موضوع مذاکره نماید - و روزی
 برای یکی از خانمها نقل کردم - که امروز یکی از خطباء
 مشهور در موضوع فقر - نطق مفصل خیلی خوبی کرد - ولی
 انتظار مردم از او بیش از اینها بود و در این موضوع
 حرف نازده نزد - فوری آن خانم جواب داد - آقا اگر احسان
 از دنیا برداشته شود - جای او چه مینشیند؟ گویا من موضوع
 انتقاد خود را بطلان احسان میدانم - این قصه مثال خوبی
 است - در خروج خانمها در اثناء مذاکره از موضوع بحث
 و مثال دیگری که دلالتش بر این دعوا زیاد تر است آن است
 که بکروزی - رشته صحبت بیت من و يك خانمی با دخترش
 کشیده شده در موضوع زواج - دختر اظهار کرد - که من
 شوهر نمیکنم مگر بکسیکه - مثل پدرم باشد - جواب دادم .
 بله ولی خانم گمان مینمائید پیدا کردن کسی مثل پدر آسان
 است؟ و قصد من از این جواب این بود که پدرش را احترام
 کرده و او را دارای يك مقامی فرض کرده باشم - بعد از باب
 صدقه مطلع شدم - که آن خالم جوان از این جواب متأثر شده و گریه کرده
 است و اظهار کرده بود - که فلانی - مرا دوست نمیدارد - و سعادت
 مرا نمیخواهد - و چه قدر لازم است - از برای خانمها یاد گرفتن
 - قراس صحیح - و تانی در حدس و تحقیق در دلیل
 و برهان - و تمیز مثبت از غیر مثبت - و ظن از یقین
 - تا در مقام مجادله و مذاکره از موضوع کلام خارج نشده
 و بطور صحیح مواز مطلب خارج شود - و چنانچه اطلاع بر این

جهت در غیر زنان کم است در زنان کمتر است - و لذا احتیاجشان باصلاح بیشتر است و خلاصه این بحث این شد - که زن مقدار عظیمی از زکات را داراست و ذکاوتش تند و جهنده است - ولی کم عمق و منشاء این نقص طبیعت و تربیت است چنانچه آروی و نامش نیز کم است و زود خود را بشقیجه میرساند و از صفات نیز هوشی او آن است که دقت او در ذکاوت بیش از مقامت اوست چنانچه هوش فطری او بیش از اکتسابی است - و این اوصاف دلیل بر جلو گیری از تقویت آن حس نیست بلکه بعکس باید آن را تکمیل و تقویت نمود - و غرض ما همراهی با (شرولیز) که میگوید زن علمش را مثل ساعت خرد حمل مینماید و غرض این است که بداند ساعت دارد کار نکند یا منظم کار نکند برای او تفواهی ندارد نیست بلکه همراهی با قول مادام ﴿ دو منیتون ﴾ نموده و میگوئیم علم زن نصف علم است - برای آنکه آنها میفکند بآنچه شنیده و در مقام تحقیق از صحت و سقم آن بر نیامده و در صدد نیست که خودش مطالبی را کشف نموده با آنکه استکشاف اساس علم و معرفت نیک است و آنچه من در ززمی بینم از ذکاوت فطری برتری دارد بر آن علم و معرفتی که کسب میکنند - پس لازم است که تعلیم زن قائل آن صفات و ملکات فطریه او نشود و او را مواهب عقلیه او مختلف است این امتیاز را هم دارد که او را قادر بر کشف مطالب حقیقه بشماید و از امیال مردم بی جووری تند و از این جهت است

که در فن گفتگو و در مراسلات دوستانه مهارت کمی نشان داده و لکن تقصیر آنها در چیزهاییست که صدق نظر و صحت قیاس و منطقی بودن آنها لازم است و اجلازنها در ادبیات بهتر از علوم مهارت دارند و ممکن است آنها را بتدریج در افکار علمی و اصلاح زیادهای از حس خضوع و طاعت و تصدیق بلاانصروادار نمود و بدیهی است اصلاح این امور ممکن است اگرچه مدت زیادی لازم دارد و البته باید آن موانعی که عقل زنها مقید نموده برداشت و در مقام تربیت و اصلاح ان بر آمد و ما نمی توانیم موقع بدست آمدن نتیجه را پیش بینی نموده و روزگار وقت اتمرا معین می نمایند بلکه سزاوار است که وقت و موقع نتیجه را بخود خانها واگذار نمائیم که تعیین نمائید و ما باستبداد خود معین نکنیم و در هر صورت غرض ما هم دوشی زنان یا مردان در بحث های علمی و دقت های فلسفی نیست و لکن اقدام و پیشرفت بشر در کار خانه عالم با مکتب فیلسوف تمام نمیشود و ناچار زنان نیز باید معاون با مردان بوده و بار اجتماعرا که بار سنگینی است بکمک یکدیگر بکشند و بدیهی است که آرزوی زن آن نیست که عالم یا فیلسوف شود بلکه از جامعه عقب نیفتاده و تالیف اندازه با روزگار بزرگ شود و حسن زندگانی خود را بما نشان داده و از حیات لذت ببرد و ممکن است التزام بروح شحظه بر قدیم که در زن موجود است برای این فائده باشد که در مقابل هجوم مردان بر آنها بجزای های تازه مجهول مقاومت نموده و توازن

فصل دهم

اراده زن
تعریف اراده

وظیفه احساس در حیات قبول تاثیراتی است که منجر بعمل میشود و وظیفه زکات ارشاد و تمیز است قبل از اقدام در عمل و بعبارة دیگر احساس ما را وادار بعمل نموده و زکات را عمل را با نشان میدهد اما اراده مجری این احساس و محرك است طرف مقصود و معلوم است که این تحلیل تحلیل عقلی است زیرا که این عناصر مستقل و از یکدیگر جدا نمیشوند برای آنکه ما در هر لحظه حس نموده و فکر میکنیم و عمل می نماییم و فرق در ظاهر بودن یکی از آن قواست بگذشته از فلافه حریت اراده را در انسان منکر شده اند و انسان را بمنزله يك آلات میکاییکی دانسته که قوای مختلفه او را حرکت میدهد و باضطرار متوجه میشود طرف قوه ایگه غلب است با آن جهت که تفاعل قوا تعیین می نمایند و لکن عقیده من برخلاف آنهاست و معتقدم که در نفس انسانی قوه ایست که تگوبین خالق نموده و چگونگی نفس با ارست و بعبارة دیگر بشر دارای يك اراده آزاد است که آنچه بخواهد میکند و چون در اینجا مقوم توسعه این بحث نیست از آن صرف نظر میکنیم چیزی که سزارار

ملاحظه است این است که قوه اراده غیر از قوه حیاتی است برای آنکه در مردم دیده میشود کسانیگه دارای نشاط جسدی و قوه حیوانی عظیمی هستند ولیکن ارادات آنها ضعیف است و بعضی از مردمان لاغر نحیف دارای اراده قوی هستند و اراده دو معنی دارد خاص و عام اراده بمعنی عام شامل تمام اعمال و افعال انسان میشود و اراده خاص اراده ایستگه از روی بصیرت و دانی باشد و بز يك مبادی معلومه متینی باشد که انسان آنها را در عالم حیات میزان زندگانی خود قرار داده و چنانچه مرد را توصیف کنند با فک که صاحب اراده است مراد این است - و مقصود از این جمله اشعار داشتن اینست که مالک اختیار خویش و قادر بر تدبیر امور خود میباشد و بنا بر این معنی در انسان دو اوع اراده دیده میشود - اول قوه ایگه تعیین مراد نموده و ثانی قوه ایست که تنفیذ مراد میکند پس فقط تعیین مراد و استقامت در او کفایت نکرده بلکه اجراء لازم دارد و شکی نیست که قوه تنفیذ و اجراء اهم از قوه جزم ثبات است گذشته از اینگه قوه تنفیذ و اجراء در مردم کم و فقط اکتفاء می کنند بزم و آنها نیکه عزم خود را تنفیذ میکنند بسیار کم هستند - پس مرد اراده مرد ایستگه اگر عزم بر مقصودی کرده - در مقام تنفیذ و اجراء آن بر آید و هیچ چیز را مانع از تنفیذ اراده اش نمیدند - و بعضی هستند که اگر در راه مقصود خود مانعی تصور کنند - از مقصد

استمعا داده و از این جهت است که همیشه مقاصد مختلفه داشته و ثبات و استقراری ندارند و البته اینها مردمان ضعیف الازاده هستند و اینجا يك ضعف دیگری در اراده هست - که او را عناد میگویند خیلی فرق است بین عناد و - ثبات عناد بمنزله جودی است در اراده و کاشف است از نقص خلقی در تکوین - مظاهر اراده در زن چیست؟

(جرئت)

ضعف معنوی زن ضرب المثل است - و چنانچه مرد بر او تشبیه میکنند بزنی در این جهت توهمین خود دانسته - و در نظر مرد هائتی از این نزرک تر نیست - که شبیه باشد بزنی در جبن و ترس - و تو بازنان این معنی را تصدیق نموده اند * مادام دو مثبتیون * میگویند از فضائل جنس ما رقة است باس و جرئت در میدانهای جنگ را بگردان تخصیص میدهیم و با اخلاق ما غیر از حیاء و نواضع چیز می ملائم نیست و با این وجود شواهد زیادی بر شجاعت زنان در بعضی اوقات داریم و لازم نیست که يك نمونه باز نمود و اسامی زنانیکه در این صفت ممتاز بوده اند ذکر نمائیم و از مثالهاییکه بموضوع ما مربوط است قضیه ایست که تأسیست قل میکند از زن استیکا فیلسوف که در موقع وفات شوهرش خود را با تیغ مجروح نمود و نزدیک بهلاکت رسید - و باز تأسیست قل میکند قصه يك زن رومانی را در موقعی که او را احضار بحکمه

عموده بودند - برای محاکمه خود را خفه کرد - برای آنکه هر مقابل قضاة ترس بر او مستولی نشود چنانچه بر همقطارهای او جبن مستولی شده و همه را متوجه بهمديگر نمودند و قضایای زنان همد و را که خود را با جنازه شوهر در آتش انداخته و میسوزانند مشهور است و در تاریخ از این قضایا زیاد و چقدر از زمان با مرد در جنگ شرکت جسته خاصه در موقع انقلابات و چنانچه این قضایا انفاقیه باشد این اندازه دلالت دارد که طبیعت زن حاضر برای اینگونه فدا کاری و شجاعت متمدن، این هست - و معلوم است - که شجاعت زن نوع خاصی است خصوصا در موقعیکه حال مقتضی صبر و تحمل باشد

قوله جمع و تفریق

شکی نیست که این قوه در زن ضعیف تر است از مرد آبامنشاء این ضعف و سستی فطری است در زن؟ نه بلکه در حقیقت از شدت انفعال اوست پس مانع زن از نداشتن قوه جمع و تفریق که در حقیقه عدم استقلال فکر باشد نیست مگر حدت ذاتی و زبانی آرزو و تلون در میل آنها و البته این صفت او را از استقلال در حکم و رای دور نموده و معلوم است که استقلال در حکم اولین کاشف از استقلال ذاتی است و برای اینکه موجبات واسبابیکه ما را جلب میکنند در امور تبدیل باحکام و مقرراتی بشوند و شرط لازم دارد یکی استمرار اثر آن سبب و موجب و دیگر

آنکه بایستی آن سبب با فکر و تامل مزوج شده باشد تا آنکه عقل او را قبول کرده و با او موافقت نماید و این دو شرط غالباً در زن موجود نیست با بواسطه میل و آرزوهای او است با بواسطه غلبه يك آرزو در زندگانی او میباشد در حاله اول آرزوها متوالی و دنباله هم بر قلب او وارد شده و استقرار ندارند و در حالت ثانی بندگی عشق نور بیحاصلی را می نماید که تمام اعمالش را خاضع نموده بعضی گفته اند زن یا هیچ جزئۀ ندارد یا آنکه در جزات نیز منطرف و نازه جو است و این مردو از ضعف خلقی زن است و یکی از صفاتی که زنها از استقرار و ثبات دور می نمایند حس تقلید است برای آنکه زن طبیعتاً قاصر است از اعمال فکر و افکارش همیشه تابع افکار خانواده خویش یا عادت یا عرف یا رای عام بوده یا تابع فکر کسی است که او را دوست میدارد و زن محتاج است همیشه او را معاونت و ارشاد نمایند با امور مادی و معنوی و چنانچه احیاناً دیده شود که يك زنی پس از رفتن نکیه که زندگانی خود را خودش متصدی شده و اداره مینماید بزودی احساس خستگی فوق العاده نموده و بتزویکات خود شکایت خواهد نمود و چنانچه بصیرت و بینائی در احوالات دختران داشته باشی می بینی که آن نقص خلقی که احتیاج به تعاتب معنوی و اعتماد بر نفس باشد از صفات مرغوبه آنهاست و عامه دخترانی که صاحب استقلال در رای و اعتماد بر نفس باشند نمی پسندند و این نقص را بتربیت صحیحه باید اصلاح نمود تا قوه

حکم و عزم در آنها تقویت شود بشرط آنکه از ظرافت او چیزی کاسته نگردد و شاید این مسئله اهم مسائلی است که در تربیت دختران لازم است

(قوة تنفيذ و اجراء)

مایه قدرت زن در اجراء نمودن آنچه را که خیال در او تثبیت نموده و آن خطوطی که برای او رسم کرده بجه اندازد است؛ در این خصالت از مرد نیز متخلف است برای آنکه در ابتداء هرامری خوب وارد شده ولی در آخر عهد ختم و انجام آن بر نخواهد آمد و سبب این ضعف طبیعی همان تلون و تفنن در آرزوست - چنانچه در شدت قابلیت نافر بیات نمودیم (بیشتر) میگوید میشود مرد دنبال هوس خود را بگیرد ولی زن هوسهای او را بسوی خود میکشاند - مرد متابعت از بکراه و مجرای شدیدی می نماید ولی زن بجاری مختلفه او را باز بجه قرار میدهند و از این جهت زن موصوف تلون شده در حالیکه تعمد باین تلون نداشته بلکه طبیعی اوست و (ریثوا) یکی از امراض اراده زن را صفت تلون قرار داده و تفصلاً او را بیان مینماید اگرچه ما او را مرض نفسانی میدانیم مگر در وقتیکه از حدود خود تجاوز نماید و نیز (ریثوا) ضعف اقیاب را در زن از امراض اراده بیان مینماید ولی در حقیقه اینها نتیجه عجز انسان است از مالک

بودن نفس خویش و مسلط نبودن بر عواطف برای آنکه در شخص صورتهای جذابه منعکس شده و غلبه می کنند بر مواعج و اقدام مینمایند در عمل بدون رویه و فکر و گفته است (رقیبو) اطفال و زنان و اصحاب عقول خفیفه قدرت بر حصر انتباهات خود تا يك مدتی ندارند زیرا که تاثیرات نفسانی که اشیاء را در خارج ایجاد مینمایند در نفوس آنها ضعیف است و خلاصه این شد چیزیکه مانع زن است از محصور نمودن انتباهات خود تا يك حدی - مالك نبودن اراده و انفعالات نفسی اوست با کثرت و نقص آنها و از آثار مالك نبودن اراده تفرق اغراض و آرزو هاست - و بدیهی است که مرض عصبانی در زنان زیاد و از آن امراضی است که بر اراده و استقامت و ثبات حکومت مینمایند و زراعه همیشه متزلزل و مضطرب در رای و عقیده و مسلک خواهد نمود.

(جلادت)

و با اینکه انتقال و ناون بر نازه جوئی را در زن تسلیم نمودیم - چنانچه محکوم یکی از عواطف بشود تحمل و صبرش زیاد حتی بر صبورترین مردان بر تری خواهد داشت - و بدیهی است که این تحمل و صبر باید در نوع تاثیر يك عاطفه باشد - و آن عاطفه - یا دوستی قوی یا ایمن محکم

است - که بر قلب او حکومت مینمایند و نمدانم قبل از من کسی این امتیاز را در زن ملاحظه کرده است که در آلام و واردات مهمه صبر و جلا دانش بیشتر از آلام و واردات جزئی است - کم تر زنی دیده میشود که از دیدن يك موش یا يك حیوان غیر مهم دیگری مضطرب نشود و لیکن در امور عظیمه يك صبر و نحملي بروز میدهد که اسباب حیرت و تعجب خواهد گردید و قصه غرق شدن (کشتی) اوریفون) که در موقع اصطدام با تشرنی دیگر در شرف غرق بود در ۱۸۸۶ یکی از مسافری آن کشتی نقل میکرد که ثبات و صبری که امروز بزرگ زنها بخرج دادند مرد ها نتوانستند ولی با وجود آنها گاهی در مقابل اتفاقات کوچک چنان خود را کم کرده و مضطرب میشوند که تصورش مشکل است مثلاً در سواری درشکه چنانچه تصادف با درشکه - دیگری بکنند یا با يك جمعیتی نزدیک شود - یکمرتبه از جای خود حرکت کرده و اظهار اضطراب مینمایند - و در شدائد و آلام قوی العاده صبور و متحمل است و در زن استطاعت تحمل فقر زیاد است خاصه اگر فی الجمله درایت و متانت معین او باشند - ولیکن زلهائی عم دیده میشوند - که در راه اتفاق و آبدان شوهر های خود را وادار بر هر کار پستی مینمایند - برای آنکه با روز های خود برسند و در چنین حالی مرد ملامت می شود از متابعت خود از همچه زنی - يك خانم انگلیزی بزای من نقل کرد که انگلیس ها میل ندارند که زنها در بعضی از دو اثر دولتی

استخدام شوند از قبیل پست تلگراف - زیرا که غالباً صبر و تحمل و مهربانی آنها کم است - خاصه با زنان - و دید شده است که مرد ها در خدمتگذاری ملائم و نرم تر هستند - و یکی از عقبات مانع از اجرائی - قوه تنفیذیه - روح خلط و تعقیدی است که در آنها هست - یعنی هر مطلبی را که بخواهند بیان کنند بی سر و ته و تَره خورده و بی محصل است و از فطرت زن است کج گویی و طول دادن در صحبت و بطور ساده و طبیعی هیچ چیز را نمی بینند چنانچه در مقصد خویش راه نزدیک را کمتر اختیار میکنند گفته اند متعذر است يك زن را دیده که بگوید تمام شد بدون شرح و تفسیر یا آنکه بگوید بله یا نه بدون آنکه خطبه در شرح آن بخواند

عناد

[مولتاین] نویسنده فرانسوی میگوید صدها از زنان شناخته شده اند که ممکن است آنها را وادار نمود که با آتش تقبیده خود را بسوزانند و از رای خود بر نگردند مثلی است معروف در فرانسه که میگویند تخم کردن سنک ممکن است ولی اصلاح زن ممکن نیست و گفته شده است عناد ثبات ضعف است و خبیلی مشکل است بر زن از رای خود بر کشته و اعتراف بغلط خود نماید و این کلمه خیلی کم از او صادر میشود (خطا کردم) و از این جهت غالب ارادات زن بصورت عناد بیرون آمده و

معلوم است که مراد از این مثل معروف که هر چه زن میخواهد خدا میخواهد همان عناد است و البته این صفة را در او باید اصلاح نمود و بشرییت صحیح او را مالک اراده و مساطب نفس خویش نموده تا از انفعالات شدید متأثر نشود

(فصل یازدهم)

برکشت زن و عاقبت او

غرض از تربیت اساسی انماء و پرورش دادن صفات غرس شده در هر مخلوقی است که صلاح تربیت را داشته باشد تا آنکه بقایت وجودی خویش برسد و لذا باید آن غایبی که زن برای آن خلق شده بدائیم تا آنکه بتوانیم خط سیر معینی برای او تعیین و مشی او را در عالم حیاتی معین نمائیم

عایت زن در وجود

جواب عقل و فلسفه صحیحی از این سؤال این کلمه است - (که زن خلق شده است برای اینکه شریک مرد باشد) مادام دوستال میگوید و خوب تربیت دختر برای آنستکه یکوقتی رفیق مرد خواهد بود - مقصد نهائی آن است که زن زوجه - یا مادر بشود - پس بر عهده تربیت است که او را اهلیت این - مقام داده - تا آنکه آن راهی که برای او تعیین شده است شناخته

و بوظایف خود قیام و سعادت خود را جلب نماید - این يك حقیقتی است که مجال جدال در او نیست - بلکه اساس نظام اجتماعی است - و تربیت نمیشود مگر آنکه آن حقیقت را دانهای خود قرار دهد - و من بخدا یناه میبرم - از اینکه این مبدا اساسی را افعال نموده و از اشخاصی هستیم که عقیده ام این است که مرد هم خلق شده است برای اینکه شوهر - یا پدر باشد بلکه - آنهائی که از وظیفه مردی خود داری مینمایند آنها را مجرم میدانم چنانچه در مرد این عقیده را داشته باشم در زن بطریق اولی دارای این عقیده هستیم بلکه اعتقاد صراح من در غایت وجود زن این است و بنا بر این میگویم - که غایب اولیه زن آن است که شوهر کند در وقت استطاعت و چنانچه خداوند باو مرحمت کند اولادی داشته باشد پس از آن آنها را تربیت کند - پس زنیکه این طریقه برای او ممکن است و خود داری می نماید بایستی بر او گریه کرد و بدیهی است که این مبدا اساسی را باید تحدید نمود و در آنچه ها تذکره لازم است در تحفظ و نگاهداری او نظر داشت تا بطور صحیحی موفق نتیجه بشویم - مقرب نیست از اینکه زن و مرد تاسیس عائله نمایند - و این امر بتنهائی موکول بزن نشده است زیرا که می بینیم خیلی از آنها شوهر نکرده و آنهائی که شوهر کرده و مادر شده اند زیاد غیر از آن دسته که شوهر مرد و قسمت اعظم از زندگالی خود را به تنهائی

میکندرانند اینها امور مسلمة است که غافل از آن نمیشود گردید و فرض میکنیم زن معنای مادری و شوهر داری را فهمید آیا بهمین میشود اکتفا کرد؟ نه - بلکه سزاوار است که زن را در چیزهای دیگری که از خواص بشریت است یا مرد شریک نموده پس هر کدام از زن و مرد يك جزء از جنس بشری را تر کسب میکنند و صفة (بشریة) در هر دو اصیل است مرد انسان است قبل از اینکه شوهر یابد و بشود و بر او لازم است که صفات انسانی را قبل از صفات رجولیه بر خود متحتم نماید و همچنین بر زن لازم است که صفت انسانی خود را قبل از صفات جنسی خویش بر خود واجب نماید؛

(زن در خارج از حیات زوجیت)

گفتیم که زنان همیشه موفق بزواج نیستند قسمت اول از زندگی گانی خود را در عزوبت گذرانیده و بعضی اوقات تمام عمر را در آن میگذرانند چنانچه پس از زواج ممکن است بیوه شود و این احوال غالباً از تحت اختیار و سلطنت او خارج پس آیا از عدالت است که بگوئیم خلق شده است از برای آنکه زوجه باشد یا مادر و در غیر این حال شایسته ندارد؟ و آیا صحیح است که بگوئیم حکم زن در این باب غیر از حکم مرد است؟ آیا زن غایبی از حیا ندارد

چنانچه شوهر نکرده؟ و مرد اگر زن نکیرد خطائی در غایت حیاتی خود نکرده؟ همیشه از مردها میشنومیم که میگویند چنانچه زن نکیریم از مردیه ما چیزی کاسته نمیشود و در همان کمال خویش باقی هستیم بلکه بعضی مدعی هستند که عزویت برای اهل علم و فن و عمل لازم و ملائم با عمل آنهاست اعتقاد من این اوهم باطله ایش که در مغز آنها جایگیر شده و چنانچه مرد از لذت زواج و هموم آن خبیر دار نشود مرد کامل العیاری نخواهد بود و منافاتی بین زنده گانی زوجی و بین زندگانی علمی و فنی نیست و آنها نیکه عزویت را بر تزویج ترجیح میدهند تصور از آدمی می نمایند در حالیکه بندگی عزویت بیشتر از عبودیت تزویج است و بزرگان از علمایسیاست و اداره شوهر بوده اند و پدر و زندگانی علمی مانع از کارهای اداری و سیاسی و علمی آنها نبوده چگونه میشود بین زن و مرد در این جهت فرق گذارد چرا خوب از برای هر دو خوب میباشد - و بد از برای هر دو - و کسی که آن نکند که من فراموش کرده ام آنچه را که پیش گفتم از اینکه زن ارتباطش بوظائف اجتماعی بیشتر است تا ارتباط مرد آن با خود همین فرق ایجاد میکنند که از ظلم بآنها خود داری نموده و آنچه را که طبیعت از او کم کرده است بزرگ نکنیم - آیا از انصاف است که ترجیح بدهیم مرد را بر زن در این چیزها؟ و چرا او را مختار در انتخاب زنده گانی که در ذائقه او شیرین می آید ننماییم در حالیکه مرد این

اختیار را دارد چنانچه در عزویت امتیازی است چرا این امتیاز را برای آنها نمیخواهیم - و اگر گفته شود زواج زن برای حفظ نوع ضروری است زواج مرد هم نیز برای این غرض ضروری است و در پشگاه طبیعت زن و مرد دارای يك خدم هستند و عقیده من این است که یکی از آن دو جنسی که محتاج است کیفیت زندگانی را با او آوری نمود مرد است و در نظر من تنها سببی که گاهی ما را وادار مینماید که بگزینیم زن برای زواج خلاق شده است فقط اضطراب و تزلزلی است که در او دیده و تصور میکنیم که باید بطور اعتماد بر شخص و با داشتن تکیه گاه زندگانی کند ولی این تزلزل و اضطراب در اثر تربیت و عادات محیطه بر او بوده است نه طبیعی و چنانچه این امر برای هر زنی میسر میشود بسیار خوب بود ولی متسفانه این معنی برای همه میسر نیست و اسباب مهیا شدنش مختلف است و اهم از آنها اعتقاد مردان است بحدن عزویت پس در این جهت باید فوق العاده احتیاط در تربیت نمود برای آنکه آنها اگر مهیا نشوند مگر برای زواج چنانچه مرقق باین عرض نشوند کل بر دیگران شده و اما اثر مرد تعامی و تجاهل از این حقیقه نبود و آنها را مهیای - زندگانی نکرد ذک زیرا خواسته و میخواهد باین حدك فشار و سختی - ادامه حیات دهد حوادثی که هر روزه مشاهده میکنیم باینشان میدهد

که چقدر از زنان هستند که باید با اعتماد بخودشان زندگانی کنند و همچنین عدد ارامل و بیوه زکایک که تربیت اولاد و زندگانی عائله خویش بر عهده ایشان است زیاد تمام اینها را دار میکنند که بضرر قاطع بگوئیم که واجب است بر - مردان که مهیا کنند زنها را برای مقابله با آلام و آن اتفاقاتی که از برای آنها ممکن است رخ دهد تا اینکه بتواند از عهده احتیاجات خود و کسیکه بر گردن اوست بر آید و این يك حقیقی است که از برای هر کس که در - حالات زن نامی کند معلوم خواهد شد و باین حقیقه ممکن است يك قسم از استقلال ذاتی برای بلند کردن شان خود بیش از زواج بلکه بعد از زواج دارا شود

مشارکت مرد با زن در خواص بشریت

و معلوم است که اگر فرضاً تسلیم کنیم که اولین غایت زن مهیا شدن او است از برای زواج ولی اکتفا بآن نتوان کرد بلکه مشارکت او با مرد در خواص اساسی بشری لازم است و از آنچه گفتیم معلوم میشود که تمام مواهبی که مرد دارد زن هم ممکن است داشته باشد اگر چه مظاهر آن مختلف است در آنها و فرق آنها در این جهت عرضی است نه جوهری و اساسی پس میتوانیم بگوئیم زن مثل مرد است در قابلیت ترقی از تمام وجوه و بعد از اینکه مبادی اساسی تربیه و رفتار در هر دو یکی است حق دارد زن که وارد شود

در متهالی که از وظایف اوست و در هر چیزیکه مرد شتمع است از وظایف خویش زن هم باید متمتع شود نسبت بخصائص خود از روی جامعه انسانیت و از این جهت لازم است که تمام صفات و طبایع زن را تقویت و تهذیب نمود تا اصلاحاتی در میلهای فاسد او بشود و البته بر وفق مقتضای مصلحت شخصی و عائلی و بشری باید عهده دار این اصلاحات کردید (فنلارن) میگوید آیا خرابی و تعمیر خانها بر عهده زنان نیست؟ آیا تربیت خانه داری و حفظ عائله و جمع آوری آنها و اصلاح امور داخلی از تکلیف آنها نیست؟ چگونه مرء انتظار سعادت و خوشی را دارد در صورتیکه حیات زوجیه او متزلزل باشد؟ آیا تکلیف اولاد که مردان فردا هستند با عدم عنایت مادر آنها - چیست؟ پس باین عمل و اسباب لازم است که آنها را تهذیب و مهیای سعادت نمود و بمقام مادری رسانید چنانچه بر خود آنها نیز لازم است خود را مهیای عمل و حفظ مرکز خود نموده تا بتوانند وضعیکه در طبیعت آنهاست مانع از تربیت شدن و مستعد نمودن آنها در مقام استفاده از وظایف جامعه به آنها نیست



خاتمه

زن در دیانت اسلام

اترجه ذکر علل و جهات در احکام شریعت مقدمه اسلام از وظائف ما خارج است و بطور اجمال احکام تابع مصالح و مفاسد است که شارع در اثر آنها امر بانهی نموده است و بالاخص آنکه پس از نبوت وجود صالح حکیم و نبوت حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و اله به تمام احکام باید بطور تعبد اعتراف نمود ولی از آنجائیکه ممکن است بعقول قاصره خود تصور حکمتی در تشریح بشناسیم لذا در تحت عنوان فرق مینگارند گسائیکه دیانت اسلامی را عاملی از عوامل انحطاط و تقهقر در شرق دانسته و نظام آنرا نظام جور و پامال نمودن حقوق زنان میدانند چنانچه به خواهیم باسان ادبی اعتراضات آنها را رد نمائیم ناچاریم به اینکه بگوئیم جهل آنها بنظامات و احکام مقرر در این دیانت آنها را وادار باین رای نموده است یا آنکه با نظر دشمنی و تنقید آن احکام را تلقی نموده اند و در مقام آن هستند که روبرو لافیدی و لامذهبی را ترویج نموده و از مقام دیانت بکاهند * دیانت اسلام * حقوق زن را در جامعه اسلامی حفظ نموده است چنانچه حقوق مرد را حفظ نموده و آنها را اقتدار بر التذاد و تمتع از حیات کامله خود از آزادی و سرور و خوشی

داده است و تمام آرزوهائی که زنان در جاده سعادت و معیشت دارند ضمانت نموده است بلی دیانت اسلام تمیزی بین زن و مرد در ارث و در بعضی احکام دیگر در اثر مصالح و جهاتی که اشاره بان مینمائیم داده و هر منصفی پس از اطلاع بر آن مصالح اعتراف بصحة تمیز و فرق خواهد نمود گذشته از اینکه يك عده از احکام تکلیفیه را اختصاص بمردان داده است و زنها را از آن تکالیف آزاد نموده از قبیل جهاد و دفاع و چیزهای دیگری که از مراجعه بکتاب احکام و قرآن کریم معلوم خواهد گردید علاوه از احکام اخلاقیه دیگری که بر حد و جوب و متضمن حقوقی است از برای زن بر مرد و اما (ارث) چنانچه پسر از ررك شود البته متکفل امور عائله خود از زوجه و اولاد دیگره نتیجه عمر او هستند بحکم دیانت خواهد گردید و دختر چنانچه بسز رسد رسید بدیهی است اتخاذ شوهری خواهد کرد که احتیاجات او را از نفقه و لباس و مسکن و واجبات دیگر عائی سد خواهد نمود پس آیا در اینحال باز هم تخالف در ارث حکم جزافی است و اگر بگوشی که دختر گاهی موفق بزواج نگردیده و در تمام مدت عمر خود را باید اعاله نماید و چنانچه متساوی در ارث باشند قسمت مهمی از زندگانی خویش را اداره مینمایند میگوئیم این کلمه تمام نیست زیرا که کمتر اتفاق می افتد که زن در مدت عمر بدون شوهر زیست نموده گذشته از اینکه همچو زنی با برادر خود که ناچار است بزواج فرق مهمی از حیث خرج دارد!

علاوه بر اینها الفافرا نمیشود میزان يك حكم عامی قرار داد
چنانچه خیلی اتفاق افتاده است که اولاد ابوز فقیری داشته اند
که برای آنها ارثی نگذاشته آنچه شریعت اسلام برای فقرا از
مسلمین حقوقی معین نموده است که بایستی از بیت المال بانها
داده شود و در هر حال عیب از ما مسلمین است نه از اسلام
و اما در قسمت شهادت دیانت اسلام جهت عصیبت زن شدت
انفالتش را در مقابل اغراض نفسانی و دوست داشتن آراء خود
را بدون رویه و فکر و ضعف اراده اش را کاملاً مراعات
نموده و شهادت دو نفر از آنها را در حکم شهادت یکمرد قرار
داده است تا آنکه بشود در آراء منزله آنها مناقشه نمود
و آنچه بر آنها مخفی است واضح شود بلکه گاهی میشود که بعضی از
خانها عقل صحیح و قلب ثابت و عاطفه راسخی دارند و لکن فردا در
را نمیشود مقیاس قانون و میزانیه شرع عامی که باید عموم
از او استفاده نموده و بهره مند شوند قرار داد و اگر در
در این حکم مقدس که از ناحیه شع در قسمت تحریم جمع
بین دو خواهر رسیده است ملاحظه شود معلوم خواهد شد
که چگونه مراعات کاملی از زنها نموده زیرا که یکی از موارد
غیرت شدید و رقابت فوق العاده که بین زنان معمول است
چنانچه در تحت عنوان مناقشه گفته شد بطور شدت در این
مورد اشکار خواهد گردید و مقاسدی که از ناحیه این
صفت ناشی است بر احدی مخفی نیست و اما چیزهای

دیگری که باین دین مقدس از موهومات و خرافات نسبت
میدهند روح این دیانت طهره از آنها آکام نیست و
چنانچه از وادی غرض رانی دور شوند و از رذیله هوای
نفس خارج گردند و با يك نظر دقیق باین احکام مقدس نگاه
کنند تصدیق خواهند نمود که این دیانتی که نسبت قتل نفوس
و کشتن همت و شعور را باور میدهند و آن را سدی در
مقابل ترقی و مدنیت میدانند ضلالت کاملتری از حقوق زن
نسبت بادیان دیگر نموده است آیا بنام آزادی در آن است که
خانها در شوارع و خیابانها با صورت و سینه باز و بازوهای
پی ستر خود بیرون آمده و از تمام حقوق خویش صرف
نظر نمایند؟ آیا آنها از حقوق دیگر زنان که اساس
تشکیل عائله است ضلالت مینمایند؟ آیا زن مسیحی که مطلق
العنان و در ظاهر آزاد است چه استفاده از رقیبت
خویش در تمام عمر نسبت بیک مرد مینماید در حالیکه
انفالتش از او ممکن نیست مگر با يك سبب قهری که بدست آوردن
آن بسیار مشکل بلکه محال است (البته معنی حریت و
آزادی این نیست) و چگونه این دیانت دیانت آسان و
سهل التناولی نباشد در حالیکه ابتداء خود را در نهایت
آزادی قرار داده که بهر طریقی از حقوق خویش متمتع
شوند در حدود عدل و قانون و آزادی بقیه افراد
دیانت اسلام بفطرت اولیه خویش - (بطلاق) - و خواهر آن

(تعدد زوجات) که مخالفین دیانت اسلام این دو را از نقائص و عیوبش میدانند اثبات نموده است که دایره آزادی این دیانت وسیع تر است از دایره آزادی دیانت مسیح (ع) آیا خانم مسیحی که شوهر خود را دوست نداشته و میل مباشرت با او را بواسطه عیوبی که در این دیانت اسباب خیار زن مسلمة است ندارد برای خلاصی از آن درد بیدرمان و آن (خفتگی) که نزدیک است او را خفه نماید چه فکری نمود؟ زیرا که میدانند تمام تشبثات او در اطراف خلاصی خود بیهوده و عبث خواهد بود و چنانچه خانم - مسلمان رفتار بعین این بلیه شود فاقد الوسیاه برای قطع این رابطه نیست پس کدام يك از این دو دیانت بیشتر مراعات جانب زنانرا نموده است (دیانت اسلام) از برای خانم مسلمان جایز نموده است که امور خویشرا خود متکفل شده و والی امری نفس خود کرده و در تمام شئون خویش از تجارت و ثروت متصرف شود و در امر زواج و اختیار نمودن شوهر او را مختار نموده که چنانچه رضایت نداشته باشد زواج صحیح نیست و اما کسانی که از حدود خداوند تجاوز میکنند و حقوق زنانرا پایمال نموده مربوط ببدیانت نیست و دیانت از آنها بری است

پس در قسمت طلاق آنچه گفته شده که دیانت اسلام حق تخلص از برای زن قهرار نداده بلکه این حق را تخصیص به

مردان داده است

تهمة صرّفی است که باین دیانت حنیف میزنند زیرا که شرع مظهر حق داده است بزن نه آنچه میخواست بر شوهر خود شرط نماید که چنانچه مرد تخلف از آن شروط نمود حق داشته باشد که خود را خلاص نموده و اسوده خاطر گردد و اما در قسمت تعدد زوجات چون با عینک های معکوس به این حکم نظر نموده اند لذا در غیر صورت اصلی خویش در نظر آنها جلو گرفته شده زیرا که من الاتفاق یکی از احکامی که در حد اعجاز است این حکم شریفه شمرده میشود دیانت اسلام تشدید و تحریض فرق العاده در تعدد زوجات با شروطی که دارد مثل عدالت نمودن با آنها و بطور تساوی رفتار نمودن نموده و مردم از مصلحت این حکم دور مانده و اهمال نمودند و مصلحت آن وقتی بر آنها معلوم خواهد شد که در اثر جنگها و گشته شدن مردان زننها بدون سرپرست وکل بر جامعه باقی مانده یا اینکه مولود اناث طبیعه زیادتر است چنانچه گفته اند از ذکور پس این حکم شریف ضامن حفظ نوا میس بشر و دواء آن درد اجتماعی است که در اثر آن اتفاقات رخ خواهد داد و چنانچه این حکم شریف در اروپا رواج داشت پس از آن جنگ خانما سوز که جوانهای آنها را تلف و نابود نمود یا در موقع فقر و اضطراب زننها مجبور بارتزاق از طریق عرض خویش نمی شدند

بس چنانچه زن تربیت شده و عقل نورانی پیدا کند و بنعمت آزادی که در زیر سایه این دیانت دارد حسن نماید و حقوقی را که شرع برای او قرار داده است بدانند البته از ظلم بخوبیش دفاع خواهد نمود و با يك بصیرتی امور خود را اداره نموده و نمیکندارد از جهل او استفاده نمایند و آلت اغراض مردمان ظالم منفعتی برستی که آنها را وسیله از برای هر مقصدی نمایند نکرده

پس تمام این ظامهائی که بر او میشود از آثار جهل او است بدانند صحیح و شاید تصور نموده است که یاره از موهومات جزء دین و از ضروریات مذهب است و بر اولیاء دختران واجبست که آنها را تربیت نموده و در قسمت دینیاتی که راجع است زندگانی عائی پیش از همه چیز بانها تعلیم نمایند و اقتصار بر طهارت و نجاست و چیز های دیگر از این قبیل احکام مقدسه نمایند و شاید او ضاع حاضره صحت این کلمات را محسوس نمایند از خداوند متعال موفقیت همه را خواستار است
جعفر الحسینی النجفی



